



RESPIRATORY DETOX SHOT

آر-دی - اس، یک نوشیدنی کاملاً طبیعی و پایه آن بر اساس مواد گیاهی است، که به دفع سموم از بدن انسان کمک می کند و از سیستم ایمنی بدن نیز پشتیبانی می کند. آر-دی - اس شامل هشت گیاه که با کندوی زنبور طبیعی و شاه توت ترکیب شده است، نوشیدن این شربت گیاهی برای ایجاد سلامتی بسیار موثر است.*
*عوامل تندرستی
سم زدایی طبیعی شش ها، هضم و سلامتی روده، واکنش التهابی سالم، عملکرد شناختی سالم، سلامتی کلی و تندرستی



An all-natural, herbal-based beverage, our Respiratory Detox Shot helps to promote natural detox in the human body and support the immune system. The Respiratory Detox Shot contains eight herbs combined with natural honeycomb and elderberry to create this health beverage*.

Helps Support

Natural Detox of the Lungs* | Digestion & Gut Health* | A Healthy Inflammatory Response*
Healthy Cognitive Function* | Natural Energy* | Overall Health & Wellness*

For more info visit: www.DejaHarmony.com

*These statements have not been evaluated by the Food and Drug Administration. This product is not intended to diagnose, treat, cure or prevent any disease.



دکتر ظاهر فلاحي

وکیل رسمی دادگاههای آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی
حسابدار قسم خورده (CPA) آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی

تلفن رایگان: ۱-۸۷۷-۶۸۷-۷۵۵۸

Zaher Fallahi

Attorney At Law, CPA

Licensed in California and Washington D.C.

مشاورت در انتقال پول از ایران از دیدگاههای قانونی و مالیاتی

وکیل مدافع در مقابل IRS و دادگاه مالیات در تمام ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی (Tax Return) برای ساکنین همه ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی برای ایرانی-آمریکاییهای ساکن ایران

International Taxes and Offshore Accounts (FBAR & OVDP)

Los Angeles:

(310) 719-1040

10866 Wilshire Blvd., Suite 400
Los Angeles, CA 90024

Nationwide Toll Free:

(877) 687-7558

Orange County:

(714) 546-4272

650 Town Center Drive, Suite 880
Costa Mesa, CA 92626

Telephone Appointments Are Available for Clients Who Cannot Meet in Person

E-MAIL:

taxattorney@zfcpa.com

WEBSITES:

zfllegal.com & zfcpa.com

Jamshid S. Irani

Attorney At Law



دکتر جمشید ایرانی

وکیل رسمی دادگاه‌های نیویورک، فدرال و دیوانعالی آمریکا

عضو فعال کانون وکلای مهاجرت آمریکا

عضو فعال کانون وکلای نیویورک

نامی شناخته شده و مورد اطمینان در جامعه ایرانی

هموطن عزیز هرگز تنها و بدون وکیل به دادگاه نروید



پرونده‌های فدرال

- * اتهامات تروریستی و OFAC
- * تبعیض و دعاوی ملیتی علیه ایرانیان

امور جنائی

- * اتهامات دزدی از فروشگاهها
- * رانندگی تحت تأثیر الکل، زد و خورد
- * حمل، مصرف و فروش مواد مخدر

امور بازرگانی

- * تنظیم قراردادهای تجارت و شراکت
- * تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها
- * ادعای خسارت از شرکتهای بیمه

امور مهاجرت (سراسر آمریکا)

- * PERM, H-1B, EB-5 Visas
- * Citizenship و معافیت از امتحان
- * تمدید و تعویض هرگونه ویزا
- * پناهندگی سیاسی، مذهبی و Appeals
- * جلوگیری از اخراج در سطح فدرال

تصادفات

- * صدمات ناشی از تصادفات اتومبیل
- * حوادث ناشی از کار، زمین خوردگی
- * خسارات وارد بر اموال شخصی
- * دفاع از شکایات

347 Fifth Avenue, Suite 908
New York, New York 10016

Tel: (212) 683-7700

IRANIESQ@AOL.COM

Fax: (212) 725-1772

WWW.IRANILAW.COM

Got Knee Pain?

خدا حافظی پا زانو درد
و احساس دوپاره چوانی



**NO Surgery • NO Steroids • NO Downtime
SAFE • FDA CLEARED • EFFECTIVE**

**درمانی تازه و قطعی برای رهایی از درد زانو
بدون نیاز به جراحی، استروئید و بستری شدن**

با تزریق هیالگان،

انگار که زانوهای خود را روغن کاری

کرده اید!

هیالگان زلی است که

فورا

باعث کاهش التهاب و افزایش نرمی

و انعطاف پذیری زانوی شما می شود.



آرتروز زانو یا ورم مفاصل، عارضه ای است که
برای هرکسی، جوان، سالمند یا ورزشکار،
بعد از ۲۵ سالگی پیش می آید. عوارض ناشی
از آرتروز زانو یا ورم مفاصل به قرار زیر است:

۱. درد هنگام فعالیت
۲. درد و التهاب
۳. دشواری در بالا و پایین رفتن از پله ها
۴. احساس از جا در رفتگی مفصل
۵. صدای بهم خوردن و جابجایی زیر زانو
۶. دشواری در زانو زدن، خم شدن و راه رفتن

StopKneePainNJ.com

OSTEOARTHRITIS CENTER OF NJ

33 Central Ave., Midland Park, N.J. اکثر بیمه ها، شامل مدیکیر، پذیرفته می شود.

**RECIPIENT OF «AMERICA'S
TOP PHYSICIANS AWARD»**

DR. ALI MAZANDARANI

M.T. Shahab, M.D.

As Featured On:



برای تشخیص و مشاوره فوری در دفتر،

همین الان

با شماره زیر تماس بگیرید!

201 848 8000

گارانتی فقط برای داروی هیالگان به ارزش ۵۰۰ دلاری باشد. عکسبرداری، هزینه تزریق و سایر خدمات شامل این گارانتی نیست.

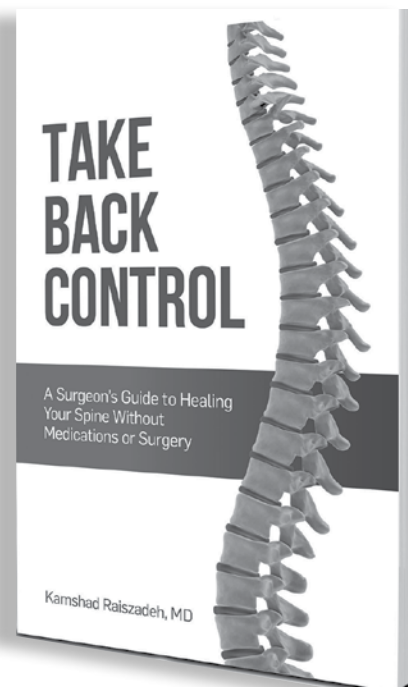
Yes, You *Can* Heal Your Back Without Surgery or Addictive Drugs.

Back pain sufferers know better than anyone: Our healthcare system is broken. Surgeons, physical therapists, and physicians offer conflicting advice. Surgery is costly and often ineffective. Health insurance severely limits treatment options. Out of desperation, doctors prescribe opioids that cycle patients towards dependence. Meanwhile, Americans lead high-stress, sedentary lives that perpetuate back pain.

The good news is that America is shifting toward prevention and more natural healing methods and spine surgeon Kamshad Raiszadeh, MD is leading the way. In *Take Back Control*, he makes a compelling case that, for many back and neck pain sufferers, medically supervised therapeutic exercise is much more effective than current treatments.

Based on what's worked for thousands of patients in his California-based SpineZone Medical Fitness clinics, Dr. Raiszadeh outlines the science-based principles you can use to get stronger without surgery or meds. You'll learn:

- Why our fragmented, expensive, and inefficient healthcare system so often fails at treating back pain
- How to ensure you get the right care at the right time, for effective pain relief
- Why strengthening is the #1 secret for long-term back health...and the surprising reasons that so many people fail to do it right
- How even the most debilitated patients can substitute their own body's endorphins for addictive prescription drugs
- Insider tips for developing the positive habits and support you need to succeed.



Sprinkled with practical tips and real life stories that illustrate Dr. Raiszadeh's lessons, *Take Back Control* is the perfect read for those who are ready to take responsibility for their own health—and reclaim a more joyful, active life.



Kamshad Raiszadeh, MD has an unusual perspective for a spine surgeon. Early in his career he realized that for most chronic back and neck pain patients, surgery is not the best solution. He and his team set about designing, developing, and perfecting a program to prevent unnecessary procedures and medications. Infused with an emphasis on strengthening, education, and self-empowerment, SpineZone has helped close to 7,000 patients enjoy full and lasting recoveries.

SAVE 25% OFF SPINEZONE ONLINE TO RETURN TO A PAIN-FREE LIFE.

We want to share our success with you, by offering our personalized, coach-led 6 weeks program at a discount.

Get started at <https://online.spinezone.com> and use code **PersianHeritage** to save 25%

To book Dr. Raiszadeh for a speaking engagement, visit: www.takebackcontrol.com,
call: **619 229 5344**
or email: info@takebackcontrol.com



Persian Heritage

www.persian-heritage.com

Persian Heritage, Inc.

110 Passaic Avenue

Passaic, NJ 07055

E-mail: Mirassiran@aol.com

Telephone: (973) 471-4283

Fax: 973 471 8534

مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی

زیر نظر شورای دبیران مرکب از:

دکتر مهدی ابوسعیدی، شیرین احکامی
رئیس زاده، دکتر طلعت بصری، عباس
حبیبیان، محمدعلی دولتشاهی، دکتر
کامشاد رئیس زاده، شاهین ریچارد
شهیدی، محمدهادی حکمی، محمد
صدیق، اردشیر لطفعلیان، ک. ناوی.

مدیر داخلی: هاله نیا

تبلیغات: هاله نیا و تری روسو

طرح آرم میراث ایران: هما پیروز

خط: استاد محمد احصائی

 میراث ایران نشریه‌ای است مستقل،

فرهنگی، ادبی تاریخی، غیرسیاسی و غیرمذهبی
 آثار و مقالات مندرج در میراث ایران بیانگر آراء
نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب نظرات
گردانندگان نیست.

 میراث ایران از نوشته‌ها و اظهارنظرهای
خوانندگان گرامی استقبال می‌کند ولی به سبب
زیادی نامه‌ها و مقالات رسیده، از اعلام وصول
آنها معذور است.

 نظر به اقتضای ضرورت خود را در حکم و اصلاح
و تلخیص مقالات آزاد می‌داند.

 مقالات و عکس‌های رسیده به فرستندگان آنها
بازگشت داده نخواهد شد.

 نقل مطالب مندرج در میراث ایران با ذکر مأخذ
مجاز است.

 نامه‌ها به سردبیر باید از طریق پست، فاکس یا پست
الکترونیک به آدرس یا تلفن بالا ارسال شوند.

تک شماره: ۸ دلار آمریکا

اشتراک: آمریکا ۳۲ دلار، دیگر کشورها ۴۰ و ۵۲ دلار

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات طلایه

- | | | |
|----|---|-----------------------|
| ۶ | سخنی با خوانندگان | شاهرخ احکامی |
| ۸ | نامه به سردبیر | |
| | خبرها | |
| ۹ | مدال «بنجامین فرانکلین» برای نادر انقطاع | |
| ۹ | درگذشت حسن ناهید، نی نواز سرشناس موسیقی ایران | |
| ۱۰ | دفن محوطه «تاریخی ناشناخته» با آگیری سد چمشیر | |
| ۱۲ | درگذشت ناگهانی دانشمند برجسته ایرانی | |
| | معرفی کتاب توسط شاهرخ احکامی | |
| ۱۳ | احمد شاملو در پس آینه | بهرام گرامی |
| ۱۶ | رسانه‌های همگانی... | علی صدارت |
| ۱۸ | شمع دل (گزیده اشعار) | هرمز منصوری |
| | برخورده آرا | |
| ۱۹ | رستاخیز زن زندگی آزادی را دریابیم! | فاضل غیبی |
| ۲۰ | نامه‌ای بدون نقطه | |
| ۲۱ | کوروش کبیر و بنیانگذاران آمریکا | خشایار جنیدی |
| ۲۳ | نژاد | ژاله دفتریان |
| ۲۴ | صادق هدایت و اسلام ستیزی | کاوه سعیدی |
| ۲۷ | یوسف اسحاق پور و نقد و فهم یوف کور | گوئل کهن |
| | فرهنگ و هنر | |
| ۳۰ | نوروز، میراث گذشته و تکیه‌گاه آینده | اردشیر لطفعلیان |
| ۳۱ | سایه و سیاهوش | تورج عاطف |
| ۳۲ | دو توضیح درباره چهارشنبه سوری | چ. کله‌پور و ش. سپنتا |
| ۳۴ | کشفیات جدید درباره باورهای کوروش کبیر | |
| ۳۵ | بپریم خان، چه‌گواری دیگری | |
| ۳۷ | یادی از دکتر حسین گل گلاب | حسین توسلی |
| ۳۹ | سگ‌ها و گرگ‌ها | اخوان ثالث |
| ۴۰ | وفاداری طاهبار به میراث نیما | |
| ۴۲ | شاعر ملی کیست؟ | احمد افرادی |
| ۴۳ | یادی از دکتر شمس‌الدین مفیدی | بهروز برومند |
| ۴۵ | محمد پولادی و نشانه کانون پرورش فکری | |
| ۴۶ | دانش آب‌شناسی در ایران باستان | جعفر سپهری |

اشتراک فصلنامه «میراث ایران» را به همه دوستداران ایران،

این سرزمین مهر و دوستی توصیه نمایم!

9 7 3 4 7 1 4 2 8 3

سخنی با خوانندگان



با شروع بهار ۱۴۰۲، «میراث ایران» وارد بیست و هشتمین سال انتشار خود می‌شود و همیشه تولد این فعالیت فرهنگی، مصادف است با نوروز و آغاز سالی نو. نوروز باستانی را از طرف همکاران صدیق و وفادار «میراث ایران» و خودم به تمام دوستان و عزیزانی که در ظرف ۲۷ سال گذشته حامی و پشتیبان این فعالیت فرهنگی بوده‌اند و تمام ایرانیان درون و برون مرز و اقوام و ملیت‌هایی که این آیین پسندیده و زیبا را جشن می‌گیرند، تبریک می‌گویم و برای همه این عزیزان سلامت و سعادت، صلح و آرامش آرزو می‌کنم و امیدوارم آرزوهای‌شان برای آزادی و برابری و حقوق انسانی خود تحقق یابد.

برایم باورکردنی نیست که چگونه میراث ایران در طول ۲۷ سال توانسته است تا با همه مشکلات مالی و در دسرهای گوناگون به حیات خود ادامه دهد. این موفقیت به همت و فداکاری مالی و معنوی یک خانواده و تعداد انگشت‌شماری علاقمندان به سرزمین ایران و میراث فرهنگی، تاریخی و هنری و ادبی آن و گذشت و همکاری صادقانه و خارق‌العاده عده‌ای همکار وفادار به دست آمده است. «میراث ایران» در طول این ۲۷ سال توانسته است در نسل دوم و سوم ایرانی-آمریکایی و یا دیگر ایرانی‌ها در سرتاسر دنیا تأثیر بسزایی داشته باشد و نقش مؤثری در آشنا کردن آنها با فرهنگ و میراث تاریخی ایرانی ایفا نماید.

سال گذشته سال تحول و شگفتی‌های بسیاری در جهان و ایران بود. در سطح جهانی، شاهد یک سال جنگ روسیه و اوکراین بودیم که در نتیجه آن آواره شدن مردمانی بود که پیش‌تر زندگی مرفه و آرامی داشتند. بسیاری از آنها امروز در گوشه و کنار اروپا و آمریکا پناهنده هستند. در عین حال، سیل آوارگان بی‌پناه خاورمیانه‌ای برای رساندن خود به اروپا و آمریکا همچنان جریان دارد و در میان آنان تعداد زیادی ایرانی، و همین‌طور شهروندان کشورهای مختلف آفریقایی و آمریکای لاتین دیده می‌شوند. اما رفتار غیرانسانی کشورهای مثلاً جهان اول با این انسان‌های درمانده، صحنه‌های غم‌انگیز و تأسف‌آوری را به وجود آورده است. در خلال این حوادث جهانی، فشار و تنگدستی، ظلم و ستم و اعمال قانون‌های غیرانسانی به نام شرع و مذهب توسط دکانداران دین در ایران بر روی زنان مبارز و شجاع ایران، باعث شعله‌ور شدن جنبشی در ایران شد که در شماره زمستانی خاطرنشان کردیم. جرقه این جنبش با مرگ نازنین بی‌گناهی چون مهسا امینی زده شد و به دنبال آن، خشم و خروش سرتاسری جوانان، زنان و مردان در حد اعجاب‌انگیزی بالا گرفت. در این جنبش، دنیا از بی‌گناهی و معصومی ایرانیان زیر فشار و سرکوبی حاکمان آگاهی یافت و ایرانیان که تا دیروز در دستگاه‌های تبلیغاتی به شدت غرض‌آلود و مسموم غرب به عنوان تروریست و آشوبگر معرفی می‌شدند، ناگهان به واسطه زنان غیورش، سمبل آزادی‌خواهی و مبارزه در راه به دست آوردن آزادی و برابری معرفی شدند.

متأسفانه حاکمان فاسد و زورگویی، به جای آنکه از التهاب و فشارهای غیرانسانی بر زنان و دختران حق‌جو بکاهند، به فشار و سرکوب ادامه دادند و به زندانی کردن تعدادی از دختران و پسران در خیابان‌ها، محاکمه‌های شتاب زده تعدادی از آنها، و همچنین اجرای احکام اعدام ناجوانمردانه چند جوان دست‌زد. این اقدامات تنها برای خواباندن التهاب و خیزش جوانان بود، هرچند تا به حال این

زورگویی‌ها به جایی نرسیده است، جز آنکه مردم را بیشتر و مصرانه‌تر به خواست تغییر رژیم تشویق کرده است. بخش بزرگی از مردم خواهان بیرون راندن حاکمان کنونی به خاطر بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی در یکی از ثروتمندترین کشورهای دنیا را از نظر منابع انسانی و معادن و منابع طبیعی هستند. در نتیجه این بی‌کفایتی‌ها ایران به یکی از محتاج‌ترین، درمانده‌ترین و فقیرترین کشورهای تبدیل شده است. کشوری که ثروت و سرمایه‌اش به جای آنکه صرف رفاه مردم خود در داخل کشور شود، برای کمک به دیگر کشورها مانند لبنان، سوریه و ونزوئلا هزینه می‌شود.

جنگ و ستیز بی‌نتیجه، و قلدری‌های پوشالی در مقابل ابرقدرت بی‌رحم و انصاف آمریکا و اروپای غربی و تحریم‌های بی‌رحمانه آنها علیه بسیاری از کشورهای دنیا از جمله ایران، هر روز مردم را هرچه بیشتر برای تهیه حداقل‌های زندگی‌شان تحت فشار قرار داده و سفره‌های خانواده‌ها را کوچک تر ساخته است. در هفته‌های اخیر، برای کمبود منابع مالی و ورشکستگی مالی بانک‌ها و جبران کمبود مالی برای بودجه سالانه‌شان، که آن هم زاینده بی‌کفایتی و دزدی بیت‌المال و دادن اعتبارات بی‌حد و حساب به نزدیکان و خویشان و یاران خودشان است، با دزد کردن تقریباً ۷۰ تن طلا و تبدیل به سکه، و افزایش سرسام‌آور قیمت ارز تا رساندن دلار به ۶۰ هزار تومان، کیسه‌های خالی مردم درمانده را خالی‌تر کردند.

در شش ماهی که مردم، زنان شجاع و جوانان در تلاش برای به دست آوردن آزادی و برابری و جدایی دین از سیاست و اداره مملکت بودند، دولت ناجوانمردانه به هرگونه حيله و نیرنگی دست زد... با فشار روی حجاب، دستگیری و زندانی کردن، کشتن و اعدام جوانان به خاطر به اصطلاح کج‌روی آنها، بالا بردن روزافزون قیمت دلار و سکه، و در نتیجه گرانی و به گرسنگی کشاندن بخش بزرگی از جامعه. در چنین روزهایی بود که زلزله خوی اتفاق افتاد، وقتی مردم شرافتمند و غیرتمند ایران فهمیدند دولت قصد کمک و یاری به این مردم آسیب‌دیده را ندارد، برای رساندن کمک به زلزله‌زدگان دست به کار شدند. ولی با شگفتی با مأمورین دولتی روبرو شدند که به آنها گفته می‌شد اگر روی ماشین‌های‌تان از عنوان «فرستاده رهبری» استفاده نکنید، حق تحویل کمک‌ها به مردم را ندارید. در حالی که نوجوانان و مردم زلزله زده در خیابان‌ها به خاطر خرابی خانه‌های خود آواره بودند، هیچکدام از مساجد متعدد خوی به عنوان خانه خدا، در خود را به روی این بی‌پناهان باز نکرد. در حالی که بعد از زلزله خانمانسوز ترکیه و سوریه، در حالی که سبیل کمک‌های جهان به ترکیه جریان داشت، ایران هرچه می‌توانست در کمک‌رسانی به مردم سوریه انجام داد. کامیون‌های مملو از مواد غذایی و پوشاک که با هواپیما از ایران ارسال شده بودند به مناطق زلزله‌زده به راه افتادند. حتی عده‌ای از خادمین حرم امام‌رضا برای زلزله‌زدگان سوریه غذای گرم و چلوکباب آماده کردند. اما مردم درمانده و زلزله‌زده و گرسنه خوی در حسرت یک پتو، یک جفت کفش و یا یک غذای حتی سرد روز را به شب و شب را به صبح می‌رسانند...

مردم با این حوادث و مشکلات شرم‌آور هر روز، کلنجار می‌رفتند که ناگهان خبر مسموم شدن دختران معصوم و بی‌گناه مدارس دخترانه قم منتشر شد. و بعد هر روز خبر مسموم شدن دختران مدارس دخترانه تقریباً در سرتاسر کشور مانند بمبی شوک‌آور و هولناک در سرتاسر جهان منفجر شد. بسیاری از ایرانیان که سنی

را فراموش خواهند کرد؟

شاید آنهایی که خالق این ابتکارات جنایتکارانه هستند، دنبال براندازی حاکمان فعلی هستند، که نشان دهنده اختلاف و چند دستگی در میان خود دستگاه حاکمه است. یعنی یک گروه افراطی در صدد بدنام کردن حاکمانی هستند که در حال حاضر هم بسیار بدنام و مایه نفرت اکثریت مردم می باشند تا به این شکل آنها را از پای در آورند. در حالی که دولت حاکم گرانی دلار، گرانی معیشت، کمبود کالا و ورشکستگی دولت را به حساب توطئه های خارجی و تحریم ها می گذارد، خودشان هم انتشار این گازهای سمی و ایجاد وحشت و آسیب رسانی در مدارس دخترانه را به جزوهای اول، دیگر به توطئه های خارجی ربط نمی دهد و قبول کرده است که این توطئه کاملاً منشاء داخلی دارد. بدین ترتیب شاید آن فرضیه کودتا از داخل، و به دست گرفتن قدرت و براندازی حریفان حاکم تا حدی درست باشد و با این کار و این توطئه و در دست گرفتن قدرت در داخل، شاید بخواهند جلوی مدعیان در انتظار حکومت خارج نشین را بگیرند.

به هر حال سال هاست که آفتابه دزدها به زندان می افتند و معترضین و خرده دزدها محکوم به اعدام می شوند و عاملین ورشکستگی بانک ها و سارقان میلیارد ها دلار، به قول رسانه ای، به تورکانادا می روند و فرزندان و خویشان شان از زندگی بسیار لوکسی برخوردارند...

سهراب سپهری می گوید:

مانده تا برف زمین آب شود.

مانده تا بسته شود این همه نیلوفر وارونه چتر.

نا تمام است درخت. زیر برف است تمنای شن کردن کاغذ در باد و فروغ تر چشم حشرات و طلوع سرغوک از افق درک حیات.

مانده تا سینی ما پر شود از صحبت سمبوسه و عید.

در هوایی که نه افزایش یک ساقه طنبینی دارد

و نه آواز پری می رسد از روزن منظومه برف

تشنه زمزمه ام.

مانده تا مرغ سرچینه هذیانی اسفند صدا بردارد.

پس چه باید بکنم من که در لخت ترین موسم بی چهچه سال

تشنه زمزمه ام؟

بهتر آن است که برخیزم رنگ را بردارم

روی تنهایی خود نقشه مرغی بکشم.

متأسفانه امسال به خاطر مشکلات متعدد مراسم نوروزی برای بسیاری از مردم شریف درون مرز، آب و رنگ همیشگی را نخواهد داشت. ولی برای زنده نگهداشتن سنت های باستانی و ملی، مانند چهارشنبه سوری و نوروز، باید سعی کرد در هر حد و اندازه ای این سنت دیرینه را به جای آورد.

باز هم در آغاز سال نو، بیداری طبیعت، شکوفایی و سرسبزی دشت و دمن، تهیه و ادامه «میراث ایران» را به همه مردم شرافتمند درون و برون مرز ایران شاد باش می گویم و همان طور که سهراب سپهری می گوید:

بهتر آن است که برخیزم، رنگ را بردارم

روی تنهایی خود نقشه مرغی بکشم.

از آنها گذشته، خاطره جنایت بار حلبچه و گازهای خردل در جنگ ایران و عراق توسط عراق و همدستان خائن شان علیه مردم مناطق مرزی را هنوز به یاد دارند. گرچه نباید این مسمومیت ها را با حمله شیمیایی مقایسه کرد، اما داستان مارگزیده ای است که از ریسمان سیاه و سفید می ترسد. جالب اینکه دولت ابتدا منکر این حادثه شد، بعد یکی دو تا از همین ملایان به صدا درآمدند و انگشت اتهام را به سمت گروهی از آخوندهای قم که بسیار افراطی هستند دراز کردند و مدعی شدند که این عده نظیر طالبان می خواهند با این کار مدارس دخترانه را ببندند. حتی چند ملا با دلقک بازی صدا نوجوان دختر زیر ده سال را روی صحنه جمع کرده بودند و به آنها درس زود ازدواج کردن و لذت بردن از زندگی و رفاه ناشی از ازدواج در سنین کودکی را می دادند.

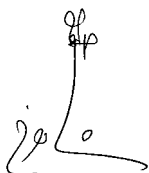
مردم چنان گیج و مبهور از این واقعه بوده و هستند که هر گروهی برای خودش تعبیر و تفسیری دارد تا آنکه بالاخره رهبر این کار را کریه و غیر انسانی اعلام کرد و از مقامات مسؤول خواست تا دست اندرکاران این توطئه بزرگ را پیدا کنند و به اشد مجازات برسانند. او از اداره اطلاعات خواست تا دنبال این کار را بگیرند و اما صحبتی از پاسداران و سرکردگان آنها به میان نیاورد.

این روزها مسأله مضحک، شرم آور و عوام فریبانه این است که گفته می شود تا به حال صد محصل در مدارس مختلف به عنوان افراد متخلف در موضوع مسمومیت دانش آموزان را دستگیر کرده اند و آنها به این کار اعتراف کرده اند و با درس ارشاد و هدایت شان به راه راست آزاد شده اند. کسی نیست به این حاکمان بگوید که، آیا واقعاً مردم فریب این خبر سازی ها کودکان را می خورند؟ چرا خبرنگاری را که برای اولین بار خبر این حادثه شرم آور و هول انگیز را منتشر کرد، به زندان انداخته اید، ولی این دانش آموزانی را که مواد سمی به داخل مدارس برده اند و به اصطلاح همکلاسان خود را مسموم کرده اند، با ارشاد به خانه های خود می فرستید؟ آیا از این کودکان خطرناک پرسیده اید که چگونه این سم ها را به دست می آورند و چه دستگاه و سازمانی به طور گسترده این مواد خطرناک را ناگهان در سرتاسر کشور در اختیار آنها گذاشته است؟

عجبا کشور اسلامی دنیائی که دروغ و تزویر و ریا را منع می کند، ولی ادعا می کند که دروغ مصلحت آمیز بهتر از راست فتنه انگیز است. بنابراین دروغ گویی و انکار دزدی و چپاول، دروغ گفتن و پنهان کردن مسأله مسموم شدن کودکان در سرتاسر کشور و دستگیری نمایشی چند کودک به این اتهام، همه از نظر دیانت و نصایح این ملایان جایز است.

معمای دیگر در ماجرای مسمومیت دختران دبستانی و حالا دانشگاهی این است که چرا تا به حال کسی از آموزگاران، دبیران و کارمندان این مدارس و خوابگاه های دانشجویان مسموم نشده است؟ چرا برخی از معلمان چادری با ماسک های ضد گاز وارد مدارس می شدند و پیش از اتفاق آماده این حوادث بودند؟ مشکل و سؤال دیگر اینکه، آیا برنامه ریزان این مسمومیت های سرتاسری در مدارس دخترانه و خوابگاه های دانشجویان دختر، فکر می کنند با این توطئه و ایجاد رعب و وحشت همگانی و انعکاس آن در جهان، موجب می شود تا مردم به افزایش سرسام آور قیمت دلار و سکه بی اعتنا باشند؟ آیا متوجه نیستند که آن پدری که باید شب برای سفره همسر و فرزندانش لقمه نانی برساند، یادش می رود که توانایی پرداخت کرایه منزل یا اطاقک کوچک خود را ندارد؛ توانایی خرید گوشت و میوه و پیاز و سبزمینی و نان برای فرزندانش را ندارد؟ آیا آن دختر جوانی که به دنبال آزادی و گرفتن حق و حقوق انسانی اش بود، یادش می رود که با باتوم و چاقوی یک مشت عناصر «آتش به اختیار» روبروست اما باز هم به هیچ عنوان حاضر نیست دست از مبارزه اش بردارد؟

این حاکمان فکر می کنند با ایجاد ترس و ناامنی در مدارس، پدر و مادرهایی که فرزندان و نوجوانان خود را در مبارزه برای آزادی از دست دادند، این جنایات



تدوین تاریخ ایران برای نسل دومی که از تاریخ کشور خود آگاه نیست دکتر احکامی عزیز، امیدوارم جنابعالی و خانواده محترم سالم و سلامت و پایدار باشید. مدتی است در ایران هستم و دوز پیش نسخه اخیر مجله «میراث ایران» را روی ایمیل خود دریافت کردم. در قسمت مربوط به کتاب‌ها نقد طولانی شما را در مورد کتاب «مصدق و نهضت ملی شدن نفت» ملاحظه کردم و خیلی باعث خوشحالی من شد. از لطف شما و زحماتی که در این راه می‌کشید بی‌نهایت متشکر هستم. من مدتی است مشغول تدوین خلاصه‌ای از تاریخ ایران از دوران هخامنشی تا عصر حاضر برای جوانان نسل دومی ایران در خارج که نه به زبان مادری خود قادر به مکالمه هستند و نه از تاریخ مملکت آب و اجدادی خود آگاه می‌باشند هستم. امیدوارم در این هدف موفق بشوم.

باز از زحمات فرهنگی شما در شناخت ایران عزیز تشکر می‌کنم.

با بهترین سپاس‌ها، کامروز پیروز

سپاسگزار از لطف صمیمانه دوست ارزشمند، شاهرخ عزیز. گفتنی است که خاطرات مشترک و صفا و صمیمیت سال‌ها با شما بودن، همیشه با ماست

معبود انصاری

سپاس از معرفی کتاب‌ها

آقای دکتر احکامی، درود.

سپاس فراوان از ارسال این مجله و مطالب بسیار جالب آن. کتاب‌هایی که هم‌کلاسی ما آقای دکتر بابالوی نوشته‌اند، بسیار جالب و تفکر برانگیز بود.

تحقیقاتی که آقای دکتر پیروز هم کرده‌اند بسیار جالب هستند.

با سپاس مجدد، گیتی بهمنیان

درود بر شما استاد عزیزم. این شماره هم بسیار عالی بود. از دریافت آن خوشحال شدم. حتما هم محتویاتش مثل همیشه زیبا و پر معنا هست.

با احترام، فریده معتکف

سرمقاله‌های محشر

شاهرخ خان‌گرامی، بسیار سپاسگزارم. شماره پرباری شده است. سرمقاله‌های شما در دو بخش مجله محشر است. مقاله مخلص هم با عکس‌های مناسب به صورت چشمگیری چاپ شده است. از این بهتر نمی‌شود.

با درود و مهر، اردشیر لطفعلیان

درود بر همتان

سپاس دکتر جان، به راستی درود بر همتان. پر بار چون همیشه.

و ممنونم که کار مرا «با احترام!» و در کنار پیشگفتار خودت گذاشتی.

جهانگیر صداقت فر

تلاشی با همه دشواری‌ها

تلاش شما برای انتشار پیوسته نشریه «میراث ایران» و زنده نگاهداشتن فرهنگ ایران زمین و زبان فارسی در غربت - با همه دشواری‌ها - قابل تقدیر است.

موفق و مانا باشید، بهناز دیلمانیان

نشریه هفتگی پیام - نیویورک

فرشتگان معاصر



از نظرگاه من، هنر امری شفا بخش و مانند مفهوم شراب موجب باززایی درونی می‌شود. این شاید کم‌ترین تأثیر یک اثر هنری باشد. از این رو ناخودآگاه مجموعه‌ای را سال‌های ۶-۲۰۰۵ با همین نیت شروع کردم. با «فرشتگان معاصر» خواستم انسان امروزی و خسته از تلاطم افکار را لحظه‌ای به بازی بگیرم و در کم‌ترین زمان به فضای دیگری پرواز دهم. حتی اگر به نظر کاری کودکانه باشد. فرایند این مجموعه بدین صورت بود که دو بال فرشتگان را روی پرده سفیدی کشیدم و مانند پرده‌کش‌های قدیم در ایران در فضای عمومی نصب کردم و از مردم عادی خواستم بدون هیچ پیش فکری جلوی بال‌ها بایستند. در حالی که برخی جدی و برخی با طنز با این بال‌ها نقش بازی می‌کردند. مرتب از حالت های آنها عکاسی می‌کردم. آنها وقتی عکس خودشان را می‌دیدند، احساس‌های خود را ابراز می‌کردند. این بازی تبدیل به هنر شد. از میان عکس‌های زیادی که از جاهای مختلف ایران عکاسی کرده بودم آنها را با فرهنگ ایرانی تلفیق کردم. در واقع زیر پوسته هر اثر فرشته انسان‌هایی با خیال‌های ساده و پیچیده پنهان شده‌اند که بخشی از آن را به عنوان اثر برای مخاطبان به نمایش گذاشته‌ام.

حجت امانی

In my opinion, Art has a healing mechanism and like wine, it causes internal resurgence. Perhaps this phenomenon leaves the least impact of the work of Art. With this intent I started a series of work in 2005-2006 "Contemporary Angels" If even for a moment I could have the modern man whose tired of his internal turmoil spread his wings and fly into a space of his desires.

Instagram /HOJAT_AMANI
hojatamani@gmail.com

خبرها

ثابت از دانشگاه پنسیلوانیا و ابراهیم کریمی از دانشگاه اتاوا، نامه‌ای سرگشاده خطاب به جامعه آکادمیک جهان تهیه کرد.

تلاش‌ها برای نجات پیروز بی‌نتیجه ماند



بنابر گزارش خبرگزاری‌های ایران، تلاش‌ها برای نجات پیروز، توله یوزی که در پارک پردیسان تهران نگهداری می‌شد و به نمادی برای نجات نسل رو به انقراض یوزهای ایرانی (آسیایی) بدل شده بود، بی‌نتیجه ماند و در نهایت در ساعات اولیه روز نهم اسفند تلف شد. پیروز که تنها بازمانده زایمان یوزپلنگ آسیایی یعنی «ایران» بود، در چند ماه اخیر به یکی از نمادهای اعتراضات سراسری ایران هم بدل شده بود و هم‌زمان با افزایش نگرانی از نارسایی کلیه و وضعیت جسمی او، شبکه‌های اجتماعی مملو از پیام‌های مربوط به او بود.

پیروز توله یوزپلنگی است که اردیبهشت امسال به همراه دو توله یوز دیگر از ماده یوزپلنگی به نام «ایران» به روش سزارین متولد شد. دو توله دیگر زنده نماندند و تنها «پیروز» باقی ماند. غلامرضا ابدالی، مدیرکل دفتر حفاظت و مدیریت حیات وحش ایران پیش‌تر تأیید کرده بود که «حال عمومی پیروز خوب نیست و بیماری همچنان سلامت این حیوان را تهدید می‌کند».

مرگ پیروز، توله یوزی که مدت‌ها تصویرش در رسانه‌ها پیش روی مخاطب ایرانی بود، یادآور خاطرات تلخی در تاریخ یکی دو دهه اخیر ایران است. پیروز که «فرزند ایران» لقب گرفته بود، نمادی است از سلسله‌ای طولانی از رفتارهای پرهزینه و فاقد درایت حاکمان نظام جمهوری اسلامی.

اما چرا مرگ یک توله یوز باید در کانون مباحث سیاسی قرار بگیرد؟ پیروز، نمادی بود از مقاومت بخشی از جامعه مدنی ایران در برابر بی‌اعتنایی و حتی رفتار تهاجمی و خشونت‌آمیز حکومت با محیط زیست و طبیعت ایران.

بحران محیط زیست البته اختصاص به ایران ندارد. در همه‌جای دنیا حساسیت به محیط زیست و کوشش برای حفظ زیست‌بوم طبیعی موجودات زنده و گونه‌های رو به انقراض برای تداوم آینده‌ی انسان‌ها و نسل‌های بعدی بر روی کره‌ی زمین، بخشی از سیاست‌گذاری حکومت‌هاست و به میزان حساسیت حکومت‌ها یا احزاب سیاسی به مسئله محیط زیست می‌توان کارنامه‌ی سیاسی آنها را نیز ارزیابی کرد.

حسن ناهید، نی‌نواز سرشناس و چهره شاخص موسیقی ردیف دستگاهی ایران درگذشت

رسانه‌های داخلی ایران از درگذشت حسن ناهید نی‌نواز سرشناس ایرانی خبر دادند. او پنجشنبه ۲۷ بهمن پس از یک دوره طولانی بیماری در ۷۹ سالگی دیده از جهان فرو بست. حسن ناهید از چهره‌های شاخص موسیقی ردیف دستگاهی ایران بود که دستاوردهای ارزنده‌ای در کارنامه هنری خود داشت. خانه موسیقی ایران جمعه ۲۸ بهمن با انتشار بیانیه‌ای ضمن تأیید خبر

مدال «بنجامین فرانکلین» برای نادر انقطاع



مؤسسه «بنجامین فرانکلین» پرفسور نادر انقطاع، دانشمند ایرانی تبار دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا، را به عنوان یکی از برندگان مدال امسال خود معرفی کرد. لری دوبینسکی، مدیرعامل مؤسسه فرانکلین، گفته است: «ما مفتخریم که میراث دیرینه [این مؤسسه] در تقدیر از افراد برای کمک‌هایشان به بشریت ادامه یافته است. این پیشرفت‌های خارق‌العاده در حوزه‌های مهمی مانند برابری اجتماعی، پایداری،

و ایمنی به صورت قابل توجهی زمینه را برای آینده‌ای درخشان فراهم می‌کند.» پرفسور انقطاع در بیانیه‌ای دریافت این جایزه را که شماری از «الگوهای علمی‌اش» مانند آلبرت اینشتین، نیکولا تسلا، الکساندر گراهام بل، و ماکس پلانک گرفته‌اند «بزرگترین تحسین» توصیف کرده است.

مدال بنجامین فرانکلین سال ۲۰۲۳ در مهندسی برق برای نوآوری‌های متحول‌کننده پرفسور انقطاع در این عرصه تعلق گرفت.

لیز مگیل، رئیس دانشگاه پنسیلوانیا، گفته است: «پرفسور انقطاع در زمینه فرامواد و نانو اپتیک، پیشگام است و راه را برای قابلیت‌های محاسباتی جدید و انقلابی در آینده نشان می‌دهد.»

پرفسور نادر انقطاع بنیان‌گذار حوزه «متاترونیک نوری» است؛ حوزه‌ای که نانوالکترونیک و نانو فوتونیک را ادغام می‌کند.

فعالیت‌ها و نوآوری‌های او در مهندسی مواد جدید با امواج الکترومغناطیسی توانسته دریچه‌های تازه‌ای را در مبحث محاسبات نوری در مقیاس نانو باز کند و جوایز متعددی، از جمله مدال «ایزاک نیوتن»، را در کارنامه حرفه‌ای او گنجانده است. مؤسسه فرانکلین از سال ۱۸۲۴ میراث بنجامین فرانکلین را با اعطای جوایزی به دستاوردهای برجسته در علم، مهندسی و صنعت گرامی داشته است.

این مدال یکی از قدیمی‌ترین برنامه جوایز حوزه علم و فناوری در آمریکا محسوب می‌شود و مسیر اکتشاف و پیشرفت بشریت را در دو قرن گذشته مستند کرده است.

توماس ادیسون، پیرو ماری کوری، اورویل رایت (یکی از برادران رایت) نیز از جمله برنده‌های شناخته شده مدال بنجامین فرانکلین هستند.

پرفسور نادر انقطاع تحصیلات کارشناسی خود را در دانشگاه تهران به پایان رساند و در سال ۱۳۵۷ به آمریکا مهاجرت کرد.

مدتی پس از آغاز اعتراضات سراسری کنونی در ایران و حمله به دانشگاه صنعتی شریف، پرفسور نادر انقطاع به همراه دواستاد ایرانی دیگر- فیروزه کاشانی



درگذشت حسن ناهید، به گوشه‌های از زندگی پربار این استاد موسیقی ایرانی پرداخت.

حسن ناهید، متولد ۱۳۲۲ در کرمان بود و پس از فراگیری آموزش‌های لازم در عرصه نی‌نوازی، در ارکستری با همراهی هنرمندانی چون اسدالله ملک، منوچهر جهانگیرلو، فرهنگ شریف، محمودی خوانساری، و هنرمندان دیگر به اجرای برنامه پرداخت.



او در همان دوران فعالیت‌هایی در

ارکستر «درویش» رادیو داشت و سپس در ارکستر رودکی متشکل از ابراهیم منصوری، حبیب‌الله بدیعی، علی تجویدی، احمد عبادی، رضا ورزنده، علی اصغر بهاری، فرهاد فخرالدینی مشغول به فعالیت شد.

آقای ناهید در سال ۱۳۴۱ توسط حسین قوامی به برنامه «گل‌ها» دعوت شد و با این مجموعه رادیویی همکاری داشت. او بعدها در ارکستر فرامرز پایور به نی‌نوازی پرداخت و تجربیاتی نیز در این گروه داشت.

نوازندگی در ارکستر «گل‌ها» به رهبری روح‌الله خالقی، نوازندگی در ارکستر «صبا» به رهبری حسین دهلوی، نوازندگی در ارکستر گروه «پایور» به سرپرستی فرامرز پایور از جمله تجربیات گروهی این هنرمند به شمار می‌رود.

او همچنین کنسرت‌هایی در کشورهای ترکیه، بلغارستان، یوگسلاوی، ایتالیا، فرانسه، بلژیک، هلند، آلمان و اتریش برگزار کرد.

انتشار آلبوم «گل و نی» شامل تک‌نوازی نی و دو نوازی با تنبک در دستگای نوا، شوشتری و ماهور، انتشار آلبوم «آوای نی» شامل تک‌نوازی در دستگاه‌های بیات ترک، بیات اصفهان، ابوعطا و مخالف سه‌گاه بخشی از فعالیت‌های حسن ناهید در عرصه موسیقی است.

محوطه «تاریخی ناشناخته» با آگیری سد چم شیر دفن می‌شود

باستان‌شناسان در ایران می‌گویند با آگیری سد چم شیر، یک محوطه باستان‌شناسی متعلق به دوره ایلخانی و سلجوقی زیر آب می‌رود. سد چم شیر در استان کهگیلویه و بویر احمد است و تاکنون بسیاری از کارشناسان و فعالان محیط زیست درباره پیامدهای آگیری آن هشدار داده‌اند.

خبرگزاری مهر می‌گوید با تکمیل آگیری، «محوطه شماره ۷۵ که یک بنای ناشناخته است» دفن می‌شود. به گفته علی هژبری، باستان‌شناس، این سازه در دوره سلجوقی دچار آسیب ناشی از زلزله سال‌های ۴۴۸ و ۴۷۸ هجری قمری شده است. زمانی که زلزله اول رخ داد مردمی که در این محدوده بودند آوار زلزله را برداشتند بلکه روی آن دوباره بنا ساختند.

هژبری گفته که کاربری بنا هنوز مشخص نیست. با این حال تفاوت‌هایی نسبت به بناهای دیگر این محدوده دارد چون با ملات و روکش گچ ساخته شده است که در نوع خود استثناست: «در این محدوده گچ ماده‌ای بوده که گران به دست می‌آمد ولی در این بنا از گچ استفاده شده پس باید بنای مهمی بوده باشد.» پیش‌تر علی سجادی، باستان‌شناس، پیش‌فرض «مطبخ» را در مورد این سازه مطرح کرده است، و بعضی دیگر آن را شبیه به آتشکده دانسته‌اند.

خبرگزاری مهر می‌گوید در این سازه دو سکه مسی آتش خاتون و مواد دیگری از جمله زغال و خرده سفال نیز پیدا شده که برای تاریخ‌گذاری جمع‌آوری شدند تا با کمک پژوهش‌گاه میراث فرهنگی بتوان آنها را بعداً بررسی دقیق‌تری کرد. این منطقه با شماره پژوهشی محوطه ۷۴، یکی از محوطه‌های کاوش شده در حوضه

آبریز سد چم شیر محسوب می‌شود.

به گفته باستان‌شناسان، پژوهش‌های مربوط به این محوطه در کنار سایر محوطه‌های کاوش شده در این ناحیه، می‌تواند سهم قابل توجهی در ترسیم الگوهای سکونتگاه‌های عشایری منطقه داشته باشد، و در عین حال نمونه‌ای از مدل آزمون باستان‌شناختی گذشته محسوب می‌شود و می‌تواند در تحلیل سکونتگاه‌های جوامع کوچ‌نشین و کوچ‌رو منطقه و سایر نواحی ایران در دوره‌های مختلف فرهنگی بسیار راهگشا باشد.

سد و نیروگاه ۱۷۶ مگاواتی چم شیر در ۲۵ کیلومتری جنوب شرقی دوگنبدان، مرکز شهرستان گچساران در استان کهگیلویه و بویر احمد، و در مجاورت تنگه چم شیر نزدیک به مرز استان بوشهر احداث شده است. چم شیر پنجمین سد بزرگ ایران خواهد بود. احداث این سد با ۲۳۵ میلیون یورو سرمایه‌گذاری چینی‌ها اجرا می‌شود.

سرقت و تخریب آجرنوشته‌های «چغازنبیل»، نخستین اثر تاریخی ایران در فهرست یونسکو

یک خبرنگار و فعال حوزه میراث فرهنگی خوزستان، گزارش سرقت و تخریب آجرنوشته‌های باستانی چغازنبیل را تأیید کرد. چغازنبیل نیایشگاهی با قدمت بیش از سه هزار سال پیش، نخستین اثر تاریخی ایران است که در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسیده است.

مجتبی گهستونی، خبرنگار و فعال میراث فرهنگی خوزستان، با اشاره به «تخریب بخش‌هایی از آجرها و کتیبه‌های باستانی چغازنبیل»، گزارش داد: در بازدید از چغازنبیل، شاهد تخریب بخش‌هایی از این بنای باستانی و سرقت برخی از آجرها و کتیبه‌های باستانی آن بوده است، و پس از پیگیری موضوع با توجیه‌هایی از سوی مسئولان مواجه شده است. گهستونی در گزارش خود نوشته است: نیایشگاه چغازنبیل، نخستین اثر ثبت جهانی ایران در یونسکو، دردهای متعددی در پیکره خود دارد و هر بار این زخم‌ها تازه‌تر می‌شود.

وی افزود: «واقعیت این بود که از روزهای قبل از بازدید من، بخش‌هایی از آجرها و کتیبه‌های باستانی به یادگار مانده از دوران کهن سرقت و تخریب شده بودند». وی با بیان اینکه «این نخستین بار نیست که چغازنبیل با تهاجم افراد مغرض و قاچاقچی مواجه می‌شود»، این پرسش را مطرح کرده است که «چرا یگان حفاظت (ضابط قضایی) و نیروی انتظامی در این محوطه مستقر نمی‌شود؟».

این خبرنگار حوزه میراث فرهنگی، با این توضیح که این بنای تاریخی «توسط کارگرهای نکهبان و بدون داشتن لباس فرم، ابزار کاربردی حفاظتی و خودرواداره می‌شود»، تأکید کرد: «بطور قطع، حفاظت از این محوطه با این همه گستردگی که دوراز محدوده شهری است با دو یا سه نفر امکان‌پذیر نیست».

این نخستین بار نیست که عدم توجه به نیایشگاه چغازنبیل رسانه‌ای شده

فرهنگستان علوم تاجیکستان، در زمینه‌های ایران‌شناسی، هندشناسی و تاریخ ادبیات فعالیت داشت.

ملااحمداف در بیش از بیست سال اخیر در آکادمی علوم تاجیکستان مسئول بخش علم و سازمان‌دهی و معاون دبیر ارشد علمی این آکادمی بود.

این دانشمند تاجیک بیش از ۴۵۰ اثر از خود باقی گذاشته و بیش از ۳۰ کتاب درباره شعر و نویسندگان معاصر و قدیم پارسی زبان منتشر کرده است از جمله گلچین و برگزیده‌های قاپوسنامه، رباعیات خیام، اشعار شهریار، حافظ و رودکی. میرزا ملااحمداف در پژوهش و بررسی آثار رودکی که در تاجیکستان او را

«سردفتر ادبیات فارس و تاجیک» می‌نامند تخصص داشت. با این حال او درباره دیگر شاعران پارسی‌زبان مثل فردوسی، ناصر خسرو، مولوی، لاهوتی، فرخی سیستانی، فروغی بسطامی و قاضی شیرازی هم کتاب نوشته و تحقیق کرده است. او با کتاب‌های یاد یار مهربان (تهران، ۲۰۰۱)، خوبان پارسی‌گوی (تهران، ۲۰۰۳)، اندرزهای رودکی (تهران، ۲۰۰۸) و صدای آسیا (۲۰۱۱)، خواننده ایرانی را هم با آثار شاعران معروف تاجیک آشنا کرد.

احمداف عضو هیأت تحریریه مجله «رودکی» (تهران)، فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ و مجله مؤسسه فرهنگی اکو (تهران) بود و مقاله‌های متعددی در نشریه‌های معتبر ادبی و پژوهشی ایران منتشر کرده است.

میرزا ملااحمداف یکی از مؤلفان «تاریخ ادبیات ایران در قرن‌های ۱۹ و ۲۰» (مسکو، ۱۹۹۹) بود و آثارش در مسکو، تهران، واشنگتن، باکو، مشهد، کراچی، کابل و تاشکند به طبع رسیده‌اند. او همچنین دبیر سمپوزیوم‌های بین‌المللی مختلف از جمله هزاره شاهنامه فردوسی بوده است. از دیگر کتاب‌هایش می‌توان به «بزرگداشت انسان نیک» و «بیا تا جهان را به بد نسپیریم» اشاره کرد.

است. در آبان ۱۳۹۹، ساخت کارخانه قند در حریم چغازنبیل بعنوان تعرض به حریم این بنای تاریخی در رسانه‌ها گزارش شد که واکنش وزیر میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی وقت، مبنی بر لزوم جلوگیری از اجرا این پروژه را به همراه داشت. موضوعی که در تهدید احتمال خروج چغازنبیل از فهرست یونسکو قرار داشت. چغازنبیل نیایشگاهی با قدمت بیش از سه هزار سال، نخستین اثر تاریخی ایران است که در فهرست میراث جهانی یونسکو در سال ۱۹۷۹ میلادی ثبت شده است. «زیگورات دوراوتاش» که با نام چغازنبیل شناخته می‌شود، از حدود سال ۱۲۵۰ پیش از میلاد در ایلام ساخته شد.

میرزا ملااحمداف محقق و ایران‌شناس تاجیک درگذشت



دکتر میرزا ملااحمداف محقق و ایران‌شناس تاجیک صبح روز ۲۵ ژانویه درگذشت. او عضو آکادمی علوم و اتحادیه نویسندگان تاجیکستان بود و سال‌ها ریاست انجمن دوستی تاجیکستان و ایران را بر عهده داشت. او که ۲۰ فوریه، یعنی کمتر از یک ماه دیگر ۷۵ ساله می‌شد، در آرامستان «سر آسیا» در شهر دوشنبه به خاک سپرده شد.

میرزا ملااحمداف در سال ۱۹۶۹ از بخش خاورشناسی دانشگاه ملی تاجیکستان فارغ‌التحصیل شد و تا سال ۱۹۹۹ در انستیتوی زبان و ادبیات و خاورشناسی و میراث خطی ابوعبدالله رودکی در

Addiction, CoDependency, Recovery

Detox, Residential, Out Patient and Intervention Services

درمان و بهبودی از هر اعتیاد و وابستگی‌های متقابل



رهایی

OMID e IRAN TV

Every Thursday, at 4:15 - 5pm



مشاور ترک اعتیاد از الکل، مواد مخدر، قمار، پر خوری، ترک سیگار و وابستگی‌های متقابل

Relapse Prevention, as well as Combined Family Groups, Yoga, Meditation, Coaching & Acupanture Services

با امکانات خانه‌های بازپروری تا بهبودی کامل با همکاری روانشناسان و روانپزشکان متخصص به بیمارهای اعتیاد و وابستگی

Transforming Life Center, Inc.

LA: 818.590.0134

OC: 949.910.3585

www.TransformingLifeCenter.com

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق!

با اندوه بسیار، روز نهم اسفند، از خاموشی ناگهانی یکی از فرزندان شایسته ایران با خبر شدیم: پروفسور محمد حیدری ملایری، فیزیک‌دان، اخترشناس و تلاشگری دلسوز برای باروری و مانایی زبان و فرهنگ ایران.

خوشبختانه «میراث ایران» این شانس را داشت تا چندین سال پیش، اتفاقاً درست در یک شماره بهاری خود، به گفتگو با این انسان فرهیخته و فروتن بنشیند و داستانی از تب و تاب پایان‌ناپذیر علمی و پژوهشی‌اش را از زبان خود او برای خوانندگان مجله نقل کند.

اکنون برای احترام به یاد این انسان شریف و جستجوگر، بخش‌هایی از این گفتگو را باز نشر می‌کنیم.

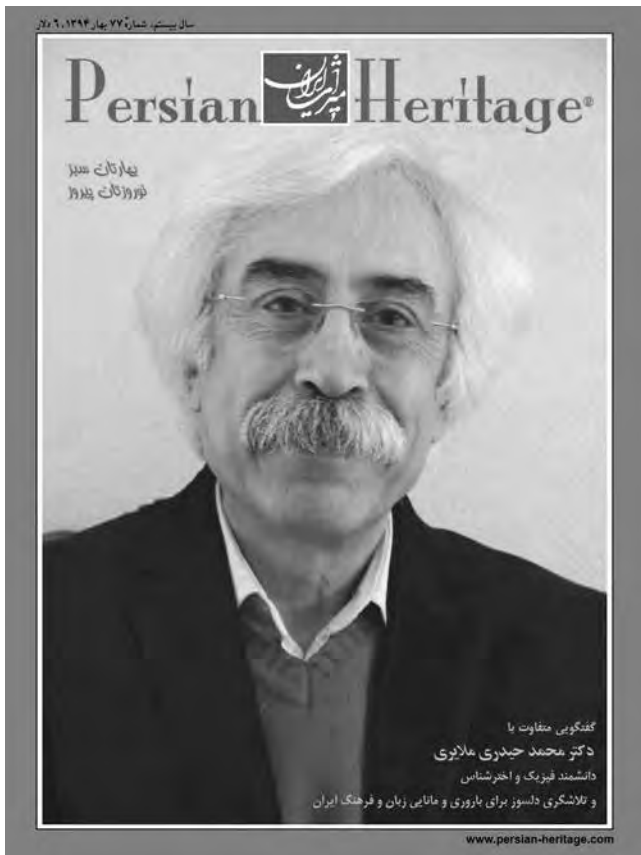
یاد و خاطره پروفسور حیدری ملایری گرامی باد!

– رشته‌ام اختر فیزیک است، یعنی بخشی از فیزیک که ستارگان و کهکشان‌ها

و گیتی را مطالعه می‌کند. تخصصم به وجود آمدن ستاره‌هاست. ستاره‌ها درون ابرهایی از گاز و غبار کیهانی به وجود می‌آیند. خورشید ما یک ستاره‌ی عادی است. مانحوی به وجود آمدن این گونه ستارگان را می‌دانیم، ولی ستارگانی هستند بسیار تابان‌تر و بزرگ‌تر از خورشید، با جرمی دست کم ده برابر جرم خورشید. این گونه ستارگان را «ستارگان پُر جرم» می‌نامند. ...

– از کودکی به ادبیات دلبستگی داشتم. هنوز به مدرسه نرفته بودم که شروع کردم به خواندن شاهنامه. پدر بزرگم گاهی کتابی را به دست می‌گرفت که روی آن تصویر آدمی بود که شاخ داشت و ریشی دورشته، که برایم خیلی جالب بود. وقتی از او می‌پرسیدم که این کیست می‌گفت، رستم. پدر بزرگم چون دید خیلی چشمم به دنبال آن است، پرسید دوست داری این کتاب را بخوانی؟ گفتم من که بلد نیستم. گفت بیا یاد می‌گیری. شاهنامه خواندن من این طور بود که او می‌خواند و من از بر می‌کردم. شروع کردم از: نخستین خدیوی که کشور گشود / سرپادشاهان کیومرث بود. داستان‌های شاهنامه را بسیار دوست داشتم. من در ملایر به دنیا آمدم. ملایری زبان نیست، گویش است، ولی واژه‌هایی دارد از لری که در زبان فارسی نیستند. وقتی در بستان خواندن را شروع کردم، متوجه شدم که حرف زدن معمولی با کتاب خواندن فرق دارد. این نکته برایم بسیار جالب بود. البته می‌بایست قبلاً متوجه این نکته می‌شدم، چون زبان شاهنامه هم با زبان عادی فرق دارد، ولی مثل اینکه این برایم طبیعی بود. فکر می‌کنم از همین جا علاقه‌ام به زبان برانگیخته شده باشد. ...

– در تاریخ انسان خیلی زبان‌ها به وجود آمده‌اند و خیلی زبان‌ها از بین رفته‌اند. در میان زبان‌ها و فرهنگ‌های زنده‌ی جهان، آنهایی که به سه هزار سال پیش برمی‌گردند چند تایی بیش نیستند. در فارسی بسیاری از واژه‌ها ریشه‌ی اوستایی یا پارسی باستان دارند. یعنی ما امروز با زبانی صحبت می‌کنیم که فرزند زبان‌ها و فرهنگی باستانی است. کدام زبان دیگر در دنیا چنین ویژگی‌ها را دارد؟ شاید چینی، یونانی، لاتین، و سنسکریت. مصر با آن تمدن درخشانش هویت و زبان خود را پاک از دست داد. و در سراسر جهان بیش از چند زبان با گذشته‌ای چند هزار ساله نداریم. فارسی زبان فرهنگی بوده که در دوره‌های مختلف تاریخی درخشش خاصی داشته است، چه پیش از اسلام و چه پس از آن. زبان فارسی همواره حامل فرهنگ و تمدن بوده است. این زبان ادبیات غنی‌ی را به جهان‌یان عرضه کرده است با شاعران بسیار، مانند فردوسی، مولوی، حافظ، و بسیاری دیگر. ...



– بوم‌شناسی یا اکولوژی یعنی احترام به عامل‌ها و عنصرهای زیست در طبیعت. ما نباید بگذاریم کوچک‌ترین جانوران و گیاهان نابود شوند، زیرا نتیجه‌ی میلیاردها سال فرگشت در کره‌ی زمین‌اند. باید آنها را برای آینده‌ی هستی حفظ کنیم. ... ما حق نداریم فرهنگ‌ها و زبان‌ها را از بین ببریم، به‌ویژه زبان‌های تاریخی کم‌همتا. ... کسانی تقصیر همه‌ی ناتوانی‌های کنونی فارسی را به گردن عرب‌ها می‌اندازند، این درست نیست. بخش بسیار مهمی تقصیر خود ماست ... همه چیز را خیلی آسان می‌گیریم و کاستی‌های خود را به گردن دیگران می‌اندازیم. ... به نظر من امروز هم یکی از مشکل‌های ما شلختگی زبانی برخی از ایرانیان، به ویژه ایرانیان برون مرزی است، و یکی از دلیل‌های آن «فخر فروشی» با زبان انگلیسی است. ... این «پُز» دادن با انگلیسی، بیشتر از سوی کسانی [است] که آن را درست بلد نیستند. ... طرد واژه‌های عربی تنها به سبب اینکه عربی‌اند و جایگزین کردن آنها با واژه‌های فارسی سست و چندپهلونه تنها خدمتی به اندیشه نیست، دقت زبان را از آنچه هست کمتر می‌کند. ... برخی ... می‌پندارند که هر واژه‌ای «ق» یا «ذ» داشته باشد عربی است و باید طرد شود! یا توصیه می‌کنند که «عشق» به کار برده نشود و به جای آن «مهر» گفته شود، حال آنکه «عشق» و «مهر» دو معنای جدا دارند. از این گذشته، «عشق» در اصل واژه‌ای ایرانی است!

– ما یکی از میراث‌های فرهنگی با ارزش تاریخ را داریم. گفتن این نکته تاکید بر هویت ماست، نه چیز دیگر. در این هویت چیزهای خوب هست و چیزهای بد. هیچ فرهنگی نیست که همه چیزش خوب باشد یا همه چیزش بد. ... باید بگوئیم میراث فرهنگی‌ای را که به آیندگان منتقل می‌کنیم، غنی‌تر از آن چیزی باشد که گرفته‌ایم. هرچه بیشتر در بارورتر کردن فرهنگ خود بگوئیم به فرهنگ جهانی خدمت کرده‌ایم. ...

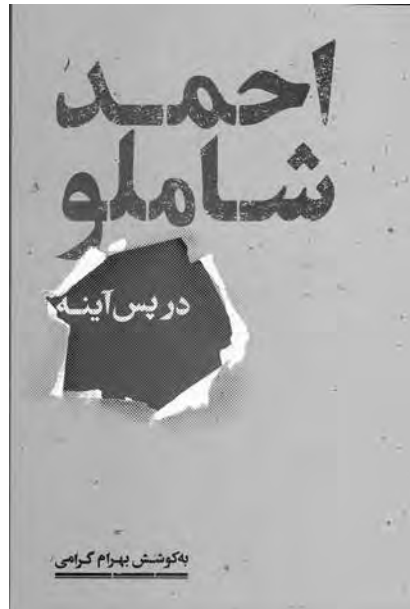
برگرفته از شماره ۷۷ میراث ایران، بهار ۱۳۹۴

احمد شاملو در پس آینه

به کوشش بهرام گرامی

انتشارات علمی، تهران

بررسی: شاهرخ احکامی



تصحیح همه آنها در یک دفتر نمی‌گنجد. این

دفتر در تناقض آشکار با این ادعای شاملوست

که در خانه شیشه‌ای زندگی می‌کند و چیزی برای

پنهان کردن ندارد....

۴. مطالب این دفتر یا به نقل از گفتار و نوشتار

احمد شاملوست یا به نقل از دیگران درباره

گفتار و نوشتار و رفتار او....

۵. این دفتر تلاشی برای کالبدشکافی زندگی

و شخصیت احمد شاملو، گامی در شناسایی

بہتر اوست....

در احمد شاملو: از تولد تا وفات، می‌خوانیم:

احمد شاملو بر اساس شناسنامه و منابع قدیم در ۴

آذر ۱۳۰۴ در رشت متولد شد. شناسنامه او در پانزده

سالگی در تهران صادر شده و به‌طوری که خواهیم

دید خانواده او تا آلمان مقیم تهران نبوده است. آیدا

همسر شاملو نیز رشت را نخستین شهری می‌داند که

احمد شاملو در آن بوده است. شاملو بعدها تصمیم

می‌گیرد، زمان و مکان تولدش را ۲۱ آذر ۱۳۰۴ در

تهران خیابان صفی‌علیشاه شماره ۱۳۴ اعلام کند....

پدر پدرش میرزا محمدعلی خان شاملو، اهل

کابل بود که با همسرش بی‌بی شجاعت اهل هرات به

ایران مهاجرت می‌کند و حیدر پدر شاملو در بروجرد

دکتر بهرام گرامی، زاده تهران و فارغ‌التحصیل رشته مهندسی کشاورزی از دانشگاه تهران و دکترای در ژنتیک و علوم گیاهی از دانشگاه مانی‌توبای کاناداست و سال‌ها به عنوان محقق، استاد و ویراستار و نویسنده کوشا بوده است. آخرین اثر او ویراست سوم گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی، همراه با شرح و معنای همه ابیات مربوط به گل و گیاه در دیوان حافظ بوده است. از دکتر گرامی علاوه بر بررسی کتاب‌های او، چند نوشته هم در «میراث ایران» به چاپ رسیده است.

دکتر گرامی درباره این کتاب می‌نویسد: «احمد شاملو از بانیا و پیشگامان «شعر سپید» است. شعر سپید در غرب ملتزم به داشتن وزن است که مصداق شعر نیمایی است. شعری که در مغرب زمین، مانند شعر شاملو، از قید وزن و قافیه رهاست، شعر آزاد free verse نامیده می‌شود... شعری که رها از وزن و قافیه است و نثرگونه، نثری که گفته می‌شود ریتم و موسیقی درونی آن، هنگام خوانش، آن را از دیگر انواع نثر جدا می‌کند و از این رو آن را «شعر منثور» و «شعر شاملویی» نیز نامیده‌اند که به حق قبایی برازنده خود اوست....».

شاملو می‌گوید: «به گمان من شعر سپید خیلی به زحمت می‌تواند نوعی شعر شمرده شود. اگر دعوی مدعیان بر سر آن است که شعر سپید نمی‌تواند شعر شمرده شود، حق با ایشان است... در حقیقت شعر سپید، شعری است که نمی‌خواهد به صورت شعر درآید.»

و بالاخره آقای گرامی می‌نویسد: «و اگر ما نیز چون خود شاملو بر نثر بدیع و شاعرانه او نام شعر نگذاریم، و او را جدا از جرگه شاعران در قله رفیع نوآوران ادب معاصر نشانیم، آنگاه قدر و منزلت او آن‌طور که باید و شاید و درخور اوست در عرصه «نثر نو- شعرنو» بیشتر و بهتر دانسته خواهد شد....»

در چند نکته... می‌خوانیم:

۱. این دفتر یک نقد ادبی نیست... و نه مطلقاً در

بضاعت و صلاحیت مؤلف این دفتر....

۲. هستند کسانی که می‌گویند پرداختن به شخصیت و رفتار یک هنرمند نه لازم است و نه مفید؛ یا می‌گویند زندگی اجتماعی یک هنرمند ربطی به هنرش ندارد....

۳. انبوه مطالبی که به نقل از یکدیگر در فضای مجازی و سایت‌ها و... درباره احمد شاملو آمده، مانند تاریخ تولد، میزان تحصیلات، عضویت در حزب توده، زندان رفتن، همکاری با وزارت کشاورزی، فرهنگستان زبان و دانشگاه بوعلی سینا، شائبه نامزدی جایزه نوبل و... به حدی نادرست و دور از واقعیت است که توضیح و

متولد می‌شود:

- من بامدادم

شهروندی با اندام و هوشی متوسط

نَسَبم با یک حلقه به آوارگان کابل می‌پیوندد....

(مدایح بی‌صله، ۱۳۶۳)

پدر مادرش میرزا شریف‌خان عراقی از اهالی

قفقاز و تحصیل‌کرده روسیه و اهل کتاب و مطالعه بود

که با همسرش اهل اوکراین به ایران می‌آید و کوکب

عراقی مادر شاملو در استرآباد (گرگان) متولد می‌شود

(آقای گرامی در زیرنویس با ذکر محل تولد پدر و مادر

شاملو قید می‌کند به رغم محل تولدشان در بروجرد و

گرگان، شناسنامه آن دو نیز در تهران صادر شده است.

اما باید توجه داشت که در زمان کودکی و نوجوانی ما

بسیاری از افراد که فرزندان‌شان در جاهای کوچک

مثل قوچان به دنیا می‌آمدند با پرداخت حق و حسابی

برای فرزندان و حتی خودشان شناسنامه صادره از

تهران یا مشهد می‌گرفتند و یا در تاریخ تولدشان

دستکاری می‌کردند. من شواهد زیادی نظیر ماجرای

شناسنامه و محل تولد احمد شاملو دارم....

نگاه او (شاملو) نسبت به شعر و ادبیات کهن

فارسی، آیین نوروز، موسیقی ایرانی و به‌طور کلی

ایران و ایرانی‌چندان رنگ و بوی ایرانی ندارد یا

دست‌کم با دیگران متفاوت است (در ابتدای این

مطلب دکتر گرامی یادآور می‌شود: اینکه نیای پدری

و مادری او هیچ‌یک بومی و ساکن ایران نبوده‌اند

مطلقاً اهمیتیتی ندارد...) شاملو در این باره می‌گوید:

- مرگ من سفری نیست

هجرتی است

از سرزمینی که دوست نمی‌داشتم

به خاطر نامردمانش....

در اسفند ۱۳۲۱، در هفده سالگی به خاطر

هوداری از هیتلر و به اتهام خبرچینی برای آلمان

نازی توسط قوای متفقین دستگیر شد. ابتدا به

بازداشتگاه شهربانی و سپس به بازداشتگاه سیاسی

شوروی در رشت منتقل گردید. سال ۱۳۲۲ را در زندان

رشت گذراند و در اواخر پاییز ۱۳۲۳ پس از ۲۱ ماه

آزاد شد.... در ۱۳۲۴ همراه با پدر به اتهام هوداری

از حکومت مرکزی توسط قوای پیشه‌وری بازداشت

و در خطر اعدام بود. ولی به زودی آزاد و به تهران

آمد و در یک کتاب‌فروشی شروع به کار کرد.... در

سال ۱۳۲۶ در ۲۲ سالگی با اشرف الملوک اسلامی

از دواج کرد و چهار فرزند: سیاوش، سیروس، سامان

و ساقی نتیجه این ازدواج هستند....

شاملو چند ماه بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، احتمالاً

به دلیل همکاری با نشریه ضد درباری انتشار، ۱۳ ماه

به زندان می‌رود.... اشرف همسر شاملو در ۱۳۵۶ از

پله‌های مدرسه افتاد و در بیمارستان درگذشت....

شاملو در همان سال جدایی از همسر اول در ۱۳۳۶ با طوسی مشهور به طوسی / توسی حایری... معروف به آیه‌الله‌زاده مازندرانی ازدواج می‌کند. توسی حایری متولد ۱۲۹۶ در مشهد ۸ سال بزرگ‌تر از احمد بود... وی قبل از ازدواج با شاملو دو بار ازدواج کرده بود... توسی در رشته ادبیات فرانسه دکتر گرفته بود و نخستین گوینده زن در رادیو ایران بود... آیدین آغداشلو می‌گوید: «توسی حایری نقش بسیار مهمی در زندگی شاملو داشت و فکر می‌کنم شاملو بسیار بیشتر از آنچه تاکنون گفته شده به توسی حایری مدیون است، چه در زبان، چه در سواد و چه در آشنایی اش با چیزهایی که در ادبیات معاصر جهان می‌گذشت، به خصوص در جهان فرانسه زبان. توسی حایری نقش عمده‌ای در شکل‌گیری شاملو داشت و این توسی حایری بود که شاملو را با شعر سپید و ادبیات و اشعار اروپایی آشنا کرده است... شاملو در ۱۴ فروردین ۱۳۴۱ با ریتا آتانت مشهور به آیدا سرکیسیان متولد ۱۳۱۸ در کرمانشاه در تهران آشنا می‌شود... آنان در فروردین ۱۳۴۳ با هم ازدواج می‌کنند... آیدا شاملو را به فرادهای بهتر امیدوار می‌کند و از آن پس دوره جدیدی از فعالیت‌های ادبی شاملو آغاز می‌شود... شاملو می‌گوید: «آیدا برای من یک انسان نمونه است. وجود او برای من دستاویز بسیاری شعر بود که به نام او یا به انگیزه او نوشتم. آیدا روح مرا از یک یأس و نومیدی وحشت‌بار نجات داده با وجود خودش و با مواظبت‌های خودش. من روحی از دست رفته بودم. من از هر نظر به او مدیونم...» شاملو هیچگاه دولت‌مند نبود، ولی غصه معیشت را هم به خود راه نمی‌داد... با شدت گرفتن بیماری قند، دو عمل جراحی ناموفق در اول اسفند ۱۳۷۵ و اول فروردین ۱۳۷۶ بر روی پای راست او انجام گرفت تا آنکه در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷۶ در بیمارستان ایران مهر تهران پای راست او از زانو قطع کردند. با این حال بیماری او ادامه یافت تا سرانجام در ساعت ۹ شب دوم مرداد ماه ۱۳۷۹ در خانه‌اش در فردیس کرج درگذشت... او گفته بود: «تنها آرزویی که برایم باقی مانده، این است که پس از مردن لاشه مرا در گورستان عمومی دفن نکنند. بگذارید دست‌کم پس از مرگ آرزوی من به دور ماندن از مردم و پلیدی‌هایشان برآید. مردمی که از ایشان منت‌فهم... من وظیفه‌ای برای خود در قبال این مردم نمی‌شناسم.» اما برخلاف خواسته‌اش در اما مزاده ظاهر کرج به خاک سپرده شد. چند باری سنگ مزار او به دست افراد ناشناس تخریب شده است. مراسم سالگرد او غالباً با حضور و گاهی با ممانعت نیروهای امنیتی همراه بوده است....

شفیعی کدکنی می‌نویسد: «شاملو مختلف‌الاضلاعی است که فقط ضلع شعری او را آنها می‌بینند و باز از مختلف‌الاضلاع شعر او هم فقط ضلع بی‌وزنی را و این ضلع چون امری عذمی است دسترسی به آن برای همه آسان است. به همین دلیل هر جوانی با دفترچه‌ای چل‌برگ و با مداد دلش می‌خواهد ا. بامداد شود. چون شاملو وزن را کنار گذاشته است؛ پس با کنار گذاشتن وزن می‌توان شاملو شد. او بدون اینکه قصد سویی داشته باشد، دو سه نسل از جوانان این مملکت را سترون کرده است که حتی یک مجموعه درخشان حتی یک شعر درخشان، حتی یک بند درخشان که خوانندگان جدی شعر پسندند، نتوانسته‌اند بساریند... دکتر گرامی در شاملو و شعر سپید می‌نویسد: شاملو روز اول فروردین ۱۳۲۵ در تهران، عکس نیمه یوشیج را در روزنامه پولاد، روی بساط روزنامه‌فروشی می‌بیند. روزنامه‌رامی خرد و از بخش‌هایی از شعر بلند ناقوس را که در ۱۱/۲۱/۱۳۲۳ سروده شده بود را در صفحه ۵ می‌خواند. به قول خودش «یک قلم مسحور شدم. پس شعر این است. ناگهان نیمه تو ذهن من جرقه زد، یعنی استارت را اوزد با شعر ناقوس. دو سال بعدش نشانی‌اش را پیدا کردم. رفتم در خانه‌اش را زدم... آمد دم در. به او گفتم استا، اسم من فلان است. شما را بسیار دوست دارم و آمده‌ام شاگردی‌تان. دیگر غالباً من مزاحم این مرد بودم. بدون اینکه فکر کنم دارم و قشش را تلف می‌کنم. تقریباً هر روز پیش نیمه بودم.» شاملو می‌گوید: «تازگی کارنیمه چنان در من اثر گذاشت که شروع کردم به شعر گفتن و شاعر شدم...» نیمه به او علاقمند می‌شود و در یادداشت ۱۴ خرداد ۱۳۳۰ به او می‌نویسد: «شما واردترین کس به کار و روحیه من هستید...» شاملو در شعری با نام شعر سفید غفران در مهرماه ۱۳۲۹ وزن‌ها را رها کرد و سبک جدیدی را در شعر معاصر فارسی ارائه داد و از این رو او را در ایران بنیان‌گذار شعر سپید یا شعر منثور می‌نامند که شعر شاملویی نیز شهرت دارد. شعری که نشر است و ریتم و موسیقی درونی آن هنگام خوانش آن را از دیگر انواع نثر جدا می‌کند... شاملو درباره فریدون رهنما می‌نویسد: «من از نیمه بسیار چیزها آموختم، اما من تا در کنار نیمه بودم فقط تقلید او می‌کردم و تنها با شناختن فریدون بود که همه چیز از بیخ و بن تغییر کرد. چنان افقی به روی من گشوده شد که توانستم جای واقعی خودم را انتخاب کنم و خودم را در موقعیت بشناسم. علاوه بر نیمه و فریدون رهنما، مرتضی کیوان سومین کسی است که در تغییر دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی

شاملو تأثیر گذارده بود است... کیوان همراه افسران شاخه نظامی حزب توده در ۲۷ مهر ۱۳۳۳ اعدام شد. شاملو در ۱۳۳۴، شعر «نگاه کن» را به کیوان تقدیم کرد... فریدون رهنما با نام مستعار چوبین پیشگفتاری نقدگونه بر «قطعنامه» (۱۳۳۰) نوشت که باعث تیره شدن روابط نیمه و شاملو شد: «ریتم اشعار صبح [شاملو] شاملو در شعر تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ا. صبح و پس از آن. بامداد بود» را با ریتم اشعار اسپانیولی و اشعار آمریکای لاتینی بعد از لورکا می‌شود مقایسه کرد. دنیای پراز اشکال و تصاویر نابرابر نیمه یوشیج که نتیجه‌ای خشک در بهترین آثارش به دهان‌مان می‌برد با احساسات از بند رسته صبح به راه افتاده‌اند و ما را به نقاط عمیق درد پاشیده شده هدایت می‌کنند.» شاملو می‌گوید، از آن پس نیمه از من کنار کشید و هر بار با سردی مرا پذیرفت و هرگز حاضر نشد توضیحات مرا بشنود. شاید هم حق داشت. رهنما نمی‌بایست در آن پیشگفتار دل‌آورا به درد می‌آورد... نیمه را یادداشت روزانه مورخ ۱۲/۲۴/۱۳۳۴ می‌نویسد: «شاملو که من برای ذوق و فکر او، اصلاح شعرهای او حتی مصراع‌هایی را ساخته و در شعر او جا دادم، نامرد کسی بود که با من در دفعه تماس پیدا کرد برای اشغال وقت من و ضایع کردن وقت من بود...» شاملو احاطه‌ای چشمگیر به نثر و زبان فارسی امروز و ابداع ترکیبات جدید داشت... بیش از هر چیز تسلط او به واژگان فارسی و کاربرد درست و گاهی بدیع آنها به خوبی نمایان است... در شعر او حتی نمی‌توان یک کلمه را به جای یک کلمه دیگر نشاناد؟ ارتباط نامرئی و استوار بین اجزای شعر او حاصل چیست؟... شاملو طنز گزنده و جذاب داشت که نمونه آن سفرنامه‌ای است از زبان یک پادشاه فرضی قاجار در دیار فرنگ و اختلاط خنده‌دار فارسی و انگلیسی شاه و درباریان که نشان‌دهنده نگرانی او از کم‌رنگ و بی‌رنگ شدن زبان فارسی در میان نسل دوم و سوم مهاجران ایرانی به آمریکا و شاید دیگر کشورهاست. - در شاملو و حسن تفاهم دوسویه می‌نویسد: ... از ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶ که شاملو به آمریکا عزیمت نمود، فرح پهلوی از هیچ‌گونه حمایت نسبت به احمد شاملو دریغ نورزید. از سوی دیگر شاملو بر عهد و قرار خود استوار ماند و هیچ‌گونه حرف و کلامی، شفاهی یا کتبی به تصریح یا به تلویح در اعتراض یا انتقاد از همسر تاجدار حامی راستین خود بر زبان و قلم نراند. جای جای این دفتر گواه بر این حسن تفاهم متقابل است... به رغم حضور برجسته و نمایان شاملو در جراید و رسانه‌ها در دهه چهل و پنجاه و اشتها او به مخالف‌خوانی با حکومت پهلوی، کمترین نشانه

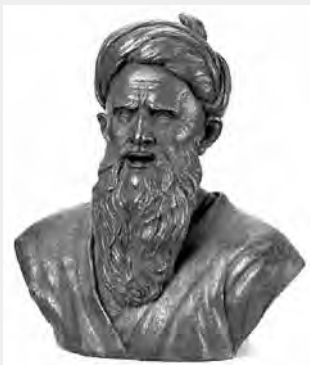
رودکی و ماجرای قصیده جوی مولیان

مرادی - سه‌شنبه ۱۴۰۰/۱۰/۱

وابسته بودند که این امر، استقلال آنان را زیر سوال می‌برد. با این وجود بازهم از برکت حضور سامانیان بود که دقیقی بلخی به سرودن شاهنامه اقدام و بعداً فردوسی کار او را تکمیل کرد و کاخ بلند زبان پارسی را پی افکند.

وقتی صحبت از سلسله سامانی و توجه امیران آن به ادبیات زبان فارسی به میان می‌آید، امکان ندارد که اسم رودکی در ذهن متبادر نشود. رودکی که از اولین شاعران صاحب‌دیوان به شمار می‌رود، به پدر شعر زبان فارسی ملقب شده است. در کتاب چهار مقاله از نظامی عروضی، داستانی آمده است که گویا امیرنصر سامانی از بخارا به هرات می‌رود و دل‌بسته هوای هرات می‌شود. امیر، بازگشت به بخارا را چنان فصل به فصل عقب می‌اندازد که مدت چهار سال می‌گذرد. لشکریان وی که دلتنگ بخارا شده بودند، پیش رودکی می‌روند و از او می‌خواهند تا با هنر شاعری‌اش، امیر را برای بازگشت به بخارا ترغیب کند. از این رو رودکی قصیده‌ای می‌سراید و هنگامی که امیر سامانی در استراحت بسر می‌برد، آن را می‌خواند. امیر چنان تحت تأثیر قرار می‌گیرد که بدون کفش سوار بر اسب می‌شود و مستقیم به سوی بخارا می‌تازد. قصیده رودکی بدین شرح است:

بوی جوی مولیان آید همی
یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی‌های او
زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست
خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا، شاد باش و دیر زی
میر زی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان
سرو سوی بوستان آید همی
گفتنی است که منظور از جوی مولیان در این قصیده، جوی آبی در نزدیکی قصر سامانیان در بخارا بوده است، اما برخی که با ادبیات زبان فارسی و تاریخ خراسان بیگانه‌اند، قصیده را به اشتباه و غلط می‌خوانند.



پس از سکوت دودسده ساله خراسانیان در برابر مهاجمان بنی‌امیه و بنی‌عباس، صفاریان به رهبری یعقوب و عمرو لیث صفاری در سیستان علم‌آزادی را در برابر خلافت بغداد برافراشتند. هرچند پیش از صفاریان، ابومسلم خراسانی با خلافت اموی و سپس طاهریوشنگی هراتی با مأمون خلیفه عباسی مخالفت کرده بودند، ولی یعقوب لیث صفاری را باید اولین شخصیت خراسانی دانست که ضمن مخالفت سیاسی با خلفای عباسی، سده فرهنگ عربی نیز در خراسان شد و اولین دولت مستقل فارسی‌زبان را به میان آورد. یعقوب همان کسی است که ۱۲۰ سال پیش، برای ترویج زبان فارسی و برافتنان زبان عربی در خراسان گفت: «چیزی که من اندر نیابم، چرا باید گفت». البته یکی از معایب دولت صفاریان، پیش گرفتن شیوه عیاری بود که با رشد فرهنگی و علمی سراناسازگاری داشت، ولی با این وجود، خدمتی که صفاریان در ترویج زبان فارسی کردند، قابل چشم‌پوشی نیست. پس از صفاریان سلسله سامانیان در ماوراءالنهر به وجود آمد که محدوده فرمانروایی آنان کشورهای فعلی منطقه مثل تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان ایران و افغانستان را در برمی‌گرفت. امیران سامانی، فرهنگ‌دوست و اهل علم بودند و به شعر و علما احترام می‌گذاشتند. در زمان سامانیان که نیمه اول قرن سوم تا نیمه دوم قرن چهارم هجری را شامل می‌شد، زبان فارسی به پختگی کامل رسید و این زبان به سرعت گسترش یافت و مرزهای فرمانروایی سامانیان را درنوردید. البته عیبی که این سلسله داشت، حاکمان سامانی خلاف روش حاکمان صفاری، به خلافت بغداد

مبارزه و رویارویی او با حکومت یا حتی نقد و نظری ملایم از او نسبت به حکومت وقت در دست نیست. شاملو با احتیاطی سنجیده و حساب‌شده عمل کرد تا دوستداران او خاصه جوانان، او را آن‌طور که می‌نمود صدای رسای مخالف با حکومت بدانند...

اخوان ثالث در پاسخ به اظهارات شاملو درباره فردوسی و کاوه آهن‌گر گفت: «شاملو می‌گوید کاوه لمین بوده، حالا بوده، مگر چه اشکالی دارد؟ تو که طرفدار لمین‌ها بودی! کجای کاری بچه؟ مطرح بودن به هر قیمتی؟ آخر یعنی چه؟»

اخوان در نشریه دیگری در خارج از کشور نوشت: «عناد بی‌بایه ایشان (شاملو) با شعر و ادب کلاسیک ایران و اخیراً کینه‌ورزی او با تاریخ ما... احمد با این حرف‌ها می‌خواهد جلب توجه کند...».

شاملو دیدگاهی جهان‌وطنی داشت و تاریخ و ادب و فرهنگ و آیین موسیقی ایران زمین برای او در اولویت نبود. درباره هویت و ملیت می‌گوید: «نه ایرانی را به انیرانی ترجیح می‌دهم، نه انیرانی را به ایرانی». و می‌گوید «من هرگز به این آیین (نوروز) توجه نداشته‌ام، یعنی جزو مسایل قابل توجه زندگی من نبوده است و نه تنها با این مراسم، بلکه به طور کلی با هرگونه مراسم و تشریفاتی دشمن هستم. مطلقاً اینکه در مورد تحویل سال و آغاز سال جدید در خانه باشم و پای سفره هفت سین بنشینم، کار من نیست. حتی برای دید و بازدید هم خود را مقید نمی‌دانم...». و بالاخره درباره موسیقی ایرانی می‌گوید: «عرض کنم [این موسیقی ایران] متحول نمیشه، برای اینکه این‌ها هفت تا دایره بسته‌اند. شور و ماهور و سه‌گاه و فلان و بهمان که این‌ها را وی غزل فارسی بودند در چیزهای مختلف در اوزان مختلف...».

دکتر گرامی در تهیه و تدوین «احمد شاملو در آینه» نظیر همه نوشته‌ها و کارهای خود سعی و کوشش زیادی کرده و از منابع بسیاری استفاده کرده است تا تغییرات و تحولات و ناهمخوانی‌های کارهای احمد شاملو را به خوانندگان نشان دهد. ولی می‌توان از دکتر گرامی و بسیاری که از احمد شاملو خرده می‌گیرند، پرسید پس چرا احمد شاملو توانسته است این قدر در فکر و دل دوستدارانش نفوذ داشته باشد، در حالی که بسیاری از نخبگان شعر و ادب معاصر چون اسماعیل خوبی‌ها و نعمت‌آرزم‌ها، حتی خانلری‌ها و انجوی‌ها با همه تحصیلات و درجات دانشگاهی و علمی‌شان نتوانسته‌اند در مقام احمد شاملو‌ها و اخوان‌ها و سایه‌ها قرار گیرند... همه ما وقتی به سنین بالاتر می‌رسیم، دچار تغییر و تحولات اخلاقی، شخصی، اجتماعی و... می‌شویم و بالا و پایین رفتن‌های زندگی شخصی مان ناپستی معیار قضاوت آن چیزی شود که از ما باقی می‌ماند.

رسانه‌های همگانی به مثابه شاخه چهارم دولت

علی صدارت

ناشر: انتشارات یگانه

sedaratmd@gmail.com

بررسی: شاهرخ احکامی



ساخته‌اند، آنقدر بی‌مایه است که در دل ایرانیان هیچ جایگاهی ندارد. ... ساختن و شناساندن جنگ روانی قدرت‌ها و انواع حرب‌های استفاده علیه مردم و به این وسیله دفاع از حقوق مردم و مقابله با قدرت‌ها عمر رژیم ولایت فقیه را هرچه کوتاه‌تر می‌کند ... دوران گذار به نظام ولایت جمهوری مردم را هرچه خشونت‌زدا تر و هرچه کوتاه‌تر می‌گرداند و ... برپایی و پویایی و پیش‌برد مردم‌سالاری و حقوق‌مداری را هرچه بیشتر ضمانت می‌کند. ... شیرازه رژیم ولایت مطلقه فقیه، تئوری من‌دراوردی و مجعول ولایت فقیه است که مهمترین اصلی است که اگر آن نبود وضعیت میهن ما (و به جرأت حتی وضعیت دنیا) این‌که هست نمی‌شد. ...

به تعریف هارولد لاسول (۱۹۷۸-۱۹۰۲) پروپاگاندا، چهار رسالت اصلی دارد: اول مغزشویی برای «خط‌کشی‌های ارزشی مصنوعی در جامعه و تقسیم من‌دراوردی خودی‌ها و غیر آنها» و دوم: مغزشویی برای «نگهداری و استحکام دوستی و مودت در بین خودی‌ها» و سوم: مغزشویی برای «جلب دوستی و همکاری افراد خنثی» با استفاده از پروپاگاندا و چهارم: مغزشویی برای برانگیختن خشم و نفرت کور علیه دشمن. ... در اواسط اردیبهشت سال ۱۳۹۹ در جمعی از

دکتر علی صدارت، پزشکی سرشناس، نویسنده، و یک فعال اجتماعی و سیاسی در سال‌های اخیر با کوشش خستگی‌ناپذیر برای روشنایی و آگاهی علاقمندان به برنامه‌های تلویزیونی و نوشتاری خود تلاش فراوانی کرده است. این دومین کتابی است که از او تا به حال در «میراث ایران» بررسی می‌شود. کتاب اول که در حقیقت گفته‌های آقای ابوالحسن بنی‌صدر و همکاری دکتر صدارت با وی به چاپ رسیده بود و کتاب حاضر.

دکتر صدارت در دیباچه این کتاب می‌نویسد: به کارگیری انواع رسانه‌ها و دست‌درازی به افکار عمومی توسط آنها و انواع دروغ‌ها و ضداطلاعات و سوءاطلاعات را به مردم باوراندن و ... در یک کلام مغزشویی مردم، جنگ روانی نامیده می‌شود. ... جنگی که «مادر همه جنگ‌ها» است. جنگی که قدرت‌ها بدون مدیریت آن، هیچ یک از انواع دیگر جنگ‌ها را نمی‌توانند شروع کنند و ادامه دهند. ... با جنگ روانی است که رژیم ولایت مطلقه، توانسته و می‌تواند خانم‌های کارمند «فی سیل الله» در صیغه‌خانه‌ها را به نام «دین» به کمک مشتریان کالای سکس، به جان کارگران جنسی بیندازد و با همان نوع تجاوزات به حقوق انسان‌ها، شکنجه‌گران را به جان زندانیان سیاسی، و نیز افراد یگان ویژه و سایر قوای سرکوب و قوای اطلاعاتی و امنیتی را به مانند حیوانات وحشی به جان هم‌وطنان، خواه‌ران و برداران‌شان بیاندازد. ...

مدت زمان اعتراضات تا تحولات عمده و حتی

تغییر رژیم در چند کشور:

ایران: حدود یک سال، یک سال و ۳۵ روز در سال ۱۳۵۷؛ فیلیپین: ۴ روز، ۱۹۸۴ رژیم مارکوس در روز چهارم فرو ریخت؛ رومانی: ۸ روز، اعدام نیکلای چائوشسکو در ۲۵ دسامبر ۱۹۸۹؛ تونس: ۱۰ روز، زین‌العابدین بن علی؛ لبنان: ۴-۵ روز (انفجار بندر بیروت در سه‌شنبه ۴ آگوست و شروع تظاهرات در یکی دو روز بعد و استعفای حکومت حسن دیاب نخست‌وزیر در دوشنبه ۱۱ آگوست ۲۰۲۰ بعد از حدود ۲۰۰ روز از شروع کار). مصر: ۱۸ روز، حسنی مبارک؛ گرجستان: ۲۰ روز، استعفای ادوارد شوارنادزه در دوم آذرماه ۱۳۸۲/ ۲۰۰۳؛ عراق: کمتر دو ماه، استعفای عادل عبدالمهدی در ۲۹ نوامبر ۲۰۱۹؛ الجزایر: ۲ ماه = ۸ هفته، ۱۶ فوریه ۲۰۱۹؛ «انقلاب لبخند» و استعفای عبدالعزیزی بوتقلیه؛ سودان: ۴ ماه = ۱۶ هفته. ...

قدرت‌های خارجی در تلاش‌های گسترده خود برای پیدا کردن و یا ساختن «اپوزیسیون» وابسته به عنوان جایگزین این رژیم عاجز و علیل افتاده‌اند و آنچه تا به حال به عنوان «اپوزیسیون» وابسته

هم‌وطنان گرامی در یک تالار گفتگو بحثی در مورد آقای بنی‌صدر با لا گرفت. شخصی مدعی شد خودش از آقای بنی‌صدر شنیده است که موی زن اشعه دارد و برای اثبات این دروغ تصویری از نشریه انقلاب اسلامی را که در همان زمان منتشر شده بود را بعد از دستکاری و جعل و فتوشاپ به تماشای حاضرین در تالار گذاشت. ولی طرف مقابل عکس واقعی آن شماره از نشریه را در تالار قرار داد که این البته به اجبار آن هم‌وطن گرامی به اعتراف به جعلی بودن مدرکش شد. ... والتر لیپمن از جمله روشنفکران دوران ویلسن بیست و هشتمین رئیس‌جمهور آمریکا. ... بر این عقیده شد که به جنگ به عنوان «وسیله‌ای برای ارزش‌های آزادی‌خواهانه» بنگرد! نگرشی که خشونت جزء لاینفکی از قدرت است و آن را در بدترین شکل نمایش خود، بنمایاند. ... لیپمن می‌گفت: «افکار عمومی به خیر و صلاح جمعی خود واقف نیستند» و «یک طبقه خاص مردان مسؤول، باید مسایل را تجزیه و تحلیل کرده و نتیجه را به «کله گیج» مردم عادی حقه‌کنند. لیپمن به مرحله‌ای از تفرعن رسید که از دید او این «خیل منگ» نه حتی نقش شرکننده بلکه از یک «مشاهده‌گر» بیشتر نیستند. ... بسیاری از جمله خانم بی‌نظیر بوتو می‌گویند «تروریسم اسلامی» و القاعده اصلاً از ابتدا با دیسیسه آمریکا و انگلیس و با سرمایه عربستان سعودی و با تسهیلات لجستیک پاکستان خلق شد و نظر خانم هیلاری کلینتون در این باره مثبت است. ... در نیاز قدرت به افکار عمومی می‌نویسد: آقای خمینی برای دل‌داری دادن سران حزب «جمهوری» «اسلامی» بعد از شکست آنها در نخستین انتخابات ریاست جمهوری، به آنها چراغ سبزی را برای تقلب در انتخابات مجلس اول نشان داد و گفت که «حال شما بروید و مجلس را در دست بگیرید». وقتی آقای بنی‌صدر به تقلب در انتخابات اعتراض کرد، به وی پاسخ داد که: «مردم حق رأی ندارند. ... این انتخابات برای افکار عمومی دنیاست که نگویند در کشور آزادی نیست!» ... در عصر ما چنان که مرسوم است با مرکزیت قدرت و برای حفظ منافع آن، رسانه‌ها خود نیز از جنس قدرت گشته‌اند. هدف قدرت است و انسان در وسیله‌ای برای خدمت به آن و حفظ منافع آن، ناچیز و از خود بیگانه شده است. ...

برای استقرار و استمرار مردم‌سالاری در ایران، برای رسیدن به یک مردم‌سالاری پویا در میهن و برای اینکه دموکراسی در جامعه به نقطه‌ای غیرقابل بازگشت برسد، ارائه اولین قانون اساسی با وجود شاخه چهارم در آن شاخه رسانه‌های همگانی امری حیاتی است. ... هدف این است که در رسانه‌ها از بروز تک‌صدایی و کثرت‌گریزی اجتناب کرد. ... در

خود و نسل‌های بعد رقم بزنند.
توفیق دکتر علی صدارت و همراهانش را در رسیدن به هدف‌های ملی خود آرزو می‌کنیم.

و مستقل به مثابه شاخه چهارم دولت حقوق‌مدار، ملت ایران می‌توانند سرنوشتی که برازنده آن و در شأن انسان عصر حاضر است را برای خود و فرزندان

این دوران که کشورمان منتظر جرقه‌ای برای اصلاح وضع موجود و تحولاتی بزرگ است با نقش پیدا کردن افکار عمومی توسط رسانه‌های همگانی آزاد

یکم اسفند سالروز امضای عهدنامه ننگین ترکمانچای

ایرانیان ده سال از ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۲/۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ ه. ق در برابر روس‌ها ایستادند و چون در همان سال مربیان انگلیسی نیز کمکی به ایرانیان نمی‌کردند در جنگ اصلاندوز، عباس میرزا شخصاً توپچی شده بود و اگر عدم اطلاع و پرورش صحیح نظامی و آمیزش و سازش برخی از حکمرانان شمال رود ارس با روس‌ها نبوده، چند ولایت مزبور نیز به دست روس‌ها نمی‌افتاد. فتحعلی‌شاه بناچار با وساطت سفیر انگلیس موافقت کرد و به معاهده شوم گلستان که در قریه‌ای بدین نام در قزاق‌ها منعقد شد، تن در داد و کلیه نقاط و بلادی را که در تصرف روس‌ها بود به آنها واگذاشت.

گرچه در فصل اول این معاهده جنگ بین دولتشین برای ابد متروکه شمرده شده بود، اما فقط چهار سال بعد یعنی در سال ۱۸۹۶/۱۲۳۲ ه. ق، یرملوف از جانب دولت روسیه به ایران آمد تا دولت ایران را وادارد که در جنگ روس و عثمانی به کمک روس وارد جنگ شود و مردم خوارزم را نیز از آزار بازرگانان روسی بازدارند و نیز یک نماینده تجارتی روسیه در رشت اقامت گیرند و مؤتمنی برای تعیین حدود طالش معین شود.

خلاصه جواب فتحعلی‌شاه قول اقدام برای فتح خوارزم و رد دیگر پیشنهادات یرملوف بود. این موضوع تا سال ۱۲۴۰/۱۲۰۳ ه. ق مسکوت ماند.

در این سال، روس‌ها رسماً پیمان خود را شکستند و به اراضی گوکجه ایروان طمع کردند. از ایران سفیری برای مذاکره در این باره به تغلیس رفت و در همین حال روس‌ها قریه «بالغلو» را گرفتند. از طرف دیگر چند تن از مجتهدین ایران به زیان روس‌ها سخن گفتند و درباریان و مردم را تحریص نمودند و هنگامی که سفیری از جانب نیکلا امپراتور روس به ایران آمد و پیشنهاد کرد که شخصی از طرف این دولت برای تهنیت و دیدار امپراتور تازه روس به آنجا رود، از سفارت

او نیز فایده‌ای دست نداد و چند تن از درباریان فتحعلی‌شاه مانند نشاط و میرزا ابوالحسن خان شیرازی که مخالف ادامه جنگ بودند، مورد بغض روحانیون قرار گرفتند.

بزودی سپاه ایران قسمتی از متصرفات روس‌ها را بازگرفت و گروهی کثیر از روسیان را اسیر کرد. در سال ۱۲۰۴/۱۲۴۱ ه. ق دوباره سپاه روس به سرداری «مدوف» لشکر ایران را شکست داد و امیرخان سردار را کشت و بار دیگر گنجه به دست روس‌ها افتاد. عباس میرزا تاکنار رود ارس عقب‌نشینی کرد.

در سال ۱۲۰۶/۱۲۴۳ ه. ق دوباره عباس میرزا روس‌ها را در قریه اشترک ایروان شکست فاحشی داد. اما به واسطه نفاق درباریان به او مساعدت کافی نشد و فتحعلی‌شاه ناگهان به تهران بازگشت و پشت سپاه ایران سست شد و حسن‌خان ساری اصلان، که سرداری متهور بود، قلعه سردارآباد را رها کرد و گریخت و بزودی ایروان به دست روس‌ها افتاد و آنها که از ضعف سپاه ایران آگاه شده بودند قصد تبریز کردند.

سرانجام تبریز در سال ۱۲۰۶/۱۲۴۳ ه. ق به تصرف روس‌ها درآمد و پاسکیویچ گروهی دیگر را مأمور تصرف خوی کرد و آن شهر بدون جنگ فتح شد و عباس میرزا از در مصالحه درآمد و در ده‌خوارقان (آذرشهر) با سردار روس ملاقات کرد و با دخالت سفیر انگلیس معاهده ترکمانچای در سال ۱۲۴۳ ه. ق بسته شد.

این معاهده بیشتر ایران را تحت نفوذ بیگانگان درآورد و به موجب آن قسمتی دیگر از ولایات شمالی ایران به روس‌ها داده شد و یک معاهده بازرگانی به این معاهده ملحق گردید که پایه استقلال اقتصادی ایران را متزلزل کرد و در آن برای تجارت روس امتیازات زیادی پیش‌بینی شد و حتی مقرر گردید که دعای بین اتباع دولتشین در کنسول‌خانه روس و طبق قوانین روسیه حل و فصل شود و بدین ترتیب حق قضاوت کنسولی یا

کاپیتولاسیون به آنها داده شد و همین امر باعث شد تا دیگر دولت‌های خارجی با تمسک به شرط دولت کامل‌الوداد که در معاهده درج شده بود، نیز برای خود چنین حقی طلب کنند.

مفاد عهدنامه

۱. واگذاری خانات ایروان و نخجوان به دولت روسیه (بر اساس این ماده تمام سرزمین‌های ایرانی شمال رود ارس به تصرف روسیه درآمد).
 ۲. پرداخت ده کرور تومان (پنج میلیون تومان) به‌طور اقساط از طرف ایران به روسیه به عنوان غرامت جنگی.
 ۳. اجازه عبور و مرور آزاد به کشتی‌های تجاری روسی در دریای خزر و انحصار عبور و مرور کشتی‌های جنگی به روسیه.
 ۴. رضایت به انعقاد یک عهدنامه تجاری بین ایران و روسیه و حق اعزام کنسول و نمایندگان تجاری برای هر دو طرف به هر منطقه از مناطق طرفین که دولت متبوعه لازم بداند.
 ۵. حمایت روسیه از ولیعهدی عباس میرزا و کوشش در به سلطنت رساندن وی پس از مرگ شاه.
 ۶. استرداد اسرای طرفین.
 ۷. اعطای حق قضاوت کنسولی به اتباع روسیه.
 ۸. محرومیت از داشتن کشتی جنگی توسط ایران در دریای مازندران.
- کشنده‌ترین بند از بندهای بالا بند ۵ است که عباس میرزا متأسفانه از روی جهالت خواستار گنجاندن این بند به منظور داشتن دست بالا در جانشینی پدرش بود که شاید ۵۰ پسر دیگر هم داشت. این شرط در عمل وسیله‌ای شد تا دست روسیه در تعیین مقدرات ایران بیش از پیش باز شود. عباس میرزا به سلطنت نرسید، ولی با قرار دادن این شرط در معاهده، لکه ننگی در کارنامه خود گذاشت.

شمع دل

(گزیده اشعار)

دکتر هرمز منصوری

بررسی: شاهرخ احکامی



تا رسانم خود به منزلگاه دوست
می کشم بر دوش بار زندگی
بی قراری شد نصیب عاشقان
این چنین باشد قرار زندگی
گشته پر پر در راه باد خزان
غنچه های نو بهار زندگی....

در بیمار عشق می گوید:

بیا دلبر که من بیمار عشقم
جهان می سوزد امشب از تب من
چو نی دارم نواها در دل خویش
اگر یک دم نهی لب بر لب من

در شمع دل می گوید:

در فراق روی تو، گریبان و سوزانم چو شمع
در غم هجران تو، سوزان و گریانم چو شمع
گرچه ریزد سیل اشک از دیده بر دامان من
آتش عشق تو می سوزد دل و جانم چو شمع
زیور بالای چون سرو خرامانت کنم
گوهر اشکی که می ریزد به دامانم چو شمع
از من آموز ای پری درس وفاداری به عشق
گرچه می سوزم ولی در جمع یارانم چو شمع...
هرمز، این آتش نمیرد در دل شوریده ام
تا نسوزم من ز سر تا پا، فروزانم چو شمع
موج گریزان:

دلم دریا و عشقم آسمانی است
سرم سودایی از شور جوانی است
چو موج از دست ساحل می گریزم
به آفاقی که مهرش جاودانی است...

از دکتر هرمز منصوری تا به حال سه کتاب در «میراث ایران» بررسی شده است. شمع دل در ابتدای انتشار آن در این صفحات بررسی شده بود، اما بار دیگر نسخه جدید آن به دستم رسید که دریغ آمد آن را باز خوانی نکنم....

دکتر هرمز منصوری همکار و دوست دیرینه که باهم دوران سربازی را گذراندیم، پزشک و جراحی بنام در رشته جراحی عمومی و عروق است و علاوه بر سرودن، در رشته موسیقی و تحقیق در رشته های علمی نیز چندین کتاب و نوشته تقدیم علاقمند کارهای با ارزشش کرده است.

شادروان دکتر فتح الله دولتشاهی می نویسد: اکنون باید بگوییم همان آزادی و صراحت که سراینده اشعار مندرج در دیوان شمع دل در ظاهر ساختن عواطف، احساسات، امیال، خواست ها و اندیشه های خود دارد، در شیوه بیان، انتخاب آوزان شعری و گزینش الفاظ یا واژه ها و عبارات از سوی او به چشم می خورد... دکتر منصوری می نویسد: شعر بازتابی است از اندیشه و خیال، تصویری است از تفکر و احساس، ترنمی است از لرزش تار دل، افسانه ای است از اسرار نهان، انعکاسی است از آیین دل، موجی است خروشان از دریای احساس، رنگین کمانی است در آسمان تخیل، آهنگی است گوش نواز و کلامی است دلنشین. شعر زبان دل است.... زبان دل من....

در رویگردان می گوید:

چه خطای سر زد از ما که ز ما وفا بریدی
چه گناه دیدی از ما که ره جفا گزیدی
چه قصور کرده بودم که ز درگهم برانیدی
چه خطور کرده بودم، که به آتشم نشاندی
چه اشاره می نمودی که به سر نمی دویدم
چه ندا به من بدادی که ز جا نمی پریدم
تو که رشته محبت به بهانه ای بریدی
نه ز وصل وعده دادی، نه به آشتی امیدیدی
تو که خاک پاک کویت به جهان بهشت من بود
چه شد عاقبت که دوزخ همه سرنوشت من بود...
ز جفای تو بسوزم، به عتاب تو بسازم
که تو هر زمان بیایی، ز زمانه بی نیازم
مدهم به دست جلاد و مکشم به سینه آهم
که بجز وفای عشقت نبود دگر گناه من
در شعر اسیر می گوید:

ای فتنه چرا مرا ز خود می رانی
در دام توام اسیر و خود می دانی
تا کی ز توام جدا، خدا می داند
تا چند کنی عشوه به ما، خود دانی
در زندگی می گوید:

من ندانم اعتبار زندگی
من ندارم اختیار زندگی

در تقدیم به روان پاک مادرم مهربانو منصور می گوید:
کوله بار عمر:

امشب به یاد مادر از دست رفته ام
بر مرگ نوجوانی خود غبطه می خورم
دردا که رفت و برد مرا هر چه داده بود
حسرت به روزگار ز کف رفته می خورم
...

مادر من از صفا و نشاط تو داشتم
آن شر و شوق عشق که عهد شباب بود
رفتی و زندگی همه خواب و خیال شد
آمال و آرزو همه نقشی بر آب بود...
پشتم خمید و پای به گل ماند و سینه سوخت
بس پیکر غم تو در آغوش می کشم
ای آسمان بگو که زمین کی توان گذاشت
این کوله بار عمر که بر دوش می کشم...
در حاصل عمر می گوید:

دلبرم با من شبی صد کوه داشت
همره هر شکوه صدها عشوه داشت
عشوه اش همراه ناز و غمزه بود
غمزه اش بی حد و بی اندازه بود
باز او با صد ادا آغشته بود
هر ادایش عاشقی را کشته بود...
بار دیگر با من او صد شکوه کرد
همره هر شکوه، صدها عشوه کرد
عشوه او طاقت از هرمز ربود
پاره شد در سینه من تار و پود

وبالآخره در خیال خوش می گوید:

بهار و سبزه و یار و من و گل و می و تار
چه خوش بود که میسر شود مرا یک بار
ز یار بوسه بگیرم، ز تار نغمه برآرم
به سبزه سربگذارم، چه بهتر از این کار
ز دست دل بخروشم چو جام باده بنوشم
ز سوز غم بگیریم به ساز و زلف نگار
چنان شوم ز جهان بی خبر که گویی نیست
به غیر تار و من و یار در جهان دیار
اگر بهار فرح ز ما مجال شکوه گذارد
هزار شکوه نمایم ز عشوه دلدار
به خواب خوش نرود چشم من در آن شب تار
که چشم دل نبود بر جمال او بیدار
خوشا نسیم بهاری و لذت لب جوی
خوش است ساغر و ساقی و دلبر عیار
به هوش هرمز از این زخمه های نغمه نواز
مگر که راز دل افتد برون ز پرده تار

توفیق همکار و دست عزیز دکتر هرمز منصور را
در کارهای علمی و ادبی و هنری اش را خواستاریم.



رستاخیز زن زندگی آزادی را دریابیم!

فاضل غیبی

تهدید می‌کند، کارزار تبلیغی دو گروه چپ و راست افراطی است که همواره می‌کوشند با حملات شدید به یکدیگر و هیا هو دربارهٔ خطر طرف مقابل، خود را هرچه بیشتر مطرح نمایند. هدف این دو گروه این است که با تشنج‌فزایی به ترس و ناامیدی دامن زنند و بدین وسیله سربازگیری کنند. گروه‌های رادیکال چپ و راست ممکن است در اوضاع بحرانی بتوانند فرایندهای اصلی جامعه را دچار اختلال کرده بدین ترتیب در رویکردی کودتاوار قدرت سیاسی را تصرف کنند. در این مورد چگونگی فعالیت و ترفندهای تبلیغی دو حزب نازی و کمونیست در دههٔ ۲۰ سدهٔ گذشته در آلمان بسیار آموزنده است.

رستاخیز زن زندگی آزادی با خیزشی به پیشگامی جوانان دختر و پسر آغازید؛ نسلی که خسته و رنجور از شیفتگی خسران آور نسل گذشته برای ایدئولوژی چپ و اسلامی خواستار زندگی آزاد، شاد و مرفه در ایرانی آباد، پیشرفته و سرافراز است. پس از شوک هفته‌های نخست که در آنها «بازماندگان اپوزیسیون سنتی» در برابر خیزش نوین ایران مات و مبهوت مانده بلکه درمانده بودند، به تازگی می‌کوشند این جنبش فرهنگی سیاسی را پیامد «مبارزات» خود جلوه دهند و مصادره کنند. آنان پس از چهار دهه که با گرفتاری در توهّمات خود با زوال جمع هواداران روبرو بودند، اکنون می‌کوشند تا با «تاکتیک فرار به جلو» دستکم حسابی برای خود در ایران آینده باز کنند. در حالی که خیزش نوین ایران همهٔ قید و بندهای فکری گذشته، از اسلامی و چپ گرفته تا عرفانی و پست مدرن، را گسسته و با تصویری روشن از اهداف خود به پیش می‌رود. این مدعیان رهبری هنوز هم دریافته‌اند که

برای پیشگیری از سقوط آن از هر وسیله‌ای استفاده خواهند کرد. وانگهی سرنگونی قهرآمیز حکومت جهل و جنایت با وجود میلیون‌ها «ساندیس‌خور»، اگر به جنگ داخلی منجر نشود، به هیچ روی به برقراری دموکراسی نخواهد انجامید!

اما درست در چنین شرایط هولناکی رستاخیز بزرگ «زن، زندگی، آزادی» نشان داده است که با تکیه بر سرافرازی انسانی، آزادی‌خواهی و تدابیر هوشمندانه می‌توان نه تنها نسل جوان ایران، بلکه تمامی اقشار جامعه را همراه خیزشی کرد که ریزش ساختارهای حکومت آخوندی را باعث خواهد شد.

این رستاخیز با سرشتی کاملاً نوین خلاف تشکلهای اجتماعی و سیاسی پیشین، با مشکلی به نام «رهبری» مواجه نیست، زیرا از «توده» شکل نگرفته، بلکه بردوش آزادگان ایرانی استوار است. چنان‌که تجربهٔ گردهم‌آیی‌های ایرانیان در خارج از کشور نشان داده است، این خیزش در راه گسترش خود خدمتگزارانی را خواهد یافت که با اتکا به خرد جمعی این رستاخیز را به سوی پیروزی همراهی خواهند کرد. پیوستن پر شمار شخصیت‌های برجستهٔ ایرانی، که در کشورهای دموکراتیک پرورش یافته‌اند، شاهد این ادعا است که در ایران نیز زنان و مردان دانا، هوشمند و کارداران، فعالانه از این رستاخیز پشتیبانی می‌کنند. با این وصف زن، زندگی، آزادی در راه گسترش خود حلقهٔ نوینی از شخصیت‌هایی را بر خواهد کشید که نه تنها جنبش کنونی را به سوی پیروزی همراهی خواهند کرد، بلکه با همیاری آزادگان ایرانی شالودهٔ دموکراسی را پی خواهند ریخت.

(۲) خطر دیگری که دموکراسی‌های نوپا را

آنچه را «رستاخیز زن، زندگی، آزادی» نام دارد، باید به عنوان والاترین رستاخیز دموکراتیک در تاریخ جهان به خوبی بشناسیم و با استفاده از تجربیات کشورهای پیشرفته از ویژگی‌های برجسته و یگانهٔ آن پاسداری کنیم. در این راستا دو مهمترین خطری که رستاخیز نوین ایران را تهدید می‌کنند، این‌ها هستند: (۱) خطر نخست که در کشورهای نا آشنا با دموکراسی بسیار جدی است؛ اینکه در این کشورها دموکراسی با انتخابات و آنچه از صندوق رأی بیرون می‌آید یکی شمرده می‌شود. اما این ترفند امروزه در دست نیروهای توتالیترو حتی فاشیستی نیز به بهترین وسیله برای تسخیر قدرت بدل شده است. رفراندم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ از این دیدگاه در تاریخ سیاسی دنیا بی‌همتا بود و باید برای هر آزادی‌خواهی بزرگ‌ترین درس عبرت باشد، زیرا در آن رفراندم اکثریت قریب به اتفاق مردان و زنان ایرانی با رأی خود آزادانه رژیم فاشیست اسلامی را انتخاب کردند!

بنابراین می‌توان گفت که صندوق رأی در بهترین حالت نمایانگر توازنی است که بر جامعه حاکم شده و اینکه کسانی گذار به حکومتی دموکراتیک و ضامن آزادی‌های فردی و اجتماعی را به «رفراندم» پس از «سرنگونی» وامی‌گذارند، با توجه به نارسایی منش دموکراتیک و سقوط فرهنگی جامعه در طول چهار دهه گذشته، خطری بزرگ را متوجه رستاخیز نوین ایران می‌کنند؛ به این تصور از سوی تبلیغاتی دامن زده می‌شود که منتظر سرنگونی قهرآمیز رژیم‌اند، در حالی که صرف نظر از ابزار سرکوب بی‌حد و مرز، حکومت اسلامی ایران سرنیزه «بین الملل اسلام سیاسی» است و پشتیبانان این حکومت در سطح جهانی (نمونه: قطر)

نامه‌ای بدون نقطه در زمان قاجار!

نوشته‌ای که می‌خوانید نامه‌ای است که مرحوم میرزا محمد الیوری به مرحوم احمدخان امیرحسینی سیف‌الممالک فرمانده فوج قاهر خلیج نوشته که شروع تا پایان نامه از حروف بی نقطه الفبا انتخاب و در نوع خود از شاهکارهای ادب زبان پارسی به شمار می‌آید. انگیزه نامه و موضوع آن کمی درآمد و کثرت عائله و تنگی معیشت بوده است. این نامه در زمان ناصرالدین شاه بوده است.

متن نامه:

سر سلسله امرا را کردگار احد، امر و عمر سرمدها. دعاگو محمد سواهی در کلک و مداد ساحرم و در علم و سواد ماهر. ملک الملوک کلام و معلم مسائل حلال و حرام. در کل ممالک محروسه اسم و رسم دارم. در هر علم معلم و در هر اصل موسسم. در کلک عماد دومم در عالم، در علم و حکم مسلم کل امم سر سلسله اهل کمال اما کو طالع کامکار و کو مردم کرم؟ دلمرده آلام دهرم. کوه کوه دردها در دل دارم. مدام در دام وام، و علی الدوام در ورطه آلام دهرم هر سحر و مسا در راهمه و وسواس که مداح که کردم و کرا واسطه کار آرم که مهام را اصلاح دهد و دو سه ماهم آسوده دارد. مکرر داد کمال دادم و در هر مورد مدح معرکه‌ها کردم. همه گوهر همه دُر، همه لاله همه گل، همه عطار روح همه سرور دل، اما لال را مکالمه و کرا سامعه و کورا مطالعه آمد. همه را طلا سوده در محک ادراک آورده احساس مس کردم و لامساس گو آمدم. اما علامه دهرم، ملولم و محسود و عوام کالحمار محمود و مسرور... لا اله الا الله وحده وحده دلا در گله مسدود دار در همه حال که کارهای همه عکس مدعا آمد علاوه همه دردها و سرآمد کل معرکه‌ها عروس مهر در آرامگاه حمل درآمد. عالم و عام لام و کرام، صالح و طالح، صادر و وارد، کودک و سالداز، گدا و مالدار، همه در اصلاح اهل و اولاد و هر کس هر هوس در معامله و سودا دارد آماده و اطعمه و هر سباط گرد آورده، حلوا و کاک، سرکه و ساک، کره و غسل، سمک و حمل، گرمک و کاهو، دلمه و کوکو، امرو و آلو، الی کلم کدو، همه در راه، مکرر دعا گو که در کل محروم و در حکم کالمعدوم. اگر موهوم و معلول معدل سه صاع و دو درم ارده گردد حامد و مسرورم. مگر کرم سرکار اعلی که سرالولد و سرالوالد در او طلوع کرده و دادرس آمده، دردها دوا، وام‌ها ادا و کام‌ها روا گردد...

بود که نشان داد ایرانیان تا چه حد از بلوغ اجتماعی و فکری برخوردارند و دمکرات منشی را در چه سطح بالایی تحقّق بخشیده‌اند. بدین معنی دمکرات منشی نه تنها مدارا با دیگر گرایش‌ها و عقاید است، بلکه دفاع از حق و آزادی مخالفان برای ابراز و تبلیغ عقاید خود نیز هست. از این رو، گروه‌های اجتماعی و سیاسی تنها در صورتی می‌توانند مدعی دمکرات منشی باشند که فعلاً نه از آزادی گروه‌های مخالف دفاع کنند!

بنابراین دمکراسی خواهی رنگ نیست که بتوان از امروز به فردا عوض کرد، بلکه یکی از ویژگی‌های انسان مدرن است و گروه‌های افراطی که نمی‌توانند از توهّمات و تعصبات خود دست بردارند، طبعاً خود را از پیوستن به رستاخیز تمدنی ایران محروم می‌کنند و دیری نخواهد پایید که با پیشرفت رستاخیز نوین به حاشیه رانده می‌شوند. نمونه‌وار، سازمانی که بر لزوم وجود «روسری» برای زنان پافشاری می‌نماید، طبعاً خود را از پیوستن به رستاخیز «زن زندگی آزادی» محروم می‌کند و یا گروهی که برای آن آزادی و اختیار شهروندی والاترین آرمان نیست، نمی‌تواند در این رستاخیز نوین جایگاهی شایسته داشته باشد.

گرایش‌هایی که در طول سه ماه گذشته از سوار شدن بر سیل خیزش نوین ایرانیان ناامید شده‌اند، اینک همه نیروی بجا مانده خود را به میدان آورده‌اند: از چپ افراطی که «زن، زندگی، آزادی» را «شعار ضد انقلابی» می‌نامد تا راست افراطی که وانمود می‌کند گویی ایرانیان سرانجام پس از چهار دهه برای بازگشت سلطنت به پا خاسته‌اند!

هر چند این حملات نشانه پسرفت رستاخیز «زن، زندگی، آزادی» نیست، اما ضرورت مرزبندی با گرایش‌های بازمانده از تسلط متولیان اسلام را نشان می‌دهد. رستاخیز نوین ایران برای همه گرایش‌های سیاسی و اجتماعی، از دینی تا قومی گشاده‌رو است و همه را مختار می‌کند که حتی با پرچم خود در آن شرکت کنند و به تبلیغ نقطه نظرات خویش بپردازند. اما در عین حال این خیزش مدرن و مترقی باید در برابر کوشش‌های مورد اشاره برای دگرگونی و مسخ درونمایه این رستاخیز نوپا ایستادگی کند.

از جمله آنکه: رستاخیز «زن، زندگی، آزادی» پیش از آنکه در پی «سرنوشتی» رژیم اسلامی حاکم بر ایران باشد، با تکیه بر میهن‌دوستی نهفته در نهاد هر ایرانی در راه «ریزش» حکومت جهل و جنایت می‌کوشد. بنابراین رستاخیزی فرهنگی است که با «رقص و گل و شادی» با رژیم مرگ‌آفرین و «شهید پرور» می‌رزم. از این رو شایسته است که به جای شعارهای اسلامی «مرگ بر...» و «لعنت به...» بانگ شادی و آزادی خواهی برکشیم و شعارهای ابتکاری سردهیم. نمونه: «ایران، زیباترین زن جهان!»

برجستگی شخصیت سیاسی نه بر بقا در موقعیتی است که نصیبشان شده، بلکه به گام‌هایی بستگی دارد که در راستای منافع ملی و بهبود اوضاع کشور برمی‌دارند. زندگی نامه سیاستمداران برجسته در کشورهای دمکراتیک نشان می‌دهد که بدون استثنا میزان شایستگی و خوش‌نامی آنان بستگی به شجاعت و ابتکاری دارد که از خود نشان داده‌اند و چه بسا بدو آیدین علت مورد بی‌مهری و حتی دشمنی قرار گرفته باشند. خوشبختانه در خیزش «زن، زندگی، آزادی» دیگر اینکه فلانی پسر آیت‌الله است و یا بهمانی شاهزاده، اهمیتی ندارد. نمونه آنکه، بنا به داده‌های آماری دو/سوم ایرانیان تسلط اسلام را عامل ناپسامانی ایران می‌دانند و بدین سبب خود را دیگر مسلمان نمی‌دانند، حال آنکه این «رهبران» کماکان بر مسلمانی خود پا می‌فشارند. به همین گونه است خواسته دوستی و همکاری با همه دیگر کشورها (از جمله اسرائیل و آمریکا) و یا بزرگداشت رنگین‌کمان قومی، فرهنگی و دینی در پهنه ایران زمین.

رستاخیز «زن زندگی آزادی» با سرشتی کاملاً متفاوت بر خاکستر «تئوری‌های انقلابی» پدید آمده است و با «خیال‌پردازی» حک شده در ذهن «پنجاه و هفتی‌ها» پیوندی ندارد. اما از راهنمایی‌ها و خردورزی‌های اندیشمندان تاریخ ایران و همچنین خردمندان معاصر کشورهای دیگر سود می‌برد. نمونه آنکه این جنبش خواستار همه حقوق و آزادی‌های شهروندان در «جوامع باز» و پیشرفته دنیا است و نه تنها برای آیندگان تصمیم نمی‌گیرد، بلکه در این برهه جز آزادی از قید ضدانسانی‌ترین رژیم‌های تاریخ هدفی ندارد. رستاخیز نوین ایران نه تنها از بندهای خرافات دینی و اعتقادات تفرقه افکن رها شده، بلکه همه ایدئولوژی‌های قرن بیستمی را نیز پشت سر گذاشته است. در بندها ماندگان «مغزهای پوسیده» نمی‌دانند که قدرت خیزش اجتماعی نه در پیرشماري هواداران، بلکه در توانایی برای نواندیشی نهفته است. پایگاه این رستاخیز نه توده افسون زده، بلکه آگاه‌ترین گروه جامعه مدنی ایرانی است که ویژگی‌های فردی و اجتماعی مدرنیته را در خود نهادینه کرده است.

اندیشه نقطه مشترک انسان‌ها است و خیزش نوین ایرانیان توانسته با انسان دوستی همه دیوارهای قومی، مذهبی و جنسی را نابود کند. آن را دیگر باید «رستاخیز» نامید زیرا گفتمان ملتی‌آزاده را به گونه‌ای بازگشت‌ناپذیر به گفتمان بخش‌بزرگی از جامعه ایران بدل کرده است. بدین معنی خیزش نوین ایران نه تنها هر ایرانی را که با اعتقادات پوسیده وداع گفته باشد در خود می‌پذیرد، بلکه آغوش آن برای همه گروه‌های ایرانی در عین حفظ «کیستی» و «چیستی» خود نیز گشوده است. گردهم‌آبی برلین پدیده تاریخی بی‌همتایی

آیا کوروش کبیر واقعا الهام بخش بنیانگذاران آمریکا بوده؟

خشایار جنیدی - بی‌بی‌سی فارسی



نقاشی مراسم امضای قانون اساسی آمریکا در سال ۱۷۸۷، حدود یکصد سال قبل از کشف استوانه کوروش

در این کتاب به نقل از کوروش نوشته شده که یهوه (خداوند) از او خواسته تا معبد یهودیان را در اورشلیم بازسازی کند. روایت آزادی یهودیان از اسارت بابل، احترام برخی یهودیان را برای کوروش به همراه داشته است. اما منبع اصلی سیاستمداران و متفکران دوره روشنگری برای مطالعه درباره او، کتاب کوروش نامه (سایریدیا) به قلم گزنفون، فیلسوف، مورخ و ژنرال اهل آتن است.

هنگامی که کوروش کوچک، شاهزاده کمتر شناخته شده هخامنشی علیه برادر بزرگ خود، اردشیر دوم شورش کرد، گزنفون سی ساله را به عنوان یکی از فرماندهان ارتش مزدوران خود به کار گرفت. کوروش کوچک در سال ۴۰۱ پیش از میلاد از برادر خود شکست خورد و در ساحل رود فرات کشته شد.

گزنفون بعد از این جنگ به اسپارتا رفت و کتاب‌های آناکسیاس (تاریخ‌نگاری شورش کوروش کوچک) و کوروش نامه از جمله آثار باقی مانده از او هستند. گزنفون در کوروش نامه که ترکیبی از وقایع تاریخی و داستان است، از کوروش کبیر تجلیل کرده است.

تورج دریایی، تاریخ‌نگار و رییس مرکز مطالعات ایران در دانشگاه کالیفرنیا در ارواین می‌گوید کوروش نامه گزنفون در آن دوران مورد علاقه افرادی بوده که در پی آشنایی به زبان یونانی بودند. تورج دریایی می‌گوید: «کوروش نامه هم برای فراگیری به زبان یونانی مهم بود و هم از متون مهم دوران روشنگری برای آشنایی با افراد منحصر بفرد در تاریخ بوده است.»

به گفته این استاد دانشگاه، هدف و انگیزه گزنفون از نوشتن کتابی درباره کوروش کبیر نیز اهمیت دارد.

او می‌گوید: «حرف گزنفون با جامعه یونان که فکر می‌کرد در آن زمان افول کرده این بود که از نظر اخلاقی، از ایرانی‌ها که دشمن شما هستند، یاد بگیرد. او کوروش را انتخاب می‌کند که از نظر او شخصیت والایی دارد.»

یادداشت‌ها و علامت‌گذاری‌های توماس جفرسون بر روی نسخه‌های کوروش نامه‌ای که در اختیار داشته هم بیانگر علاقه او به این کتاب و شخص کوروش است.

به گفته معصومه فرهاد، رئیس موزه داران گالری‌های فریئروسکلر در واشنگتن، مطالعه کوروش نامه به قدری برای توماس جفرسون اهمیت داشته که در سال ۱۸۲۰ در نامه‌ای به نوه خود، به او توصیه کرد که یونانی یاد بگیرد و کوروش نامه را به زبان اصلی بخواند. خانم فرهاد به بی‌بی‌سی گفت: «این موضوع نشان دهنده اهمیت شخص کوروش و زندگی او برای جفرسون است.»

کوروش نامه چیست و چقدر معتبر است؟

چنانکه هلیس سانچیزی وردنبورخ، از مورخان و کارشناسان برجسته دوران هخامنشیان در دانشنامه «ایرانیکا» نوشته است، کوروش نامه، بیوگرافی نیمه تخیلی نیمه واقعی کوروش کبیر است.

به نوشته او، عنوان کوروش نامه یا Cyropaedia تنها به نخستین کتاب از مجموعه کتاب‌هایی درباره کوروش تعلق دارد. در کتاب نخست، نیاکان کوروش، نظام آموزشی ایرانیان و دوران حضور کوروش در دربار آستیاگ، آخرین پادشاه

این اثر ارزشمند تاریخی، یک لوح گلی استوانه‌ای شکل است که بر روی آن داستان فتح بابل به وسیله کوروش دوم یا کوروش کبیر به زبان اکدی و به خط میخی نوشته شده است. نوشته‌های این لوح که به ۲۶ قرن پیش تعلق دارد، شامل فرمان کوروش برای آزادی همه بردگان و اسیران در بابل از جمله یهودیان و بازگشت آنها به سرزمین هایشان است. کوروش در این فرمان به اتباع سرزمین‌های فتح شده اجازه می‌دهد، معابد خود را برپا کنند و خدایانشان را بپرستند. و به همین دلیل است که بعضی از پژوهشگران و سیاستمداران از منشور کوروش به عنوان نماد مدارای دینی و «نخستین اعلامیه حقوق بشر» نام برده‌اند. منشور کوروش در موزه بریتانیا در لندن نگهداری می‌شود.

چندی پیش، بعد از انتشار سخنان آخرین ولیعهد ایران، بعضی از کاربران آقای

پهلوی را به «تاریخ‌سازی» متهم کردند و گروهی دیگر با اشاره به تدوین قانون اساسی ایالات متحده یک‌صد سال پیش از کشف منشور کوروش، این سخنان را نادرست خواندند. این در حالی است که از نظر برخی از مورخان، توماس جفرسون، نویسنده اصلی بیانیه استقلال آمریکا و سومین رئیس جمهوری این کشور، به شیوه کشورداری کوروش کبیر به عنوان نمادیک «پادشاه خوب و عادل» علاقه داشته است. این محققان برای اثبات نظر خود به کتاب‌های کتابخانه شخصی توماس جفرسون اشاره می‌کنند. حدود شش هزار و ۵۰۰ جلد کتاب توماس جفرسون پس از مرگ او به کتابخانه کنگره فروخته شد و در این بین دو نسخه از کتاب کوروش نامه (سایریدیا به انگلیسی یا کورویدا به یونانی) که توسط گزنفون، فیلسوف، تاریخ‌نگار و ژنرال یونانی حدود ۲۴۰۰ سال پیش نوشته شده، به چشم می‌خورد.

پیوند کوروش کبیر و آمریکا

هنگامی که ده سال پیش منشور کوروش برای نمایش به واشنگتن آورده شد، نیل مک‌گرگور، مدیر پیشین موزه بریتانیا به بی‌بی‌سی فارسی گفت: «موضوع مهمی که به دست فراموشی سپرده شده، نقش شیوه حکمرانی کوروش در شکل گرفتن فلسفه سیاسی موسسان ایالات متحده است.» به گفته آقای مک‌گرگور، «کوروش در دیدگاه بسیاری از متفکران دوره روشنگری مردی بود که راه حل استقرار مدارای دینی را در حکومت‌ها پیدا کرده بود» و همین موضوع او را برای سیاستمدارانی مانند توماس جفرسون جذاب می‌کرد. با این حال، در آن زمان شناخت این افراد از کوروش بسیار کم و محدود بود.

خداداد رضاخانی، تاریخ‌نگار و مدرس دانشگاه لایدن می‌گوید اصولاً آشنایی با تاریخ دوران هخامنشی سال‌ها پس از استقلال ایالات متحده در میان نخبگان غربی رخ داد. او به بی‌بی‌سی فارسی گفت: «در قرن نوزدهم با ورود اروپایی‌ها به ایران و اهمیت پیدا کردن مطالعات دوران باستان، مطالعه تاریخ هخامنشی اهمیت پیدا کرد. در همان زمان یونان باستان هم در حال کشف بود. فقط کوروش نیست. هیچ کسی را (از دوران باستان) نمی‌شناختند. تازه در حال یادگیری بودند.»

البته بخشی از آشنایی دنیای غرب با کوروش کبیر، به متون مذهبی و ارجاعات به او برمی‌گردد. در کتاب عزرا، فتح بابل به وسیله کوروش و دستور او مبنی بر آزادی یهودیان برای بازگشت به اورشلیم و بازسازی معبدشان حکایت شده است.

کوروش نامه را به عنوان یکی از منابع درجه اول درباره زندگی کوروش حساب نمی کنند.

تورج دریایی و خداداد رضاخانی می گویند این ظن وجود دارد که همه وقایع شرح داده شده به وسیله گزنفون مربوط به کوروش کبیر، موسس سلسله هخامنشیان نیست. خداداد رضاخانی می گوید: «کوروش نامه را نمی توان به عنوان تاریخ نگاری کوروش حساب کرد. چون این گمان وجود دارد که به طور نامحسوس مربوط به کوروش کوچک باشد و کوروش کبیر تنها یک بهانه برای نوشتن یک نصیحت الملوک باشد.» او می گوید: «کلا شناخت دوره باستان در آن زمان در مراحل اولیه بوده. کوروش در آن زمان چندان شناخته شده نبوده است. ممکن است جفرسون از طریق عهد عتیق اسم کوروش را می شناخته و کتاب کوروش نامه را خوانده بوده، ولی به این معنی نیست که اطلاعات چندانی از دوران کوروش یا حتی کل سلسله هخامنشی وجود داشته. دانش از سلسله هخامنشی و کوروش به عنوان موسس تازه از میانه قرن ۱۹ و بعد از ترجمه متون باستانی، از جمله رمزگشایی خطوط میخی، شروع به شکل گیری می کند. اواخر قرن ۱۸، دوره جفرسن، زمانی است که حتی تاریخدانان هم تاریخ بین النهرین باستان و پادشاهی هخامنشی را نمی دانستند.»

صرف نظر از میزان دانش واقعی فلاسفه سیاسی دوره روشنگری از کوروش، روایت های موجود از او به گونه ای بوده که شخصیت سیاسی اش را جذاب کرده است. الگوی که به گفته نیل مک گرگور برای موسسان ایالات متحده جذاب تر از اروپایی های عصر روشنگری بود.

نیل مک گرگور می گوید: «هیچ کشور اروپایی نتوانست این الگورا به اجرا بگذارد. آنها یا مانند بریتانیا یک دین دولتی تأسیس کردند یا مانند فرانسه بعد از انقلاب به همه ادیان پشت کردند. فقط ایالات متحده توانست همانند کوروش با همه ادیان به یک شکل رفتار کند و فاصله همه آنها را با ساختار حکومت حفظ کند.»

مادها و پدربزرگ کوروش کبیر روایت شده است. به گفته خانم وردنبورخ، شش کتاب بعدی به این موضوع اختصاص دارد که چگونه کوروش، سپاه ایران را بازسازی می کند و سپس فتوحاتش شرح داده شده است. او می گوید که کتاب هشتم، ایده های کوروش برای پادشاهی و مآجراهای فتح بابل و بازگشت به ایران اختصاص دارد. ابداعات مهمی مانند تأسیس ساتراپ ها (شبییه به استان) در این کتاب شرح داده شده است

این مورخ هلندی در ایرانیکا نوشته است که کتاب «کوروش نامه» برای دورانی طولانی اثری مهم بوده که به شکل گسترده ای توسط سیاستمداران، سربازها و معلم ها مطالعه می شده است. به گفته او، اسکندر مقدونی، آگوستوس (نخستین امپراتور روم)، نیکولا ماکیاولی، و راجر آشام (معلم اثرگذار ملکه الیزابت اول در انگلیس) از جمله کسانی بودند که با این اثر آشنایی داشتند.

اونوشته است، تصویری که گزنفون از کوروش به عنوان پادشاه مصلح و خیرخواه ارائه کرد در شکل گیری این باور که بنیانگذار هخامنشیان، حاکمی متفاوت بوده و ایده ها و ادیان مختلف را تحمل کرده، بسیار اثر داشته است.

و البته چنانکه خانم وردنبورخ نوشته است، قصد گزنفون از نگارش کوروش نامه، تاریخ نگاری نبوده و اساسا در این سال ها، مورخان معتبری، بخش هایی از روایات این اثر را زیر سوال برده اند

با این حال او تأکید کرده که به رغم پرسش ها درباره بخش هایی از کوروش نامه، این اثر در تاریخ نگاری مدرن درباره هخامنشیان بسیار اثر گذاشته است.

خداداد رضاخانی می گوید محتوای کوروش نامه و حضور گزنفون در سرزمین های تحت حاکمیت هخامنشیان، محققان غربی را «به فکر واداشته که ممکن است او اطلاعات دست اولی درباره دوران کوروش» در اختیار داشته است. با این حال، آقای رضاخانی تأکید دارد که در دوران معاصر، محققان



OMID

Multicultural Institute Irvine, CA

FOR STRONGER FAMILIES

Save a Mind Saves Lives

Serving the Persian Community in Orange County, CA

مؤسسه غیرانتفاعی امید

در خدمت جامعه ایرانی در ارواین کالیفرنیا

949 502 4721

or visit our website:

www.omidinstitute.org

VISITS ONLY WITH APPOINTMENT

2101 Business Center Dr. #105, Irvine, CA 92612

ما اینجا هستیم تا برای بهبود

زندگی آسیب پذیرترین افراد کمک کنیم.

مؤسسه غیرانتفاعی امید به دو زبان

فارسی و انگلیسی

آماده کمک به شما جهت تأمین سلامت ذهن و روان،

و حل مشکلات خانوادگی، شخصی و اجتماعی در همه

گروه های سنی (پیر و جوان و نوجوان) می باشد.

We provide the following services:

* Mental Health Services

* Educational Classes on Parenting

* Alzheimer + Dementia Education

* Crisis Counseling Assistance + Training

* Social Services Linkage



گردونه مهر بر روی سر در مسجد جامع در یزد

هزار سال پیش.

از همه شناخته شده تر آنها دیوارنگاره‌ای است در خراشاد در بیرجند. این نشان تا زمان چیره شدن مسلمانان بر ایران نیز کارایی خود را داشت.

این نماد یا این نشان با کوچ هندوایرانیان به بخش‌های گوناگون ایرانزمین، از آن میان دریای کاسپین راه یافت.

برای نمونه می‌توان گونه‌ی ساده‌ی آن را در گچ‌بری‌های مرکز (مسجد) جامع نایین دید که گمان می‌رود، برمی‌گردد به زمان سامانیان.

آیین مهر

در آیین مهر این نشان را گردونه‌ی مهر می‌نامند. بسیاری برای این باور هستند که چهاربره‌ی آن نشانی است از چهار آخشیج (عنصر) آب - باد - خاک و آتش دارد. گروهی هم آن را ساده شده‌ی چهره‌ی خورشید می‌دانند.

نشان سواستیکا را در انگلستان به فراوانی می‌توان دید. بسیاری از این نخس‌ها پس از سده‌ی هجده، هنگامی که بریتانیا هندوستان را در استعمار خود داشت، به انگلستان برده شده است.

کردن آنها از هیچ‌گوش و نگارشی رویگردان نبود. او به دنبال این بود که خود و هوادارانش را جدا از دیگران و تافته‌ای جدا بافته بشناساند. او نیز از روی نادانی و به گمان اینکه آریاییان تافته‌ای جدا بافته هستند، خود را آریایی نامید و نشان صلیب شکسته را برگزید.

پیشینه‌ی صلیب شکسته

نام راستین این نشان، گردونه‌ی مهر و نماد آریاییان بوده است. پیشینه‌ی آن به هزاران سال پیش از زایش مسیح برمی‌گردد.

صلیب شکسته - سواستیکا - گردونه‌ی مهر - گردونه‌ی خورشید - چرخ گردون - چرخ روزگار نام‌هایی هستند که برای این نشان برگزیده شده است. به این نشان در زبان سانسکریت، سواستیکای شکسته یا گردونه‌ی خورشید می‌گویند. سواستیکا در زبان سانسکریت در چم هستی نیک می‌باشد. در آیین مهرپرستی یکی از نشان‌ها صلیب شکسته یا خورشید است.

نخستین خاستگاه این نشان بر کسی روشن نیست. ولی پیشینه‌ترین سواستیکای پیدا شده در کشور کنونی اوکراین بوده است که پیشینه‌ی آن برمی‌گردد به ده هزار سال پیش از زایش مسیح. هم اکنون این نشان در کشور اوکراین است. (امیدواریم که جنگ میان اوکراین و روسیه به آن آسیبی نرسانده باشد.)

در ایران زمین سواستیکا یا چرخ گردون کاربرد بسیاری داشته است. در ایران ابزارهایی چند پیدا شده که نشان صلیب شکسته بر روی آنان دیده می‌شود. هنگامی که مزداییان در ایران توانایی‌هایی داشتند، این نشان نماد آنان بوده است.

هم اکنون در بخش‌هایی از ایران، از آن میان در کردستان - گیلان - خراسان دیوارهایی هستند که سواستیکا یا چرخ گردون بر روی سنگ کوه‌هایشان کنده شده که پیشینه‌ی آنها برمی‌گردد به بیش از هفت

نژاد

گردآورنده: ژاله دفتریان

این روزها با به بازار آمدن تارنما (اینترنت) می‌توان نوشته یا دیدگاه‌های خود را برای دیگران فرستاد. در این میان من هم از مهر دوستان برخوردار می‌شوم و نوشته‌هایی به دستم می‌رسد و از آنها می‌آموزم. ولی گهگاهی هم نوشته‌ای دریافت می‌کنم که مایه شکستیم می‌شود. هر چند می‌باید بگویم گناه آن را می‌باید به گردن بدآموزی انداخت. یکی از این نادرستی‌ها به کار بردن واژه‌ی نژاد است.

بسیارانی هستند که ما ایرانیان را از نژاد آریایی می‌نامند. این یک نادرستی بنیادین است و به هیچ روی از سوی هیچ خردمندی پذیرفته نمی‌شود. تا چند سال پیش باور بر این بود که در جهان چهار نژاد هست. آنچه که به نام نژاد گفته می‌شد، از برای رنگ پوست آن مردمان بوده است. آن چهار گروه بدین گونه بودند: نژاد سفید، نژاد سیاه، نژاد زرد، نژاد سرخ.

بدین گونه دیده می‌شود که در همان زمان هم در میان نژادها، نژادی به نام نژاد آریا نبوده است. این تخم لغ را هیتلر در دهان‌ها شکسته و از نژاد آریایی سخن گفت. و ما ایرانیان از این گونه (ایده) چه آسیب‌ها که ندیدیم؟

پس از آنکه دانشمندان تبارشناس، در این زمینه پژوهش‌های گسترده‌تری کردند، این دیدگاه هم پس زده شد. دیدگاه تازه این است که نیاکان ما همه از سرزمین آفریقا برخاسته‌اند و ما همه فرزندان آفریقایی‌ها می‌باشیم. چه بسا که فردا همین دیدگاه هم پس زده شود! کسی چه می‌داند.

می‌دانیم که هیتلر - به چرایی آن کاری نداریم - با یهودی‌ها دشمنی ویژه‌ای داشته و در سربه نیست



گردونه مهر در ایران باستان



علامت صلیب شکسته یا گردونه مهر و یا علامت خورشید

صادق هدایت و اسلام ستیزی

دکتر کاوه سعیدی



صادق چوبک می نویسد که هدایت با هر مذهب، به خصوص مذهب اسلام بد بود و دشمن شماره یک مذهب اسلام به شمار می آمد (از نشریه دفتر هنر و ویژه صادق هدایت، چاپ نیوجرسی - شماره ۶ مهر ماه ۱۳۷۵). و چوبک در نوشته اش اضافه کرده می گوید که پدر هدایت و همچنین عیسی خان و محمودخان (برادران او) و مادر هدایت و چند تن دیگر از این خاندان که می شناسم به واسطه تعصب مذهبی، از لامذهبی صادق در عذاب بودند و از ش راضی نبودند چه آنکه هدایت معتقد بود که تمام بدبختی ها و نادانی ها،

از حمله عرب و دین اسلام بر ما وارد آمده است، او در حقیقت شخصی بود ملحد تمام عیار و علاقه شخصی من بیشتر به او، به این آزاداندیشی و عداوتی بود که با خرافات و مذهب اسلام داشت؛ او مذهب را دشمن پیشرفت و هنر و ادبیات و زبان و قلم می دانست. لامذهبی و اسلام ستیزی صادق هدایت را نه تنها خیلی از افراد دیگر هم یادآوری کرده اند بلکه در بیشتر نوشته ها و کتاب های او، بخوبی مشاهده می شوند بخصوص در سه اثر برگزیده او یعنی ترانه های خیام، بوف کور و توپ مرواری که من نمونه هایی از این گونه گرایش و افکار ضد دینی او را، از این سه کتاب، انتخاب و در اینجا می آورم. قبلاً این را باید گفت که هدایت همانند بسیاری دیگر از بزرگان فرهنگ و ادب ایران چون فردوسی، نظامی و خیام به شکوفائی ایران قبل از اسلام می بالید و بارها، در بسیاری از نوشته هایش، بدان ها اشاره کرده است. این روش اسلام ستیزی او به حدی بود که یک بار به خاطر کار یکا توری که کشیده بود بازداشت شده بود و آن در سال ۱۳۳۳ بود در جریان برگزاری جشن سده. در آن موقع یکی از نویسندگان به نام علی مقدم که با هدایت دوستی داشت، تکه هایی از ابیات مثنوی مولوی را انتخاب و از آنها داستانی می سازد تحت عنوان «پیشکش آوردن اعرابی به بارگاه ایران» که مقصود از آن همانا آوردن مذهب اسلام به ایران زمین بوده است و صادق هدایت هم دو کاریکاتور از برای آن کشیده بود که به چاپ هم می رسد و در نتیجه روز بعد از آن، از پشت میز کارش به اداره نظمیه (سازمان امنیت) جلب و مورد بازخواست و بازداشت قرار می گیرد که با اقدام فامیل و وساطت شوهر خواهرش سر لشکر رزم آرا، که در آن وقت نخست وزیر ایران بود، با سپردن تعهد نامه آزاد می گردد. این دو کاریکاتور در کتاب ابوالقاسم جنتی عطائی تحت عنوان «زندگانی و آثار صادق هدایت» و همچنین در شماره ویژه نشریه دفتر هنر هم چاپ شده اند.

هدایت در مقدمه کتاب ترانه های خیام (ترانه های خیام - چاپ مؤسسه امیرکبیر - تهران ۱۳۳۴) در صفحه ۲۸ کتاب، دراره تعریفی از دین چنین می نویسد: «زیرا دین عبارتست از مجموع احکام جبری و تکلیفاتی که اطاعت آن بی چون و چرا بر همه واجب است و در مبادی آن ذره ای شک و شبهه نمی شود به خود راه داد و یک دسته نگاهبان از آن احکام استفاده کرده مردم را اسباب دست خودشان می نمایند.»

خواندن ترانه های بی نظیر خیام، این دویستی های ساده، شفاف و پر معنی، بسیار مورد پسند صادق هدایت قرار می گیرند و در واقع هدایت، بسیاری از افکار و عقاید خود را در این ترانه ها می بیند و می باید و چنین می نویسد:

«نزد هیچیک از شعرا و نویسندگان اسلام، لحن صریح نفی خدا و برهم زدن اساس افسانه های مذهبی سامی مانند خیام دیده نمی شود شاید بتوانیم خیام را از جمله ایرانیان ضد عرب مانند ابن مقفع، به آفرید، ابومسلم، بابک و غیره بدانیم. خیام با لحن تأسف انگیزی اشاره به پادشاهان پیشین ایران می کند و در

ترانه های خودش پیوسته گوشزد می نماید که با خاک یکسان شده اند و در کاخ های ویران آنها روباه لانه کرده و جغد آشیانه نموده. قهقهه های عصبانی او، کنایات و اشاراتی که به ایران گذشته می نماید پیداست که از ته قلب از راهزنان عرب و افکار پست آنها متنفر است، و سمپاتی او به طرف ایرانی می رود که در دهن این ازدهای هفتاد سر غرق شده بوده و با تشنج دست و پا می زده» (صفحه ۴۰).

و در جایی دیگر می گوید: «خیام در ترانه هایش این شورش روح آریائی را بر ضد اعتقادات سامی نشان می دهد. خیام جز روش دهر، خدائی نمی شناخته و خدائی را که مذاهب سامی تصور می کرده اند، منکر بوده است.»

و در صفحات ۲۸ و ۳۷ کتاب: «امروزه اگر کسی بطلان افسانه های مذهبی را ثابت بنماید چندان کار مهمی نکرده است زیرا از روی علوم، خود به خود باطل شده است. - درد خیام یک درد فلسفی است و نفرینی است که به اساس آفرینش می فرستد.»

و در صفحه ۶۳ کتاب این چنین می نویسد: «خیام نماینده ذوق خفه شده، روح شکنجه دیده و ترجمان ناله ها و شورش یک ایران بزرگ، با شکوه و آباد قدیم است که در زیر فشار فکر زمخت سامی و استیلای عرب، کم کم مسموم و ویران می شده است.»

و در تفسیر و توجیه بعضی از رباعیات خیام توسط هدایت، برداشت ضد مذهبی آن بخوبی مشاهده می شود و در جایی متذکر می گردد که خیام بهشت و دوزخ را در نهاد اشخاص می داند چه آنکه دوزخ شری از رنج بیپهوده ما می باشد و بهشت هم دمی از وقت آسوده ما (صفحه ۴۱). و در این رباعی مشهور:

«جامی است که عقل آفرین می زندش / صد بوسه ز مهر بر جبین می زندش»

هدایت می نویسد که خیام، صانع را تشبیه به کوزه گر می نماید و انسان را به کوزه:

«این کوزه گر دهر چنین جام لطیف / می سازد و باز بر زمین می زندش»

و اضافه کرده می نویسد که مجلس این کوزه گر دیوانه را با قیافه احمق و خونخوارش که همه هم خود را صرف صنایع ظریف می کند، ولی از روی جنون، آن کوزه ها را می شکند فقط قلم درویش نقاش (آندره سوربوگین) توانسته روی پرده خودش مجسم بکند (صفحه ۴۱).

در کتاب بی نظیر بوف کور (بوف کور - چاپ ششم ۱۳۳۶ - مؤسسه امیرکبیر تهران) چون اساساً موضوع کتاب داستانی است بکر که به گونه دیگری نوشته شده است، آنقدرها به افکار درونی هدایت بر نمی خوریم معذالک که گذاری ضمن روایت آن، از زبان قهرمان داستان، بی اعتقادی، لامذهبی و اسلام ستیزی نویسنده را بخوبی می توان حس نمود. در صفحه ۵۱ کتاب بوف کور آمده است: آیا مقصودم نوشتن وصیت نامه است؟ هرگز، چون نه مال دارم که دیوان بخورد و نه دین دارم که شیطان ببرد.»

و در صفحه ۸۹ چنین نوشته شده است: «نه تنها کتاب دعا بلکه هیچ جور کتاب و نوشته و افکار رجاله ها به درد من نمی خورد. چه احتیاجی به دروغ و دوندگی های آنها داشتم، آیا من خودم نتیجه یک رشته نسل های گذشته نبودم و تجربیت موروثی آنها در من باقی نبود؟ آیا گذشته در خود من نبود؟ ولی هیچ وقت نه مسجد و نه صدای اذان و نه وضو واخ و تف انداختن و نه دولا و راست شدن در مقابل یک قادر متعال و صاحب اختیار مطلق که باید به زبان عربی با او اختلاط

کرد در من تأثیری نداشته است.»

در صفحاتی دیگر: «در زمانی که در یک رختخواب گرم و نرم خوابیده بودم همه این مسائل برایم به اندازه جوی ارزش نداشت و در این موقع نمی خواستم بدانم که حقیقتاً خدائی وجود دارد یا اینکه فقط مظهر فرمانروایان روی زمین است که برای استحکام مقام الویت و چاپیدن رعایای خود تصور کرده اند. حس می کردم که در مقابل مرگ، مذهب و ایمان و اعتقاد جقدر سست و بچگانه و تقریباً یک جور تفریح برای اشخاص تندرست و خوشبخت بود.» (صفحه ۹۰)

«آنچه راجع به کیفر و پاداش روح و روز رستاخیز به من تلقین کرده بودند یک فریب بی مزه شده بود و دعاهائی که به من یاد داده بودند، در مقابل ترس از مرگ هیچ تأثیری نداشت. من هنوز به این دنیائی که در آن زندگی می کردم انس نگرفته بودم، دنیای دیگر به چه درد من می خورد؟ (از صفحه ۹۹ کتاب).

اسلام ستیزی صادق هدایت به گونه آشکارا در کتاب توپ مرواری نمودار می شود به نحوی که تجدید چاپ و انتشار این کتاب، در ایران، همیشه ممنوع بوده است. هدایت این کتاب را در سال ۱۳۲۶ به انجام می رساند و نسخه ای از آن را، برای دوستش حسن شهید نورائی به فرانسه می فرستد و یادآوری می کند که این کتاب بدون اسم نویسنده آن باید به چاپ برسد، اگر چه هر کسی آن را به وی نسبت خواهد داد ولی تا زمانی که هدایت در قید حیات بود، این کتاب چاپ نمی شود. کتاب توپ مرواری، پس از فوت صادق هدایت، برای نخستین بار در سال ۱۳۳۲ در روزنامه آتش بار با مدیریت ابوالقاسم انجوی شیرازی، به صورت پاورقی و با حذف بعضی از قسمت های آن، انتشار می یابد و پس از آن بارها و بارها در خارج از ایران تجدید چاپ می شود و با وصف ممنوعیت آن در ایران، چه در رژیم پهلوی و چه در رژیم فعلی، صدها هزار نسخه آن به گونه پنهانی به فروش رفته و دست به دست شده است. این را هم بایستی گفت که این کتاب، پس از بوف کور (که از نظر بسیاری از منتقدین و اهل بینش، اثری است بی نظیر آنهم در معیار جهانی) قوی ترین اثر صادق هدایت به شمار می رود به نحوی که یکی از محققین بزرگ ادبی این دوره، محمد جعفر محبوب، آن را یک شاهکار ادبی نام می برد و هم او، از میان تمام آثار هدایت، فقط درباره این کتاب به تجسس پرداخته و از میان نسخه های متعددی که در خارج از ایران به چاپ رسیده بودند و اغلاط سهوی زیادی در آنها بود، به تصحیح آن اقدام نموده و به توضیح بسیاری از لغات و مضامین پیچیده کتاب همت گماشته که به همراه مقدمه ای جامع در سال ۱۹۹۰ در سوئد به چاپ می رسد. محمد جعفر محبوب در مقدمه خود می نویسد:

«می گویند که توپ مرواری ضد اسلام است، این فقط قسمتی از حقیقت است، آنهم به صورتی تحریف شده. توپ مرواری فریاد رسای اعتراض نویسنده آن است بر ضد هرگونه فریب کاری و بیدادگری و ستم پیشگی در درازای تاریخ و فراخای این جهان و بر ضد تمام مسائلی است که در نظر نویسنده آن غیر انسانی و آمیخته به تزویر می باشد.»

کتاب توپ مرواری نوشته ای ست فانتزی و به ظاهر در طنز و فکاهی که در آن، قسمتی از تاریخ ایران و جهان از دوران صفویه به بعد، به گونه فکاهی یادآوری و مورد انتقاد شدید نویسنده آن قرار می گیرد و در این کتاب به زورگویان تاریخ، از هرگونه و طبقه ای که باشند، شدیداً تاخته می شود و در ضمن نویسنده آن دق دلی خودش را درمی آورد و تا آنجا که می تواند به اسلام ستیزی می پردازد که نمونه هائی از آن و از نشر خود کتاب، در اینجا آورده می شوند.

«مگر برای ما چه آوردند (از صفحه ۱۶ کتاب توپ مرواری)، مذهب آنها سکیم خیار دی است و معجون دل بهم زنی از آراء

و عقاید متضادی است که از مذاهب و ادیان و خرافات سلف، هول هولکی و هضم نکرده استسراق و بی تناسب بهم درآمیخته شده است و دشمن ذوقیات حقیقی آدمی و احکام آن مخالف با هرگونه ترقی و تعالی اقوام و ملل است و به ضرب شمشیر به مردم زور چپان کرده اند. یعنی شمشیر بران و کاسه گدائی است. یا خراج به بیت المال مسلمین بپردازید یا سرتان را می بریم. هر چه پول و جواهر داشتیم چاپیدند، آثار هنری ما را از میان بردند و هنوز هم دست بردار نیستند. هر جا رفتند همین کار را کردند، ما که عادت نداشتیم دختران مان را زنده به گور بکنیم. چندین دختر در مملکت مان پادشاهی کردند. ما برای خودمان تمدن و ثروت و آزادی داشتیم و فقر را فخر نمی دانستیم. همه این ها را از ما گرفتند و بجایش فقر و پریشانی و مرده پرستی و گریه و گدائی و تأسف و اطاعت از خدای غدار و قهار و آداب کون شویی و خلارفتن بر ایمان آوردند. همه چیزشان آمیخته با کثافت و پستی و سودپرستی و بی ذوقی و مرگ و بدبختی است. برای عرب سوسمار خوری که چندین صد سال پیش به طمع خلافت ترکیه، زنده ها باید تمام عمر بسرشان لجن بمالند و گریه و زاری بکنند. تازه مسلمان مؤمن دو آتشه کسی است که به امید لذت های شهوانی و شکم پرستی آن دنیا با فقر و فلاکت و بدبختی عمر را بسربرد و وسائل عیش و نوش شایندگان مذهبش را فراهم آورد. سر تا سر ممالکی را که فتح کردند، مردمش را به خاک سیاه نشاندند و به نکبت و جهل و تعصب و فقر و جاسوسی و دورویی و تقیه و دزدی و چاپلوسی مبتلا کردند و سرزمینش را به شکل صحرائی بیهوش درآوردند. در مسجد مسلمانان اولین برخورد با بوی گند خلافت که گویا وسیله تبلیغ برای عبادت شان و جلب کفار است تا با اصول این مذهب خو بگیرند. بعد حوض کشیفی که دست و پای چرکین خودشان را در آن می شویند و به آهنگ نعره مؤذن روی زیلوی خاک آلود دولا راست می شوند و برای خدای خونخوارشان مثل جادوگران ورد و افسون می خوانند. خدای جهودی آنها قهار و جبار و کین توز است و همایش دستور کشتن و چاپیدن مردمان را می دهد و پیش از روز رستاخیز حضرت صاحب را می فرستد تا حسابی دخل امتش را بیاورد و آنقدر از آنها قتل عام بکند تا زانوی اسبش در خون موج بزند. همایش زیر سلطه اموات زندگی می کنند و مردمان زنده امروز از قوانین شوم هزار سال پیش تبعیت می نمایند کاری که پست ترین جانور نمی کند. عوض اینکه به مسائل فکری و فلسفی و هنری بپردازند، کارشان این ست که از صبح تا شام راجع به شک میان دو و سه و استحال قلیله و کثیره و متوسطه بحث کنند. این مذهب برای یک وجب پائین تنه از جلو و عقب ساخته و پرداخته شده، انگار که پیش از اسلام نه کسی تولید مثل می کرده و نه سر قدم می رفته و خدا آخرین فرستاده برگزیده خود را مامور اصلاح این امور کرد. تمام فلسفه اسلام روی نجاسات بنا شده. اگر پائین تنه را از آن بگیرند، اسلام روی هم می غلند و دیگر مفهومی ندارد.

بعد هم علمای دین مجبورند از صبح تا شام با زبان ساختگی عربی سروکله بزنند و سجع و قافیه های بی معنی و پرطمطراق برای مردم بسازند و یا تحویل هم بدهند. همین روزی پنج بار دولا راست شدن جلوی قادر متعال که باید به زبان عربی با او و راجی کرد کافی است که آدم را تو سری خور و ذلیل و پست و بی همه چیز بار بیاورد. بدیهی است که این مذهب دشمن بشریت است و فقط برای غارتگران و استعمار چیان جان می دهد.»

در صفحه ۶۱ کتاب توپ مرواری، صادق هدایت چنین می نویسد: «این را هم بگوئیم که حضرت علی، قربانش بروم درویش مسلک و دمکرات بود و سوسیالیست هم بود یعنی خلاصه سوسیال دمکرات تمام عیار بود و پیش



بوف کور

شعری از مجموعه سحوری نعمت میرزا زاده که در رثای درگذشت ابر مرد زمانه، دکتر مصدق که در اسفند ماه اتفاق افتاد خواندم و اشک ریزان برای برباد رفتن آرزوهای آن روزگاران و از دست رفتن فرصتی که این بزرگ فراهم کرد و شاه نابخرد با همدستی ابر قدرت‌ها آن را به باد داد، فرستادم تا اگر مصلحت دانستید در مجله گرانبار میراث ایرانیان شما عرضه شود. و در این واپسین اواخر عمر طولانی و رسیدن به نودسالگی عمر بی حاصل، یادی هم از این دو بزرگ، شاعر و افتخار همه ایرانیان دکتر مصدق شده باشد. پیروز و مانا باشید.

انفودگذاری برای مصدق

ناقوس شرق را بنوازید!
- بر رَغَمِ این حصار سکوت آجین -
اعلام سوگواری سردار پیر را
از عرش ساي قلّه‌ی پامیر
برج بلند قامتِ باروی آسیا
آواز در دهید که:
سردار پیرِ شرق
آرنده‌ی صحیفه‌ی آزادی،
دارنده‌ی رسالتِ خودجوشی،
روبنده‌ی بساطِ چپاولگرانِ غرب،
- دزدان بازگشته‌ی دریایی -
سردارِ پیر بسته به زنجیر
جان سپرد
ناقوس شرق را بنوازید!
آزابه رانِ مرگ نمی داند
اینک کدام حِجَم شرف را
تازان به سويِ معبدِ تاریخ می برد
ناقوس شرق را بنوازید!
آزابه رانِ مرگ!
آزابه رانِ درنگ کن!
آزابه ران!
سردارِ شرق را
این سان در این سکوت کجایم بری؟
لختی درنگ کن، آزابه ران!
منگر به این خموشِ مسخّر
آنک، از دورتر سواحلِ «اروند»،
تا بیکران آن سوی «آموه»،
این آسیاست اینک!
در جامه‌ی سیاه
اینک فضايِ شرق
پراز صیحه و خروش
آزابه ران، درنگ کن!
آزابه رانِ مرگ!
بگذار ابر تیره‌ی اسفند
این قامت بلند به زنجیر بسته را
با بغضِ گرم خویش بشوید
بگذار برف، برفِ پرافشان
این حِجَم استواری و پاکی را
با حُلّه‌ی سپید، کفن دوز
ناقوس شرق را بنوازید!
در مرگ هم
سردار پیر، زندگی از سر گرفته است
مرگش - چنانکه زندگی‌اش - بارور
بیم حضورِ خاطره‌اش حتّا
چندان که مویه کردن
بر او مجاز نیست
سردار پیر اکنون
زنجیر را به خاک بدل کرده است
سردار پیر، اما
اندیشناک مانده به فرجامِ کارزار
تا کی بلوغِ همّتِ یاران
ز آورگاه، مژده‌ی پیروزی اش دهد.
او را به هر نسیم، پیامی ست
با چشمِ هر ستاره، نگاهی ست
با بانگِ هر درخش، غریبی ست
ناقوس شرق را بنوازید!
در سوگت ای پدر!
این درد را به که گویم؟
دانسته نیست، با که توان گفت:
تسلیت!
سردار پیر! تسلیم باد
با این غمان تازه به تازه
سردار پیر، تعزیتم باد
مشهد - ۱۳۴۵

از آنکه فرنگی‌ها مسلک‌های عجیب و غریب امروزی خود را که ماکیاولیسم و مرکانتیلیسم و اپورتینیسیم باشد اختراع کنند و مثل گرزهای داغ به سر و کله هم بکوبند، حضرت به مصداق: نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت، به غمزه مسئله آموزش صد مدرس شد، تمام این‌ها را از برداشت و با وجودی که میان اعراب بادیه نشین کافر و جاهل، دین حنیف را تبلیغ می فرمودند، دقیقه‌ای از اینگونه مسائل علمی و مسالک دنیوی غفلت نمی ورزید. چه درد سر بدهم؟ حضرت کت همه را از پشت بسته و از خود ماکیاول هم ماکیاولیست تر و از روسو و بیکن هم دمکرات تر تشریف داشتند و بعضی‌ها معتقدند که تمایلات کمونیست افراطی هم در وجود مبارک شان مشاهده می شد زیرا وقتی که قالی بهارستان کسری به دست سران عرب افتاد و تکه تکه کردند، علی برای اینکه بی اعتنائی و گذشت خود را به پول و مال دنیا نشان بدهد، سهم خود را با یک مشت کافور که برای چپاندن به منافات ملیت به کار می رفت با تاجر حبشی تاخت زد، تا علی رغم همکاران کلاه به سر مبارک شان رفته باشد. زیرا ارتفاعش هر کدام بهره خود را به چندین هزار درهم فروختند. به علاوه از دشمنی که با ثروتمندان داشت، به موجب آیه کریمه: (وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْطِطَاعٍ اِلَيْهِ سَبِيلًا)، زیارت کعبه را بر لذت لوط‌ها حرام کرد و قانون گذرانید که (اگر چه خودش می دانست که خدا نه مرکب است و نه جسم است و نه مرئی ست و نه حال است، نه محل است، نه شریک دارد نه معانی و نه صفات زائد دارد و نه به هیچ چیز و به هیچ کس نیاز دارد و خلاصه مقامش عالی تر از این است که اصلاً وجود داشته باشد و مقصود فقط پر کردن بیت المال مسلمین است.) فقط میلیونرها حق رفتن به خانه خدا و به جا آوردن صله رحم با قادر متعال را دارند. تا به این وسیله آنها را به لی لی کردن دور حجرالاسود و انداختن هفت ریگ وادار کنند و به ریش حنا بسته آنها بختند و نیز آنها را مجبور کرد که روز عید قربان در خانه خدا به خون بهای هر شپش که بکشند یک گوسفند قربانی کنند و تمام پول و آبروی نداری خود را از دست بدهند.

البته لات و لوط‌ها از این تقریح محروم بودند که پول ناچیز خود را خرج اماکن متبرکه بکنند و به خاک سیاه بنشینند. - باری بعد هم سادات را به شغل شریف گدائی تشویق کرد و مستمری نذر و نیاز و صدقه و خمس برایشان معین فرمود و بر مردم عام واجب کرد که از بیست انگشتان، انگشت بیست و یکمی از آن سادات باشد. »

در صفحه ۷۵ کتاب توپ مرواری، نویسنده یک بیت شعر هم می آورد که چون بیش از حد توهین آمیز است بایستی آن را در خود کتاب خواند. و بالاخره در صفحه ۹۵ کتاب چنین نوشته می شود:

«اگر خدا وجود داشت دیگر احتیاجی به کشیش و آخوند و خاخام و مسجد و کلیسا و کنیسه نبود. اگر مذهب راست می گفت این همه زندان و پاسبان و بیمارستان و تیمارستان و قشون و کینه و جنگ‌های مذهبی وجود نداشت زیرا دین و مذهب از ابتدای پیدایش تا کنون جز موجبات بدبختی و تبه‌روزی مردم را نساخته و جز دکان‌داری و آلت خر کردن مردم چیز دیگری نبود، چه آنکه از پایه و اساس موهوم بود. از بدمنشی‌ها و کثافت کاری‌های آدمی از همه فاسدتر همان ایمان مذهبی است. ایمان مذهبی بزرگ‌ترین دروغ‌هایی است که بشر برای تبرعه نمودن خود قالب زده و گشادترین کلاه‌های است که به سر خودش گذاشته است.

فقط به این وسیله نمایندگان آن به اقتضای زمان، در خر کردن مردم و سوار شدن بر گردنه آنان کوشیده‌اند. کدام مذهب است که توانسته باشد پنج دقیقه از شرارت بشر بکاهد. برعکس می بینیم همیشه تعصب و خرافات و حماقت، بشر را برای پیشرفت مقاصد خود دست‌آویز قرار داده و یک میانجی کشیش یا آخوند لازم دارد که کلاه مردم را به امید بهشت و بیم از دوزخ بردارد و به ریش شان بختد. بشر برای تأیید حرص و آرزو و شهوت و خودپسندی و جاه‌طلبی خودشان، آمده‌اند دنیای نامرئی و خدای قهار تصور کرده‌اند که همان تمایلات پست آنها را دارد.»

در جست‌وجوی شفافیت

به یاد دارم حدود سه سال پیش، زمانی که بلای ماندگار کرونا هنوز جان جهان را در اسارت خود نگرفته بود، در نظر داشتم همراه با کتاب «هدایت، بوف کور» و ناسیونالیسم^۲ برای دیدار با یوسف اسحاق پور و طرح پرسشی با او، یکی دو روزی به پاریس بروم. شوربختانه، هم، درگیر شدنم با کرونای نه‌چندان درمان‌پذیر اولیه و تبعات بعدی آن، و هم موانع و محدودیت‌های اعمال‌شده بر مسافرت‌ها، باعث تعویق مکرر آن سفر هدفمند شد؛ اما امیدوار بودم در اولین فرصت، آن دیدار و گپ‌وگفت را عملی سازم و پاسخ پرسشی که در ذهن داشتم را از او دریافت کنم. موضوع آن سفر و مبنای پرسش‌ها ناشی از این واقعیت بود که چند سال پیش که دکتر ماشاالله آجودانی متن دست‌نویس کتاب «هدایت، بوف کور و ناسیونالیسم» را برای اظهار نظر به دستم داد، مطالعه آن متن، همه دانسته‌ها و فرضیه‌پردازی‌ها و نقد و بررسی‌هایی که طی سالیان متمادی درباره داستان بی‌همتای بوف کور خوانده بودم را یک‌باره کنار زد و دروازه ورود به واقعیت دنیای بوف کور را بر من گشود. به‌واقع، دریافت و تفسیر آجودانی، بی‌هیچ «اگر و مگر» و «حدس و گمانی» که پیش‌تر در صدها مقاله و کتاب، و در تحلیل و شناخت و نقد کتاب بوف کور، به‌وفور دیده می‌شد، به مثابه شاه‌کلیدی بی‌همتا، آن قفل ناگشوده را به راحتی گشود و با نوری که بر واقعیت عرصه ناشناخته بوف کور تابانید، دامنه دوتایی و صحنه‌پردازی شگفت‌انگیز هدایت در بیان داستان مزبور را چنان شفافیت بخشید که در هیچ‌یک از آثار منتشرشده قبلی، در توضیح و فهم بوف کور - و درک درد وطنی که هدایت بر جسم و جان داشت - دیده نشده بود. گویی کشفی بود در حل یک «معادله ریاضی» و رسیدن به مقدار «متغیر مجهول» در آن معادله.

آجودانی با احاطه بر متون پیشین و پسین ظهور بوف کور و بر مبنای درک عمق آثار هدایت، به‌روشنی نشان داد که بستر بوف کور چیزی جز «دو برهه زمانی و بیان نحوه دگردیسی جامعه و فرهنگ ایران زمین و حاصل آن» نیست؛ یعنی «بیان دو مرحله یا بُرش زمانی و دو عرصه نامتجانس تاریخی، درپیش و پس از حمله اعراب و تغییر کیش ایرانیان»؛ فرایندی که موجب کسالت اندوه‌بار و درمان‌ناپذیر ذهن حساس «صادق هدایت زخم‌خورده و آزرده‌ای» شد که غم انسان و میهن و فرهنگ و تعالی انسانی، بی‌وقفه روانش را خراش می‌داد و در رفع آن، گریز و چاره‌ای نمی‌دید.

سرگردگمی در نقد و فهم بوف کور

مطالعه این دریافت آجودانی، موجب شد تا من

یوسف اسحاق پور و نقد و فهم بوف کور

گوئل کهن

به نقل از فصلنامه پژوهش‌های فرهنگی آرمان:
http://armanfoundation.com/wp-content/uploads/2022/06/Arman_Magazine_20.pdf



بار دیگر، نه از سرکنجکاو، بلکه در جهت مرور و شناخت دقیق‌تر، بتوانم تفاسیر و نقدهای متعدد موجود درباره بوف کور و هدایت را ترقی بزنم و مرور کنم.^۲ از این رو، به مصداق یک «نگاه مقایسه‌ای»^۴ (که این روزها به نادرست تطبیقی‌اش می‌نامند) و در جهت شناخت لغزش‌ها و انحرافات در فهم منتقدین داستان بوف کور و دریافت‌هایشان، نگاهی بر گوشه‌ای از آن نوشته‌های انبوه افکندم. عجب‌که در آن همه انبوهی مقالات و کتاب‌ها، از «تحلیل روان‌شناسانه و روانکاری و اثبات تئوری فروید» تا «احساسات ناشی از روان‌پریشی و سرکوب شهوانی و زن‌ستیزی» تا «پردازش اساطیری» و از «مبارزه‌جویی سیاسی و چالش‌گری نسبت به دولت و حکومت» تا «بی‌دردی و منزلت‌جویی و رفاه‌طلبی روشنفکرانه» و ده‌ها اظهار نظر و تفسیر ناکجا آبادی دیگر به وفور دیده می‌شد. دریافت‌ها و برداشت‌هایی که یک‌سره، به بی‌راهه رفته و بوف کور را به هیچ‌وجه درنیافته و به‌رغم قلم‌فرسایی‌های نظریه‌پردازانه و کاشفانه، به‌کلی از بیان واقعیت و امانده بودند. فی‌المثل به مقاله‌ای از آل‌احمد (و درواقع، آشنای صادق هدایت) برخوردیم که با اطمینان می‌نویسد: «بوف کور شرح حال خود اوست» (یعنی صادق هدایت). ترجمه حالات

نویسنده است؛ یک اتوبیوگرافی^۵ روحی است... هدایت که در تنش، یک حالت شهوت‌انگیز ناامید دارد و در روی زمین برای همیشه از عشق محروم مانده است. ناچار به تمام آن‌هایی که... دنبال شهوت می‌روند و از این رو خوشبختند، کینه می‌ورزد... کلید گشاینده ابهام‌های بوف کور را در همین مسأله باید جست...»^۶

یک‌جا، منتقد ادبی دیگر در تأیید بوف کور، آن را «در ردیف مدرن‌ترین رمان‌های جهان قرار می‌دهد»^۷ و تأکید می‌ورزد که «بوف کور یک رمان روانی است...»^۸ یا در جایی دیگر علی‌شریعتی با کم‌ترین شناخت از واقعیت زندگی صادق هدایت - نویسنده پیشنازی که «یک وجود متفاوت با دیگران بود... و از ابتذال به‌حدی نفرت داشت که تحمل آن را نمی‌آورد»^۹ - به قضاوت می‌نشیند و به‌دور از حداقل معیارهای نقد ادبی، بوف کور را «انعکاسی از پریشانی فکری... و بحران‌های روحی خاص روشنفکران بورژوا و دردهای طبقات مرفه اشرافی»^{۱۰} می‌داند! منتقدی دیگر در جهت تبیین بوف کور و دیگر آثار هدایت، با برشمردن ویژگی‌های چهارده شخصیت «اسکیزوئید (Schizoid)، پارانوئید (Paranoid / بدبین)، اسکیزوتایپال (Schizotypal)، نارسسیستیک (Narcissistic) / خودشیفته)، بوردرلاین (Border line / مرزی)، هیستریونیک (نمایشگر / Histrionic)، آنتی‌سوشیال (Anti-social / ضد اجتماعی)، وابسته، پرهیزگرا، وسواسی جبری (Obsessive-compulsive)، افسرده (Depressive)، پرخاشگر منفعل (Passive-aggressive)، سادیستیک (Sadistic / آزارگر) و سادومازوخیستیک (Sadomasochistic / آزارخواه)»^{۱۱}، به زعم خود، تلاش می‌ورزد به «مرزگشایی آن ذهن پیش‌تاز»^{۱۲} بپردازد! شگفت‌آورتر این‌که نویسنده صاحب‌نام دیگری، در بیان دریافت خود از بوف کور، معتقد به «ناهم‌خوانی در ترکیب اجزای داستان»^{۱۳} است و درباره حضور دختر اثری و زن لکاته، به‌شدت به بیراهه می‌افتد و تحلیل می‌کند که گوینده داستان «سخت از رویه‌رو شدن با زنان هراس دارد، زیرا که حرمان جنسی، غروری کاذب در او به‌وجود آورده است چنان‌که فقط در برابر یک زن جرئت بروز خواش شهوانی را دارد و این زن کسی است، یا دختر عمه‌ای است که با او هم‌سال است و از کودکی با هم بزرگ شده‌اند و طبیعی است که سخت به او دل بسته شود. این خواستنی زورمند آتشین، که راوی، آن‌را به جادویی بودن لکاته نسبت می‌دهد، زهری نیست که لکاته در روح او، در هستی او ریخته باشد؛ [بلکه] حکمی است که طبیعت جسمانی‌اش برای او صادر

کرده است...»^{۴۱} و بنابراین بوف کور چیزی جز حدیث «مشکل جنسی... و انحراف های جنسی [که] از دیرباز در جامعه های انسانی به صورت های مختلف بروز کرده است و...»^{۴۲} نیست!

در نمونه دیگری از این شبه دریافت ها، حتی یکی از خویشان هدایت که دستی بر ادبیات و شعر و شاعری نیز دارد، به اصطلاح، به درو دیوار می گوید تا هدایت و بوف کور را در قالب زرار در نروال^{۴۳}، شاعر رمانتیک فرانسوی که «دچار اختلالات روانی بود و چندین بار از سال ۱۸۴۱ میلادی تا آخر عمر در کلینیک امراض روانی بستری شد»^{۴۴} قرار دهد! منتقدی نیز، با بی ربط گویی، بی آن که متوجه دو بیتی بودن زمان در بوف کور باشد، با اطمینان می نویسد: «بخش دوم بوف کور، به کلی از بخش اول آن جداس و چیزی جز یک نقل و بازگویی نمادین از یکی از اساطیر و افسانه های بودایی نیست...»^{۴۵}!

عجبا که نویسنده ای چپ گرا، بوف کور را به اوضاع سیاسی دوره رضاشاه ربط می دهد و به نادرست، با جمله پردازی و شعارپراکنی، تلاش دارد تا آن را تصویری از دیکتاتوری رضاشاه قلمداد کند «که برای تحکیم پایه لرزان فرمانروایی اش، با تفتیش عقاید به کاوش وجدان ها می پردازد!»^{۴۶} یا منتقدی که مدعی است «بوف کور داستان شکست یک روشنفکر در دستیابی به پاکی ها و وحشت او از غرقه شدن در روزمرگی ها و رجاله بازی هاست. راوی [بوف کور] در محیطی بیمارگون و خفقان زده می خواهد خود انگلی، خود خنرپنری را نابود کند تا خود هنرمند - همان نیلوفر که در مرداب زندگی مردم می روید، بی آن که به پلشتی ها آلوده شود - امکان زندگی بیابد، اما عوامل روحی و اجتماعی بسیاری در کارند تا خود هنرمند را به قتل برسانند و تداوم پیر مرد خنرپنری را امکان پذیر کنند...»^{۴۷}

نمونه دیگری از تفسیر نقد و تحلیل را در کتابی مشاهده می کنیم که مؤلف آن، صادق هدایت و بوف کور را در بستر تاریخ و تراژدی قرار می دهد و تأکید می ورزد که «نوستار بوف کور به گسست عظیم بین جهان و انسان به واسطه زبان اذعان دارد...»^{۴۸} و بنابراین «بوف کور به تاریکی می گریزد... و کورکورانه و در ماریجی از وهم و خیال، فاصله زمان حال تا گذشته را بی تاریخ طی می کند...»^{۴۹}. به واقع، بردامنه همه این اظهار نظرها و برداشت ها، همچنان که م. ف. فرزانه - همد و همنشین دیرین هدایت - تذکر می دهد «صاحب قلمانی که جامعه استادی پوشیدند... چگونگی آموزش از هدایت را فراموش کردند و... صورتک های عجیب و غریبی بر چهره روشن و بی آرایش او چسبانند.»^{۵۰} حال آن که، همچنان که خود هدایت در پاسخ به درخواستی برای کمک به

درک رموز بوف کور، آشکارا گفته بود «اغلب فکر می کنند که من این کتاب را در عالم افیونی نوشته ام، در صورتی که این کتاب را با حساب و کتاب ساخته ام و زهرش را چکه چکه روی کاغذ ریخته ام...»^{۵۱}

بر مزار صادق هدایت:

نمونه درک و نقد مبتنی بر فلسفه هنر

در بین این انبوهی نقدها و تفسیرها و برداشت ها و دریافت ها بر بوف کور، ناگهان با شکفتی به کتاب کم برگ اما پرمایه ای برخوردیم که پیش تر ندیده بودم. این کتاب ترجمه مقاله ای بود از «یوسف اسحاق پور» به زبان فرانسه که خیلی پیش از آن، منتشر شده^{۵۲} و به تازگی به همت باقر پرهام و به شایستگی به فارسی ترجمه شده بود^{۵۳}. مقاله مزبور که بیش از هر چیز نشان از دقت نظر و احاطه فراگیر نویسنده بر ادبیات مدرن فرانسه و اسلوب نقد فلسفی بود، از این که به درستی و با انسجام کلامی و عقلایی، موفق به درک و دریافتی، نه کامل اما منطقی، از بوف کور شده بود مرا به شدت شگفت زده کرد. او به دور از هرگونه تئوری بافی و با پرهیز از هرگونه قرائت انحراف آمیز متن بوف کور، بر پایه دانش فراگیر خود از هنر و فلسفه غرب و تاریخ تحول اجتماعی ایران، با شجاعت و شفافیت، یک سره با یک عبارت، مهر باطلی بر همه آن تفسیرها (و چه بسا یاه ها) درباره بوف کور می زند که «حرف صادق هدایت... بزرگ ترین نویسنده ایران نوین... را [نتوانسته یا] نخواستند ببینند [و بنابراین به بیراهه زده اند که]: از زندگی بیزار بود، وجودش اشکال داشت، دیوانه بود، انحراف داشت، بازمانده گروهی بود که دورانش به سر رسیده بود، خوب، که چه؟ هر اثری همین است؛ هر اثری بازتاب طنین غیرشخصی ترین عناصر زندگی آدمی در قالب فردی ترین و مخفی ترین آنهاست، منتهی



هدایت زنده به گور، فردی به معنای معمولی کلمه نبود...»^{۵۴} اسحاق پور با همین عبارت ساده، و در عین حال استوار و مستدل، تکلیف همه آن انبوه کتاب و مقاله را که ما در سطور پیشین به صورت بسیار کوتاه و مختصر با نمونه ای از آنها آشنا شدیم، مشخص کرد. اسحاق پور مانند اکثریت فرزندان هم سن و سال هم کیش خود در خانواده های یهودی در ایران، ضمن تحصیل در مدرسه اتحاد (مدرسه آلیانس کلیمیان)^{۵۵} تهران، با زبان فرانسه نیز آشنا شده بود. او که با این پشتوانه، برای انجام تحصیلات عالی به فرانسه آمده و به سرعت در زمینه فلسفه و هنر غرب صاحب نظر شده بود، گرچه سال ها در اروپا اقامت داشت و آثارش را به زبان فرانسه می نوشت اما همواره پیوند خود با ادبیات و هنر ایران را حفظ کرده بود. از این رو، از پیش از تفسیر و تحلیل متن پیشین و مدرن بوف کور، تمام و کمال می دانست که «تا آغاز قرن بیستم، ادبیات سنتی، جریان مسلط ادبی در ایران بود؛ شعری یک سره غنایی و عرفانی، و نثری همه سرشار از پند و اندرز ولی تهی از مایه های واقعی، که پیرایه بندی ها و لفاظی های میرزابنویس ها و شعرای درباری رمقش را گرفته بود. به قول شاهرخ مسکوب، آخرین ملک الشعراء ایران یعنی بهار، در زمانی می زیست که نخستین شاعر مدرن ایران کارش را آغاز کرده بود و این نخستین شاعر مدرن، یعنی نیما، مثل دیگران زیر تأثیر ادبیات غربی بود، چرا که دانستن یک زبان غربی - که آن روزها معمولاً زبان فرانسوی بود - اندک اندک می رفت تا از واجبات زندگی ادبی جدید باشد...»^{۵۶}

اسحاق پور بر مبنای این شناخت فراگیر، پس از مروری آگاهانه بر زندگی شخصی و ادبی هدایت و نقد و بررسی آثار متقدم او، پیش از پرداختن به بوف کور، دریافت که «هدایت در برابر لفظ قلم، به زبان کوچه و بازار روی آورد... به زبان مردمی که هنوز به تجدد دست نیافته بودند... و با شیفتگی راستینی، آکنده از بیزاری، برای نخستین و آخرین بار، به این عالمی که هنوز بر سر پا بود و انسجامی در درون خودش داشت با نگاهی تازه نگریست، آن چه را که گرفتگی بود گرفت و نجاتش داد...»

شاهکار او بوف کور... یگانه نوشته در ادبیات معاصر ایران است که می تواند با آثار کلاسیک زبان فارسی، و نیز با کتاب های بزرگ جهانی قرن ما [قرن بیستم] برابری کند. در همین اثر است که رابطه میان شرق و غرب... به صورت مشخصی متبلور می شود. اسحاق پور با شناخت درست و طرح این «رابطه میان شرق و غرب»، مرا متوجه اندک نزدیکی دریافت او با دریافت اخیر آجدانی در رمزگشایی از متن بوف کور در «هدایت، بوف کور و ناسیونالیسم» ساخت که مفهوم دو بیتی ساختار زمانی بوف کور را در بستر یک

«گسست رابطه‌ای بین ایران پیش» و «ایران پس از حمله اعراب» مطرح می‌کند و به این وسیله گره‌گشای فهم بوف کور می‌شود.

افزون بر این، اسحاق پور نیز با دریافت دریافته بود که «هدایت به سنت فضلا معتقد نبود، اما با خلق و خلق‌گرایی هم میانه‌ای نداشت. [مگر نه این که هدایت] در زبان، در حکایات و خرافات خلق می‌نگریست و می‌دید که در آنها هنوز چیزی هست و ضربان دارد و [بنابر این] کوشید تا از همان چیز موجود مایه‌ای بسازد برای بیان چند آرزوی معدود سیاسی‌اش... و به ویژه برای دست‌انداختن مردم، خرافات، قدرت سیاسی و نهادهای [به اصطلاح] فرهنگی...»^{۳۰}.

به این ترتیب اسحاق پور متوجه شده بود که در بوف کور، «زیباترین لحظه‌های این دست‌انداختن را در برخوردهای دو عالم با یکدیگر می‌بینیم که در آنها، هم چیزی از آن دنیای متفاوت گذشته داریم و هم نگاه نویسنده مدرنی که به آن، به صورت شی می‌نگرد.»^{۳۱} اسحاق پور به درستی دو بخش کتاب بوف کور را یک «رابطه آینه به آینه»^{۳۲} دیده بود که آلودانی برای نخستین بار، این رابطه را در ایران پیش و پس از حمله اعراب، در دو مقطع زمانی با دو جامعه به شدت متفاوت، می‌بیند. دو بخشی که «از هم متمایزند و هر کدام شان، با لحن خاص خودش؛ کلی است مجزا از دیگری که منطق خودش را دارد و شیوه زندگی و آهنگ خودش را.»^{۳۳} اسحاق پور نیز تشخیص می‌دهد که «میان این دو بخش رابطه علت و معلولی وجود ندارد، رابطه آنها مثل رابطه دو آینه است که نه صاف اند نه موازی، اما هر تصویری در یکی از آنها، هم سرچشمه تصویری است که در دیگری است هم بازتابی از آن، در عین حال ناآشنا»^{۳۴}.

در نهایت، با تکیه بر آن چه از دریافت هنری، ادبی و فلسفی اسحاق پور از بوف کور و استدلالات مبتنی بر این مایه شناختن از هنر زمان نویسی مدرن در غرب بر من عیان شد، گره‌گشایی او بود از علت ناامیدی مسلط بر داستان بوف کور (که سرانجام خالق آن، هدایت را نیز رقم زد)، یعنی قطع امید کردن از سامان یافتن ایران زمین پس از حمله اعراب (در بوف کور)، و در نتیجه، در ذهن صادق هدایت. زیرا «خودکشی وقتی است که هیچ راهی برای اشتراک معنوی با هم‌نوعان در کار نیست»^{۳۵} و هم چنان که اسحاق پور از هدایت و از «مضمون بوف کور» فهمیده بود، هیچ «پاسخ قطعی وجود ندارد»^{۳۶}، «پس سقیفه آزادی‌اش، به طور قطع، به گِل ناتوانی، به ساحل نامرادی نشسته بود.»^{۳۷}

به بیان ساده‌تر، «تلخ‌کامی بوف کور... از جایی است که دیگر بازگشتی ندارد...»^{۳۸}. این بیان، به واقع، کم و بیش، یک غرابت مفهومی به دریافت

کامل و فراگیری دارد که توسط آلودانی، همچون شاه‌کلید به گشایش قفل بوف کور و رمزگشایی از آن پرداخته است: آن جا که در پایان بوف کور «گلدان راغه، یادگار شهری، در هیأت کوزه‌ای، بسته در دستمالی چرکین زیر بغل پیرمرد خنزرنیزی است و راوی امیدی به پس گرفتن آن ندارد.»^{۳۹} بدین ترتیب «در تحولی سمبولیک... انسان ایرانی (راوی)، به انسان عربی، پیرمرد خنزرنیزی تبدیل می‌شود و استحاله یک مدنیت و فرهنگ کهن سال (فرهنگ ایرانی) به رسوم و آیین بیگانه (عربی)... [یعنی] همان چیزی که مایه یأس ویرانگر هدایت بود...»^{۴۰}

به هر روی، من پس از مطالعه مقاله روشننگر و ارزشمند اسحاق پور، بر آن شدم که در فرصتی مناسب، با نسخه‌ای از کتاب دکتر آلودانی به ملاقات اسحاق پور در پاریس بروم و ضمن بحث در باره آن، واکنش و برداشت تازه‌ای بر مبنای «فرمول آلودانی» را جویا شوم و بهره‌برگرم که شوربختانه - هم چنان که در آغاز این مطلب ذکر شد - کرونزدگی‌ام و بحران همه‌گیری کرونا و محدودیت‌های ناشی از آن، باعث تأخیری جبران‌ناپذیر شد در انجام آن دیدار و دست یافتن به آن امید... که ناگهان، در کمال ناباوری، بانگ برآمد که خواجه رفت...

یاد و جایگاه شایسته‌اش همواره گرامی باد.
هزار نقش برآرد زمانه و نبود
یکی چنان که در آیین تصور ماست
کسی ز چون و چرا دم همی نیارد زد
که نقش‌بند حوادث و رای چون و چراست

توضیحات:

۱. کتاب بوف کور در سال ۱۳۱۵ خورشیدی (۱۹۳۶ میلادی) برای چاپ با خط صادق هدایت بر روی برگه‌های مومی نوشته شد و برای نخستین بار در ۵۰ نسخه در شهر بمبئی هندوستان به چاپ رسید که بر جلد آن تاکید شده بود «فروش و طبع آن در ایران ممنوع است»؛ در این زمینه بنگرید به: «صادق هدایت در قتل‌گاه بوف کور، جهانگیر هدایت، دوماه‌نامه شوکران، تهران، شماره ۲۵، دی ۱۳۸۵، صفحات ۱۷-۱۶». البته این ممنوعیت، به واقع، ناشی از ممنوعیت از نوع سانسور غیرسیاسی بود که در گفت‌وگویی در کتاب «پدیدارشناسی سانسور: شناخت مؤلفه‌های سانسور در رسانه‌های همگانی، به کوشش شاهرخ صالح، نشر نگاه معاصر، تهران، ۱۳۹۶» به تفصیل شرح داده‌ام.
۲. هدایت، بوف کور و ناسیونالیسم، دکتر ماشاالله آلودانی، انتشارات فصل کتاب، لندن، چاپ یکم، ۱۳۸۵.
۳. در این بازشناسی حتی بخشی از نامه‌های خصوصی چاپ شده هدایت را نیز خواندم از جمله: «هشتاد و دو نامه صادق هدایت به حسن شهید نورایی، با مقدمه و توضیحات دکتر ناصر پاکدامن، نشر چشم انداز، پاریس، ۱۳۷۹».
۴. به مفهوم Comparative Biography.
۵. اتوبیوگرافی (Auto-biography) یا خودزندگی‌نامه، زندگی‌نامه خودنوشت، حدیث نفس. درباره انواع زندگی‌نامه بنگرید به: «در جست‌وجوی راستی: زندگی‌نامه و خاطرات

- یوسف شاهر، پژوهش و نگارش گوئل کهن، نیویورک، ۲۰۱۸، صفحات ۱۲-۱۱.
۶. جلال آل‌احمد: بوف کور، مجله علم و زندگی، تهران، شماره ۱۱، دی ماه ۱۳۳۰.
۷. دکتر سیروس شمیسا: داستان یک روح، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۷۹، صفحه ۸۷.
۸. همان، ص ۱۰۷.
۹. دکتر پرویز نائل خانلری: یاران کهن، ماه‌نامه روزگارنو، پاریس، سال ۱۴، شماره ۹ (مسلک ۱۶۵)، آبان ۱۳۷۴، ص ۸۸.
۱۰. علی شریعتی: مجموعه آثار، جلد ۳۳ و ص ۸۸۵.
۱۱. بهنام اوحدی: رمزگشایی آن ذهن پیش‌تاز، دوماه‌نامه شوکران، یادشده، صفحات ۲۰-۱۸.
۱۲. همان.
۱۳. محمود کیانوش: زن و عشق در دنیای صادق هدایت و نقدی تحلیلی و تطبیقی بر بوف کور، شرکت کتاب، لس‌آنجلس، ۲۰۰۳، ص ۷۰.
۱۴. همان. ۱۵. همان، صفحات ۶۱-۳۶.
۱۶. Gerard de Nerval (۱۸۰۸-۵۵).
۱۷. بیژن جلالی: صادق هدایت و همتای فرانسوی او ژرار دو نردال، به نقل از یاد صادق هدایت، نشر ثالث، تهران، ۱۳۸۰، صفحات ۶۵-۵۵۹.
۱۸. Bashiri (۱۹۷۴)، Hedayat's Ivory Tower, Menneapolis: Manor House.
۱۹. الف. الف امید: مجله شیوه، تهران، اردیبهشت ۱۳۳۲ به نقل از صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، محمدعلی کاتوزیان، ترجمه فیروزه مهاجر، نشر طرح نو، تهران، ۱۳۷۲، صفحات ۸-۱۶۷.
۲۰. حسن میرعبدینی: صادق هدایت روزنی به راهی، به نقل از یاد صادق هدایت، یاد شده، ص ۸۱۰.
۲۱. بیژن جلالی: صادق هدایت: تاریخ و تراژدی، نشر نی، تهران، ۱۳۸۸، ص ۱۸۰.
۲۲. همان.
۲۳. آشنایی با صادق هدایت، قسمت اول: آن چه صادق هدایت به من گفت، م. ف. فرزانه، پاریس، ۱۹۸۸، ص ۱۶.
۲۴. صادق هدایت در تار عنکبوت، م. ف. فرزانه، انتشارات فروغ، کلن، ۱۹۸۸، ص ۱۸۲.
25. Le tombeau de Sadeh Hedayat, Youssef Ishaghpor, Editions Fourbis, Paris, 1991.
۲۶. بر مزار صادق هدایت، یوسف اسحاق پور، ترجمه باقر پرهام، انتشارات باغ آینه، تهران، ۱۳۷۳.
۲۷. همان، ص ۷.
۲۸. در زمینه تاریخچه و فعالیت مدارس آلیانس یهودیان «همراه با فرهنگ، زندگی‌نامه و خاطرات الیاس اسحاقیان، پژوهش و نگارش گوئل کهن، لس‌آنجلس، ۲۰۰۸» و نیز «از فرهنگ تا ایمان، پژوهش و نگارش گوئل کهن، لس‌آنجلس، ۲۰۲۱».
۲۹. همان، ص ۱۲.
۳۰. همان، ص ۱۶.
۳۱. همان.
۳۲. همان، ص ۷۴.
۳۳. همان، صفحات ۵-۷۴.
۳۴. همان، ص ۷۵.
۳۵. همان، ص ۵۵.
۳۶. همان، ص ۷۱.
۳۷. همان، ص ۵۷.
۳۸. همان، ص ۱۱۱.
۳۹. هدایت، بوف کور و ناسیونالیسم، دکتر ماشاالله آلودانی، چاپ سوم، انتشارات فروغ، کلن، ۲۰۱۹، ص ۱۱۱.
۴۰. همان.

نوروز، میراث گذشته و تکیه‌گاه آینده

فرستنده: اردشیر لطفعلیان



مقوله قرن‌ها است. آگاهی برگزیده و شعور به قدمت و هویت تاریخی و فرهنگی برای ما نباید وسیله انحرافی از واقعیت‌های امروز باشد. برعکس، وقوف بر این که ما در بخش بزرگی از تاریخ بشریت کسی بوده‌ایم و اهمیت داشته‌ایم می‌تواند برای ما یک تکیه‌گاه روحی و یک نقطه اعتماد و اتکاء ارزشمند باشد تا بکوشیم و در امروز و در آینده نیز باز بکوشیم. ما می‌توانیم در سرنوشت آینده بشریت، بار دیگر تأثیرگذار شویم، در ماجراهای شگفتی که در عرصه دانش و اندیشه در جریان است شرکت‌گزینهیم و به نقش انفعالی یک تماشاچی و مصرف‌کننده، بسنده نکنیم.

نوروز به ما می‌گوید که هر جا عزم خود را برای در پیش گرفتن مسیری تازه جزم کنیم مغتنم و فرخنده است. از هر جا که با گام‌های استوار در جهت هدفی نو، یا برای دستیابی به آنچه در گذشته می‌خواستیم و به کف نیاورده‌ایم به حرکت درآییم، نیکو و پسندیده است.

هر چند که ما در روزگاری از تاریخ بشر در فراز بوده‌ایم، راستی این است که، دیرگاهی‌ست جز در دوران‌هایی کوتاه و زودگذر، بیشتر روی در نشیب داشته‌ایم. دلایل و عوامل این سیر نزولی فراوان بوده‌اند. تمایل بسیاری از ما بیشتر به این بوده که نارسایی‌ها و کوتاهی‌های خود را به گردن دیگران بیندازیم و خودخواهی‌ها، ناسازگاری‌ها، تفرقه‌جویی‌ها و حتی خیانت‌ورزی‌های خودی را کوچک جلوه دهیم. این سخن زیبایی دانای یمگان، ناصر خسرو قبادیانی را در شعر کهنه ناشدنی عقاب به یاد آوریم. همان عقابی که بعد از اصاب تیری بر بالش از اوج افلاک به حضيض خاک می‌افتد. عقاب تیز پر هنگامی که نیک ننگ می‌کند آنچه را که موجب فرو افتادنش شده است به روشنی می‌بیند:

چون نیک ننگ کرد پر خویش در او دید

گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست
تنها از این راه است که می‌توانیم به دلایل ناکامی‌ها و شکست‌ها و عقب‌ماندگی‌های خود پی ببریم و به چاره‌جویی برخیزیم.

دیگر این که هر چند که در این روزگار و در این هنگام که تازی‌زنگان دستار بند با یورش فریبکارانه خود در پشت وعده‌های آزادی و عدالت بر کشورمان چیره شده و در هر سوی آن منجلابی از ستمگری و بیداد و فقر و واپس‌گرایی پدید آورده‌اند، نباید از ایران و ایرانی قطع امید کنیم. آن خاک هنوز توان‌های بزرگی در درون خود نهفته است و مردان و زنان هوشمند و

اما نوروز برای ما تنها یادآور گذشته نیست. زیبایی جاودان نوروز در آن است که با بهار و با فصل رویش و جوشش و تازه‌شدن همراه است. واژه نوروز در طنین آشنا و گوش‌نواز خود یادآور این واقعیت است که صرف‌نظر از آنچه که در گذشته‌ها رفته و بودنی‌هایی که بوده است، می‌توان هر نوروز را برای یک حرکت تازه و آغاز روز و روزگاری نو مبدأ قرار داد. نوروز به ما می‌گوید که هیچگاه برای به‌خوش آمدن و زندگی را بر بنیانی دیگر گذاشتن دیر نیست. نوروز در همان حال که برای ما شناسنامه‌ای از قدمت و اعتبار است، این پیام زیبا را هم در گوش ما می‌خواند که هیچگاه به سکون و یوسیدگی تسلیم نباید شد. به ما می‌گوید جویبار لحظه‌ها هیچگاه از جریان باز نمی‌ایستد. آنچه که در گذشته کرده‌ایم و هر شأن و منزلتی که در روزگاران پیشین داشته‌ایم برای امروز ما کافی نیست. امروز توش و توان و مایه و دانایی و دانشی به فراخور خود می‌خواهد. نوروز در خود این معنا را نهفته دارد که بودن و به‌ویژه بودنی در حد یک قوم بزرگ و دیر سال، کوشش و تکاپویی بی‌پایان خواهد. نوروز فرصت بزرگی برای به‌خود اندیشیدن و تأمل در خطاها و اشتباهات گذشته نیز هست. ما در جهان تنها نیستیم و اقوام دیگری نیز در پهنه هستی تلاش و تکاپو دارند. اقوامی که بسیاری از آنها در روزگار قزو بزرگی ما چیزی نبوده‌اند، ولی در سایه کوشش و حرکت و تدبیر و خودیاری، بر ما پیشی گرفته‌اند و این پیشی نه بر معیار دهه‌ها، بلکه از

آمده نوروز هم از بامداد آمدنش فرخ و فرخنده باد

منوچهری دامغانی
از روزگار امان یافته‌ایم تا نوروز دیگری را جشن بگیریم. بیشتر دوست داشتیم که بامداد نوروز را در خانه و خاک خود دیده بر روشنای روز بگشاییم و این آرزوی هر ساله ما بوده است. با این همه، نوروز در هر کجای جهان که بر ما بگذرد، گرامی است. این رسم بزرگ و کهن از دوردست وجود قومی ما برخاسته و با هستی تاریخی ما گره خورده است. ما در گذار دیر پا و پر ماجرای خود بر پهنه روزگاران چه بسا که چراغ دل را چنانکه در کلام بلند خواجه شیراز آمده است با مدد از نسیم باد نوروزی فروزان نگاه داشته‌ایم.

نوروز برای ما منبع همیشگی الهام و نیرو است و روح ما با آن پیوندی پنهانی دارد. با برخورداری از همین پیوند، ما در مسیر پر پیچ و خم تاریخ، هر بار که افتاده‌ایم با تکیه بر نیروی نهفته روح خود دوباره به پا خاسته‌ایم و بدین‌سان مشعل هویت و قومیت ایرانی هرگز خاموش نشده است. بزرگداشت آیین دیر سال نوروز هر بار فرصتی است تا اندکی به ریشه و سابقه و کرده‌های خود بیندیشیم. نوروز برای ما از یک دنیا معنی سرشار است. این واژه خوش‌آهنگ، از چندین هزار سال فرهنگ و آداب مردمی خبر می‌دهد و از یک خط تداوم بی‌انقطاع در جریان سال‌ها و قرن‌ها حکایت می‌کند.

واقعیت این است که داشتن چنین پیشینه‌ای بر روی زمین خالی از اهمیت نیست. کسی که توانسته باشد چند سالی پی در پی در جایی استقرار داشته باشد و شغل و موقعیتی را برای خود نگاه دارد، در چشم مردم از ارج و اعتبار بیشتری نسبت آن که چنین پیشینه‌ای ندارد، برخوردار است و دیگران آسان‌تر به او اعتماد می‌کنند. به همین قیاس، مللی هم که برای خود تاریخ و تباری دارند و توانسته‌اند نام و هویت و ارزش‌های خود را از طوفان‌های روزگار بگذرانند و از نسلی به نسل دیگر انتقال دهند، در پیشگاه تاریخ بر جایگاه والاتری می‌نشینند. نوروز پیش از هر چیز نشانه‌ای از ثبات قدم و پایداری است. روایت‌گر پاسداری از یک فرهنگ و از یک رسم و راه زندگی است که خود نماینده کارنامه‌های بزرگ و ارجمند بر روی زمین است. پیشینه‌ای که در تاریخ تمدن انسانی دارای سهمی والا بوده و بسیاری از ظلمات جهل با فروغ پر توان آن از پیش پای بشریت برداشته شده است.

مصممی که با رهبری و برنامه درست می‌تواند از عهده سخت‌ترین چالش‌های این روزگار برآید، در آن کم نیستند. ایرانیان در هر جای جهان، فرد فرد، ارزش و توانایی خود را به ثبوت رسانده‌اند و حضور آنها در بالاترین سطوح دانش و فن‌آوری در چهار گوشه گیتی خود گواه صدق این مدعا است. آنچه در این میان افروخته بر راهکار درست، مورد نیاز ماست سیمانی از همدلی و هماهنگی و همبستگی است. برای یافتن سرمشق، لازم نیست به گذشته‌های دور برگردیم. اگر چشم خود را درست بگشاییم خواهیم دید که تاریخ صد و پنجاه ساله اخیر ما از نقطه‌های درخشان کشتش و کوشش برای حرکت به سوی بهبود، به سوی آزادی و آبادی و استقلال راستین تهی نبوده است. باید با ژرف نگری و واقع بینی سبب ناکامیاب ماندن آن حرکت‌ها را دریابیم و از تکرار آنها احتراز جوییم. باله‌ام از کار بزرگانی که پیشگام آن حرکت‌ها بوده‌اند، با بهره‌گیری از امکانات و توانمندی‌های امروز خویش و با آگاهی از خواست‌ها و نیازهای

روزگار خود می‌توانیم به راه تازه‌ای برای برون رفت از دور باطل عقب‌ماندگی و فقر و اختناق و وابستگی گام نهیم. آنچه که ما را به پویه استوار در چنین راهی توانا می‌کند، تکیه بر زانوان خویش و پایان دادن به امید دیگران نشستن است. امروز که به ویژه طشت رسوایی اندیشه‌ها و آموزه‌های سرخ و سیاه وارداتی از بام افتاده، فرصت بزرگی برای تأمل و خویشتن‌نگری و سپس حرکت در جهت آزاد ساختن ایران از زنجیر سنگینی است که استبداد دینی بر دست و پای آن نهاده و حرکت دادن میهن‌مان به سوی دموکراسی و حکومت قانون و پیشرفت و سرفرازی است. کسانی که در تاریخ قدیم و جدید ما اعتبار و حیثیتی اندوخته‌اند، در پیش گرفتن همین راه را به ما سفارش کرده‌اند و کوشیده‌اند در ما شوق افتادن در چنان راهی را دامن زنند. چنین است که پس از فرونشستن غوغاها در تاریخ صد و پنجاه سال اخیر تنها چهره‌هایی چون امیرکبیر، پیرنیاها، مصدق، فروغی و دهخدا کشتش و اصالت خود را نگه

داشته‌اند. هم اینانند که می‌توانند برای ما سرمشق و مایه الهام باشند. اگر به دلایلی که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست، نتوانستند ما را به مقصدی که می‌خواستند برسانند، نشان دادند که راه درست را تشخیص داده بودند. ما با زخم‌های عمیقی که از شرق و غرب و تاتار و تازی خورده‌ایم، برای رسیدن به کاروان تندرو دانش و فن‌آوری و دستیابی به آزادی و بهروزی راه دیگری جز این نمی‌توانیم پیش گیریم. بگذارید این نوروز را آغاز دیگری برای خود به شما آوریم و با مدد از روح پهنور ایران عزم خویش را برای رها کردن میهن‌مان از زنجیر گرانی که دین فروشان دغلکار بر دست و پایش نهاده‌اند و رساندن آن به آزادی و آبادی و سربلندی جزم کنیم. **سال نو را با نگاهی نو به دنیا بنگریم**
از تژندی‌های دی با گام چابک بگذریم
رفته‌ها رفته است در یابیم عمر مانده را
خانه دل جز به مهر و شوق و کوشش نسپریم
نوروزتان پیروز و روزگارتان به کام باد

سایه و سیاوش

تورج عاطف

برخی شاعرانه به دنیا می‌آیند تا شاعر شوند. یکی از آنها سیاوش کسرایی است. متولد ۵ اسفند ۱۳۰۵ که شاید خیلی‌ها ندانند که عنوان **جهان پهلوان** را نخستین بار به بزرگمرد ایران زمین، غلامرضا تختی ایشان دادند. این نقل قول از سوی صدرالدین الهی است مردی که از بزرگان روزنامه‌نگاری مدرن در ایران و کیهان ورزشی بودند، که اخیراً از دست‌شان دادیم.

سیاوش کسرایی از آرش گونه زیستن چنین سرود:

گفته بودم زندگی زیباست.
گفته و ناگفته، ای بس نکته‌ها کاینجاست.
آسمان باز؛ آفتاب زر
باغ‌های گل؛ دشت‌های بی‌در و پی‌کر
سر برون آوردن گل از درون برف؛
تاب نرم رقص ماهی در بلور آب؛
بوی عطر خاک باران خورده در کهسار؛
خواب گندم زارها در چشمه‌ی مهتاب؛
آمدن، رفتن، دویدن؛
عشق ورزیدن؛
در غم انسان نشستن؛

پا به پای شادمانی‌های مردم پای کوبیدن؛ ..

اما سیاوش کسرایی نازنین، رفیق دیگری داشت که او هم شاعرانه متولد شده بود و امید داشتیم که سایه‌اش همچنان مستدام بر اریکه ادبیات این دیار باشد، هرچند که از این اقلیم و خانه و بی‌گمان ارغوانش دور بود. او در ۶ اسفند ماه ۱۳۰۶ متولد شده و امیر هوشنگ ابتهاج بود. مردی که «سایه» را برگزید اما بی‌گمان خورشیدی بود، یا همان آفتابی که سراغ ارغوانش را از او می‌گرفت:

آفتابا چه خبر؟
این همه راه آمده‌ای
که به این خاک غریبی برسی؟
ارغوانم را دیدی سر راه؟
مثل من پیر شده‌ست؟
چه به او گفتی؟ او با تو چه گفت؟
نه، چرا می‌پرسم
ارغوان خاموش است
دیرگاهی ست که او خاموش است. ..
امروز بیست و هفت سال است که کسرایی عزیز، حکایت سیاوش شاه‌نامه را تکرار کرده و در آن سوی، دور از وطن خفته است اما نجواش همچنان با ما است. حتی در این زمانه سخت:
آری آری زندگی زیباست.
زندگی آتشکهی دیرینده پابرجاست.

گر بیفروزش،

رقص شعله‌اش در هر کران پیداست.

ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست

سیاوش کسرایی حق داشت که از امید می‌گفت و ابتهاج عزیز هم چه نیک رفیقش را همراهی می‌کرد:
نقش ما گو ننگارنده به دیبایچه عقل
هر کجا نامه عشق است نشان من و تو ست
سایه ز آتشکده ماست فروغ مه و مهر
و ه از این آتش روشن که به جان من و تو ست

به روزگار کهن بر می‌گردم و قصه عمو نوروزی که کسرایی گفت:

«زندگانی شعله می‌خواهد»

صداسر داد عمو نوروز،

شعله‌ها را هیمنه باید روشنی افروز

...

این شعله چیست؟ ابتهاج پاسخ رفیقش را می‌دهد:

ای عشق همه بهانه از تو ست

من خاموشم این ترانه از تو ست

...

ای آتش جان پاکبازان

در خرمن من زبانه از تو ست

عشق پاسخی است برای معمای چگونه آتش‌گونه زیستن.

یاد کسرایی نازنین و سایه جان ما، مانا!



دو توضیح درباره پیشینه چهارشنبه‌سوری

۱. چنگیز کله‌پور

۲. شاهین سپنتا

توضیح اول

چهارشنبه‌سوری را بازمانده‌ی گذر سیاوش از آتش دانسته‌اند. در تاریخ بخارا (۱۱۰۰ سال پیش) آمده است که: «چون امیر سدید منصور بن نوح به ملک نشست، هنوز سال تمام نشده بود که در شب سوری چنانکه عادت قدیم است آتشی عظیم افروختند. این جشن، نویدبخش آمدن بهار است.

آتش ناسو و قبله‌ی ایرانیان بوده است. ایرانیان پریدن از روی آتش را ناپسند دانسته و دور آتش پایکوبی می‌کردند و سه یا هفت بار در برابر هر توده‌ی آتش خم می‌شدند و آئین نیایش به جای می‌آوردند. شمارگله‌های آتش می‌بایستی به شمار مقدس هفت امشاسپند و یا به شمار سه، که نماینده‌ی گفتار، کردار و اندیشه‌ی نیک؛ و یا به شمار یک، که نمودار وحدت اهوراست؛ باشد.

ایرانیان باستان در ده‌روز پایان سال برای برگشتن فروهر (روان) نیاکان خویش، نیایش می‌کردند و آتش می‌افروختند. پس از ساسانیان این آئین آتش افروزی، به شب آخرین چهارشنبه سال می‌افتاد. گاه‌شمار ایرانیان روزهای هفته نداشته و بر اساس سی روز بوده که هر روز نامی از امشاسپندان داشته است. از این رو شب و آدینه نداشته‌اند؛ اعراب چهارشنبه یا «یوم الارباع» را روزی شوم می‌دانستند. این روز را روز تنگی یا ضنک نیز گفته‌اند چنانکه منوچهری گفته است:

«چهارشنبه که روز بلاست، باده خور»

آخرین و ارزشمندترین روز سال، یعنی آخرین روز پنجه یا اندرگاه؛ شب و روز «هَمْسَپْتَمَدِم» یا

آفرینش انسان بوده که با شادمانی و افروختن آتش فراوان برگزار می‌شد؛ که پس از ساسانیان به شب چهارشنبه‌ی پایان سال افتاد.

«سور» در اوستا به ریخت «سوئیریا» و به معنای «صبحگاهی، روزانه» و نیز به معنای هنگامه و جشن روزهای عید و نیز به معنای، «مهمانی باشد و غیر آن»؛ آمده است.

واژه‌ی «سوری» ایرانی بوده و پهلوی آن سوریک و صفت است. افزون بر فارسی، این واژه هنوز در زبان‌های ایرانی تاتی، تالشی، بلوچی، لری، کله‌پوری (کردی) و... به معنای رنگ سرخ و جشن و سرور و عروسی باقی مانده است. از این روی عنصر اصلی این آئین افروختن آتش سرخ و جشن است. اعراب برای زدودن شومی این شب، پرندگانی زنده را نفت‌آلود می‌کردند و آن را به پرواز در می‌آوردند.

گمان می‌رود ماهیت آئین ایرانی چهارشنبه‌سوری، جشن پایکوبی و پذیرائی از فرورها (روان‌ها) بوده؛ در حالی که آئین عرب‌ها نوعی مراسم جادو مانند برای زدودن شومی بوده است.

ایرانیان باستان، در آخرین روز سال بر روی بام خانه‌ها و یا در کوچه‌ها، آتشی می‌افروختند. این آتش، مقدس بوده است. موبدی بازمانده‌ی این آتش‌ها را گردآوری می‌کرده و به آتشکده محل می‌برده است. این موبد در روند گردآوری آتش‌ها چهره‌اش سیاه می‌شده است؛ به همین دلیل «عمونوروز یا پدرپیروز» چهره‌ی سیاه، و جامه‌ی سرخی بر تن دارد. برخی از آئین‌های چهارشنبه‌سوری، فال‌کوزه،

فال‌گوش، قاشق‌زنی، گره‌گشایی، کجاوه‌بازی، شال‌اندازی، آشن‌دزی، کوزه‌شکستن، شیرسنگی، حلواپزی و... در میان ایرانیان رایج بوده است که امروزه ریخت‌های دگرگون شده و معدودی از آنها به جای مانده است.

چهارشنبه‌سوری فرخنده باد!

بن‌مایه‌ها:

- لغت‌نامه دهخدا
- جهان‌فروری (بخشی از فرهنگ ایران کهن)، دکتر بهرام فره‌وشی
- واژه‌نامه‌ی توضیحی آیین زرتشت (دانشنامه‌ی مزدیسنا)، دکتر جهانگیر اوشیدری
- برهان قاطع، برهان
- صحاح‌الفرس، نخجوانی

توضیح دوم

چهارشنبه‌سوری، پیوندی با داستان سیاوش در شاهنامه ندارد.

چند سال است که در آستانه‌ی چهارشنبه‌سوری، شایعه‌ای در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شود که ریشه‌های کهن چهارشنبه‌سوری را به داستان سیاوش در شاهنامه‌ی فردوسی پیوند می‌زند. در حالی که پیوندی بین این دو به دلایلی که در ادامه یادآور خواهم شد وجود ندارد.

نخست خلاصه‌ی متن شایعه را بخوانید:

«سیاوش یکی از مظلوم‌ترین چهره‌های شاهنامه است که وقتی زن پدرش سودابه، به او دل بست هرگز

است که در ترکیباتی همچون «گل سوری» به معنی گل سرخ یا «شب سوری» به معنی شب سرخ و آتشین به کار می رود.

پس منظور از چهارشنبه سوری نیز چهارشنبه‌ی سرخ یا آتشین است که در برخی شهرها گول چارشمبه (اردبیل)، گوله گوله چارشمبه (گیلان)، و یا چارشمبه سُرخ (اصفهان) نیز گویند که همگی تأکیدی بر این دیدگاه است.

این تعبیر «سرخ/ سوری» در شب چهارشنبه را در زبان زنده نیایش گونه‌ی «زردی من از تو، سرخی تو از من» که در چهارشنبه سوری هنگام گذر از آتش خوانده می شود، می توان یافت.

تنها شباهت آیین های امروزی چهارشنبه سوری با داستان سیاوش، «گذر آتش» است که آن هم به جایگاه مقدس آتش در فرهنگ ایران و باور کهن پاکی آتش، پاک کنندگی و نسوزاندن پاکان در آزمون گذر از آن، باز می گردد.

دوستان درباره منابع تاریخی که از جشن چهارشنبه سوری نام برده شده، پرسیدند. در این جا از برخی منابع تاریخی نام می برم:

۱. تاریخ بخارا (۳۵۰ ق) نوشته ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی: شب سوری.
۲. احیاء الملوك (تاریخ سیستان) (۱۰۲۷ ق) ملک شاه حسین سیستانی (از امیران سیستان و معاصر صفویه): چهارشنبه سوری.
۳. مجمل رشوند (تاریخ رودبار و الموت) (۱۲۷۴ ق) نوشته محمد علی خان رشوند، دوره ناصرالدین شاه: چهارشنبه سوری.
۴. خاطرات عین السلطنه در دوران احمد شاه قاجار: چهارشنبه سوری.

برای پشتیبانی از

«میراث ایران»

همین حالا

برای اشتراک آن

دست به کار شوید!

973 471 4283

محاصره قلعه برخاسته با لشکر انبوه برزره آیند . ملك الملوك به میان آن لشکر رفته ، میرزا را به لشکر خود برد . قضا را آن شب ، چهارشنبه سوری بود و از طرفین جوانان مصلح رفت و آمد داشتند و شب به نصف رسید . جمعی عرض کردند که امشب در نحوست از صبح چهارشنبه مذموم تراست ، اولی آنست که به دولتخانه راشک معاودت واقع شود و جشن چهارشنبه سوری بگذرد و میرزا نیز در باغ و منزل شما که در جارونك است بالشکر

۱ - در اصل : برخاسته .

احیاء الملوك

۲۵۰

و تبع خود بروز آورد و آن روز را به شب آورده ، روز پنجشنبه این مصالحه استحکام یابد . از طرفین به این رضا داده ، ملك الملوك از قریه زنگاب توجه به جانب دولتخانه فرمود و روز چهارشنبه ترتیب جشنی داد که یاد از بزم کیخسرو و مجلس پرویز میداد . زهره که خنیاگر افلاك است در پس پرده مغنیان آن مجلس روی به آب انفعال پوشیده به سرود مطربان و نغمه مغنیان و برآواز شاهنامه خوانان و قصه خوانان آن جمع که پس از چندین رزم یافته بود انجام یافت^۱ و صبح پنجشنبه ملك با لشکر مظفر و منصور رو به جارونك

تصویری از احیاء الملوك نیز به پیوست است.

برپا کرده و کام روایی می کند:

سه روز اندر آن سور می درکشید در داستان سیاوش در شاهنامه، به این مساله که این جشن چه روزی در هفته بوده اشاره نشده است و هیچ ارتباط معنی داری نیز بین «سور سیاوش» و آیین های پیشواز نوروز نیست.

دو:

ریشه های تاریخی چهارشنبه سوری به جشن کهن آخرین گاهان بار سال، یا جشن «همس پت میدیم گاه»، یا «گاهان بار پنجه» بازمی گردد که در پنج روز پایانی سال برگزار می شده است و آخرین روز آن، با آتش افروختن بر بام خانه همراه بوده است.

پس از اسلام و به گواهی کتاب «تاریخ بخارا» نوشته ی «ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی» در قرن چهارم، از این جشن با نام «شب سوری» نام برده شده است.

سه:

در زبان فارسی «سور» به معنی «جشن» است که برای نمونه در ترکیباتی همچون «سیرسور»، «خته سوران» و «سورچران» می توان یافت. اما واژه ی «سوری» به معنی «سرخ آتشین»

به مکر نامادری گرفتار نشد. تا این که این جسارت به گوش پدرش کیکاوس رسید و شدیداً مورد خشم او گردید. سیاوش از پدر خواست تا برای اثبات پاکی وی گناهی اش، از هفت تونل آتش گذر کند و اگر سالم بیرون آمد، آن را دلیل بی گناهی اش بداند. این آزمون آتش در آخرین سه شنبه (بهرام شید) سال انجامید و او سرفرازانه بیرون آمد. به دستور پدر قرار شد که فردایش یعنی چهارشنبه (بهرام شید) در وسط میدان اصلی شهر، سوری به کل مردم بدهد که شد چهارشنبه سوری و این روز، جشن ملی شناخته شد. درباره ی پیوند نداشتن داستان سیاوش با چهارشنبه سوری، چند نکته را یادآوری می کنم:

یک:

در داستان سیاوش از «سور سیاوش» پس از آزمون گذر آتش و «سوک سیاوش» پس از کشته شدن به کینه ی گرسبوز، یاد شده است، اما منظور از «سور» در داستان سیاوش، به هیچ روی، چهارشنبه سوری نیست.

در این داستان، پس از آن که سیاوش در اثبات بی گناهی خود از آزمون «گذر آتش» سربلند بیرون می آید، کیکاوس از این رویداد شادمان می شود، رامشگران را فرا می خواند و سه شبانه روز، جشنی

کشفیات جدید باستان‌شناختی دربارهٔ باورهای دینی

کوروش کبیر چه می‌گویند؟

علیرضا منافزاده

هشتم بهمن برابر با ۲۸ ژانویه خبرگزاری ایرنا از پایان فصل دوازدهم کاوش‌های باستان‌شناختی در پارسیه تخت جمشید خبر داد. به گفته سرپرست این کاوش‌ها، باستان‌شناسان ایتالیایی و ایرانی در این فصل از کاوش‌ها شالودهٔ دو بُرج بزرگ ضلع شمال شرقی و شمال غربی دروازهٔ تاریخی پارسیه و نیز ایوان و راهرو شمالی آن را به طور کامل شناسایی و آشکار کردند. پیش از پرداختن به نتایج این کاوش‌ها مقدمه‌ای را ضروری می‌دانیم.

مطالعات شرقی یا شرق‌شناسی به عنوان یک رشته پژوهشی و دانشگاهی در پایان قرن هیجدهم میلادی در کشورهای اروپایی ظهور کرد. انگیزهٔ اروپاییان در ایجاد چنین رشته‌ای هرچه بود، شکی نیست که بسیاری از ملت‌های غیراروپایی آگاهی از گذشته‌های دور سرزمین خود را مدیون شرق‌شناسان اروپایی‌اند.

ظهور این رشته پژوهشی هم‌زمان بود با کاهش نفوذ دین در جامعه‌های انسانی و ظهور ناسیونالیسم به عنوان دین سکولار. برای توسعهٔ این دین جدید، ظهور دولت-ملت‌ها ضروری بود. دولت-ملت‌ها نخست در اروپا پدید آمدند. با گسترش تجارت جهانی و استعمار، جامعه‌های غیراروپایی نیز با این پدیده آشنا شدند. باری، ناسیونالیسم مانند هر دینی، می‌بایست در میان مردم احساس یگانگی و یکپارچگی ایجاد کند. در همهٔ کشورها سازندگان و پردازندگان این دین جدید معمولاً سرآمدان فرهنگی و سیاسی بودند که گاه حتی از یاری پیشوایان دین کهن، چنان‌که در جامعه‌های ارتدوکس، بهره‌مند می‌شدند.

عناصر سازندهٔ این دین جدید را در هر جامعه‌ای در درجهٔ نخست می‌بایست از دل فرهنگ، آداب و رسوم، فولکلور و گذشتهٔ به اصطلاح تاریخی آن بیرون کشند و اگر لازم می‌بود عناصری را جعل کنند. در چنین طرحی بود که در همهٔ کشورها از جمله ایران شروع به نوشتن تاریخ ملی کردند. این تاریخ می‌بایست تاریخی گندزدایی شده و پرافتخار باشد. چارچوب آن را روشنفکران عصر مشروطه از جمله حسن تقی‌زاده و حسن پیرنیا تعیین کردند. تقی‌زاده بود که در مجلهٔ کاهه تاریخ ملی ما را از هخامنشیان شروع کرد.

اما اطلاعاتی که منابع فارسی و عربی دربارهٔ آن خاندان به ویژه دوران پادشاهی کوروش در اختیار ما می‌گذاشتند بیشتر به یهودیان و رهایی آنان از بابل و

فرستادنشان به سرزمین‌های خود مربوط می‌شد و منبع همهٔ آن‌ها تورات بود. به همت باستان‌شناسان اروپایی و با کوشش‌های شرق‌شناسان و زبان‌شناسان اروپایی بود که ایرانیان رفته رفته اطلاعاتی دربارهٔ هخامنشیان به ویژه بنیانگذاران به دست آوردند.

چنین بود که بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی به یکی از عناصر سازندهٔ هویت ملی ایرانیان تبدیل شد. امروز کوروش برای بخشی از ایرانیان شخصیتی صرفاً تاریخی نیست. افسانه‌هایی پیرامون او به ویژه در ایران شکل گرفته که دیگر ربطی به تاریخ ندارد. زمانی رضاشاه و محمدرضاشاه خود را وارث او می‌دانستند و پس از انقلاب، در جمهوری اسلامی، احمدی‌نژاد و جناحی از حکومتگران خود را میراث‌خوار او معرفی کردند. در تاجیکستان نیز، امام‌علی رحمانوف، رئیس‌جمهور آن کشور، خود را وارث کوروش می‌داند.

با این حال، هنوز برای روایت بی‌شبهه یا نزدیک به یقین تاریخ این خاندان به ویژه کوروش اسناد و مدارک تاریخی کافی در دست نیست. جدا از افسانه‌هایی که دربارهٔ او ساخته‌اند، بسیاری از نظرپردازی‌های به ظاهر علمی نیز با کشفیات جدید بی‌اعتبار می‌شوند. برای مثال، تاکنون دربارهٔ اعتقادات دینی کوروش حدس‌های گوناگون زده‌اند.

ژاک دوشن گیمن، ایران‌شناس بلژیکی، حدس می‌زد که کوروش پرستندهٔ میترا بود. این خدا، خدای مُغان بود که بعدها وارد اوستا شد و سپس از طریق مغان یونانی ماب به آنتاتولی و از آنجا به جهان یونانی-رومی راه یافت. مُغان از بومیان شمال ایران بودند که بعدها جزو کنفدراسیون قبایل ماد شدند. استرابون و گزنفون نیز اشاره‌هایی به میتراپرستی کوروش کرده‌اند.

اما در هیچ منبعی تاکنون به مزدپرستی کوروش اشاره‌ای نشده است. هرچه در این باره تاکنون گفته‌اند همه از روی حدس و گمان بوده است. برعکس، نشانه‌های بسیاری وجود دارد که بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی مردوک، خدای بابل، را می‌پرستیده است. در استوانهٔ کوروش که در اواخر قرن نوزده میلادی در کاوش‌های معبد مردوک پیداشد، بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی پس از معرفی خود و نیاکانش و بازگویی روایتی از فتح بابل در ۵۳۹ پیش از میلاد، می‌گوید که همهٔ پیروزی‌هایش را و امدا ر یاری و خشنودی مردوک است. به گفتهٔ او، مردوک در جست و جوی پادشاهی شایسته برای فتح بابل و فرمانروایی

بر جهان بود و سرانجام او را یافت. سپس اعلام می‌کند که با فتح بابل صلح را به آنجا بازآورد و از همین رو، او و پسرش کمبوجیه مشمول رحمت مردوک‌اند.

سخن گفتن از مردوک با این لحن نشانهٔ اعتقاد کوروش به این خدای بابلی است. در منابع و آثار مربوط به کمبوجیه دوم، پسر کوروش، نیز رد و نشانی از اهورا مزدا دیده نمی‌شود. او نیز پادشاهی بابل را در دوران فرمانروایی پدرش از دست مردوک در معبد او دریافت می‌کند.

در واقع، اهورامزدا با داریوش اول، چهارمین شاهنشاه هخامنشی، ظاهر می‌شود. اوستا که خود را پرستندهٔ اهورامزدا اعلام می‌کند و با همان لحنی که کوروش از مردوک سخن گفته بود، از اهورا مزدا سخن می‌گوید. در سنگ‌نوشتهٔ او در نقش رستم، می‌بینیم که نخست اهورامزدا را می‌ستاید و سپس می‌گوید که فرمانروایی و شاهی را اهورامزدا به او بخشیده است. کوروش در هیچ‌جا سخنی از اهورامزدا نگفته و اشاره‌ای به این خدا نکرده است. اما اعتقاد او را به مردوک افزون بر آثاری که تاکنون کشف کرده‌اند، کاوش‌های باستان‌شناختی جدید نیز تأیید می‌کنند. آخرین نمونهٔ این کاوش‌ها، کاوش‌هایی است که به کشف دروازهٔ شهرپارسیه، پایتخت گمشدهٔ هخامنشیان، انجامیده است.

این کاوش‌ها در محلی که امروز زیر عنوان «تُل آجری» یا «دروازهٔ کوروش» از آن نام می‌برند از سال ۱۳۹۰ خورشیدی آغاز شده بود و دو سال پیش، بخش مهمی از آگاهی‌های به دست آمده را دو هیأت باستان‌شناس ایتالیایی و ایرانی که کاوشگران این سلسله کاوش‌ها هستند منتشر کردند. این دروازه در سه کیلومتری تخت جمشید قرار دارد.

تُل آجری یا دروازهٔ کوروش، درواقع، دروازهٔ شهر پارسیه، پایتخت گمشدهٔ هخامنشیان، است. به فرمان کوروش این دروازه را از روی دروازهٔ ایشدار بابل ساخته‌اند. همه نمادها، رنگ‌ها و موتیف‌های آن را از روی دروازهٔ ایشدار بابل گزیده کرده‌اند. کتیبه‌های میخی به زبان‌های بابلی و ایلامی و آجرهای لعاب‌دار برجسته با نقش‌های گاو و مار-اژدهای «موشخوش»، نماد خدای مردوک، از یافته‌های این رشته کاوش‌ها هستند.

علیرضا عسکری چاوردی، سرپرست هیأت ایرانی این کاوش‌ها، کشف «موشخوش»، این نماد اسطوره‌ای کهن بین‌النهرین را در شهر پارسیه از شگفت‌انگیزترین کشفیات باستان‌شناسی اخیر دوره هخامنشی در آسیا می‌داند.

با این کشفیات باستان‌شناختی است که می‌توان گفت کوروش مردوک، خدای بابل، را ستایش می‌کرده است.

پیرم خان؛ چه گوارایی دیگر



پیرم خان در سال ۱۲۴۷ خورشیدی برابر با ۱۸۶۸ (میلادی) در روستای بارسوم در نزدیکی شهر گنجه زاده شد. نخست و در آغاز جوانی به رزمندگان ارمنی پیوست و برای مقابله با ظلم ستمگران عثمانی به ارمنستان غربی اعزام شد. پس از مدت ها پیکار بی امان علیه عثمانی، به اتفاق چند تن از هم رزمانش به دست نیروهای مرزی روسیه تزاری دستگیر و پس از محاکمه به جزیره ساخالین روسیه تبعید شد. او به گونه ای شگفت انگیز از اردوگاه مرگبارش گریخت. نخست خود را به ژاپن رساند و پس از گذراندن راهی دراز به ایران آمد و دوباره به ارمنستان رفت و به دانشکده پیوست. در سال ۱۲۷۹ خورشیدی پیرم از طرف فرقه

دانشکده برای تشکیل حزب در گیلان مأموریت یافت. وی در دوره حضورش در گیلان در اداره راه سازی مشغول به کار شد و سپس در رشت کوره آجرپزی راه انداخت و به آجرپزی مشغول شد. پیرم خان در رویداد باغ مدیریه رشت نقش فعال داشت و فرماندهی ستون سوم حمله و محاصره دارالحکومه رشت در این رویداد را بر عهده داشت. گروهی از قفقازیان و ارمنیان به عنوان کارگر به رشت آمده و در آنجا مشغول به کار شدند. این کارگرا بعدها فوج مجاهدین فدایی ارمنی را شکل دادند که به سرکردگی پیرم خان در سال ۱۳۲۷ ه. ق همراه با سپهدار تنکابنی از رشت راهی تهران شدند. پیرم که همواره مراقب اوضاع بود، از طریق مارتینوف، معاون بانک روس، مطلع شد که اگران بلانوف، رئیس بانک، قصد دارد به دستور مقامات مرکزی در گیلان جنگ و خونریزی به راه اندازد. پیرم با گزارش ماجرا به کمیته گیلان بی وقفه در جهت مقابله با تحركات بلانوف به پا خاست. در همان اثنا در جنگ های کشتار ارمنی-تاتار ۱۹۰۵-۱۹۰۷، مادر پیرم به شهادت رسید. پیرم بلافاصله به گاندزاک و بورسوم رفت و پس از زیارت مزار مادرش در راه بازگشت مدتی در باکو توقف و در آنجا با تنی چند از مشروطه خواهان ایرانی ملاقات هایی کرد و سپس به گیلان بازگشت.

پیرم در بازگشت چهار قبضه اسلحه نیمه اتوماتیک ماوزر با خود به همراه آورد و در اختیار کمیته گیلان قرارداد. به درخواست کمیته یک روز پس از آن همسر پیرم، بانو اناهید، به باکو عزیمت کرد و شش قبضه تپانچه ماوزر دیگر با خود به رشت آورد. به این ترتیب با کمک پیرم و همسرش انبار اسلحه و مهمات گیلان تشکیل شد و توسعه یافت.

پیرم خان در رویداد استبداد صغیر به تبریز آمد و دوشادوش مجاهدان با سپاه محمدعلی شاه به نبرد پرداخت در گشایش تهران همراه

بود و پیروزی مشروطه خواهان را دید. سپس به ریاست نظمیه (شهربانی) گمارده شد. او کوشش های بسیاری در نبرد با مشروطه ستیزان انجام داد. هیچ کس در صدد نادیده گرفتن نقش پیرم در امور مهمی همچون تسخیر تهران، ایجاد امنیت در این شهر، سرکوب مخالفان مشروطه و سامان بخشی به نیروی انتظامی بر نیامده است.

با این حال وی متهم به امور زیر است:

- صدور حکم اعدام شیخ فضل الله نوری؛
- طراحی برنامه از بین بردن ضدانقلابیون؛
- طراحی برنامه فرار حیدر عمواغلی؛
- دست داشتن در واقعه پارک اتابک؛
- و خلع سلاح نیروهای ستارخان. رویهم رفته مقام و منصبی که نصیب پیرم شده بود نه مطلوب حزب بود و نه ناظر بر منافع آن، ولی چنان که روزنامه آرشالوس در شماره اول ژوئن ۱۹۱۲ خود می نویسد:

پیرم مجبور بود با شرایط موجود سازگاری نشان دهد، زیرا مسئله بنیادین نجات ایران را پیش رو داشت. گرچه عده بسیاری از این وضعیت صدمه می دیدند، ولی آنچه برای پیرم اهمیت داشت، این بود که در این کار شهرت و اعتبار انقلابی وی صدمه می دید، به خصوص در دوران اخیر که شرایط جدیدی بر مملکت حاکم شده بود. بر این امر همه واقف بودند، هم محیطی که او را پروراند بود و هم خود پیرم، ولی راه گریزی وجود نداشت، زیرا حتی یک نفر در عرصه حاضر نبود که هم عملکردش با خواسته های زمان همسو باشد و هم و لااقل جزئی از جان فشانی، جدیت، وقوف و پاک سیرتی پیرم را در خود داشته باشد.

نقش پیرم در حکم اعدام شیخ فضل الله نوری به دامنۀ اختیارات یک رئیس شهربانی محدود بود. جلسه دادگاه به عهده یک هیئت منصفه شش نفره به ریاست شیخ ابراهیم زنجانی بود

و هیچ یک از اعضای هیئت منصفه مسیحی نبودند. در جلسه محاکمه، چنان که مدیر نظام در خاطرات خود می نویسد، پیرم با تأخیر و بدون جلب توجه حاضران وارد دادگاه شده است. رفتار نیروهای انتظامی نسبت به شیخ دستگیر شده کاملاً محترمانه بوده است.

مهدی ملک زاده می نویسد:

مجاهدینی که شیخ را دستگیر نموده بودند ذره ای بی احترامی نسبت به وی نشان نداده و هیچ عملی که باعث شکنجه روحی یا بدنی وی شده باشد مرتکب نشده بودند و می توان گفت که رفتار نسبتاً محترمانه ای داشته اند.

در مراسم اعدام شیخ فضل الله نوری، پیرم حضور نداشت. بعدها، کسانی که در صدد برآمدن تا از شیخ قدیمی بسازند، بدون توجه به حکم و منطق تاریخ، سعی در پوشاندن صحنۀ اعدام وی در هاله ای از معجزات کردند و به دنبال یافتن سپر بلایی برآمدند و برای این منظور کسی مناسب تر از پیرم ارمنی نمی توانست باشد.

پیرم نگران حفظ پیروزی انقلاب ایران بود ولی، با موضع گیری های درست خود، هرگز دست به کاری نزد که خودسرانه یا خارج از مجوز مقامات



مزار پیرم خان
در کلیسای مریم مقدس تهران

دولتی و انقلابیون سطح بالا باشد و متهم ساختن وی به خودسری اتهامی غیرمنصفانه است.

مورگان شوستر می نویسد:

«از طرف وزرا، حکمی به پیرم خان رسید که بیست تن از ارتجاعیون را دستگیر نماید. ولی یک ساعت قبل از آنکه حکم مزبور به موقع اجرا گذاشته شود، سپهدار که رئیس الوزرا بود، تلفنی به پیرم خان دستور داد که حکم مزبور را موقوف بدارد.

پیرم گفت سپهداری شبیه حکم به استخلاص اشخاص مزبور خواهد نمود، در صورتی که امر او را مخالفت نموده و حکمش را امتثال نکنم چون سپهدار با بعضی از روحانیون روابط دوستانه دارد شاید مرا به این عنوان که کافر می باشم، بدنام و لکه دار نموده و به این وسیله خود را از نظر صنفی قهرمان و شخص اول قلم دهد. عقیده پیرم این بود که باید خود سپهدار را دستگیر نمود، ولی به ملاحظه اتهام در آن امر تردید داشت.»

برخی از نویسندگان نوشته اند که پیرم خان شخصاً شیخ را دستگیر کرده است.

مهدی انصاری در مورد جلسات دادگاه می نویسد:

«ضمن سؤالات پیرم از درپائین آهسته وارد شد و پنج شش قدم پشت سر آقا برای او صندلی گذاشتند، نشست، آقا ملتفت آمدن او نشد، یک مرتبه آقا از مستطین پرسید، پیرم کدامیک از شما هستید.»

(این سند مؤید دو مسئله است: یکی آنکه پیرم خان، شیخ را دستگیر نکرده بود، زیرا در آن صورت او را می شناخت و نیازی به پرسش نداشت. دوم آنکه پیرم عضو دادگاه نبود و برای او صندلی مجزا گذاشتند و در جایگاه اعضای دادگاه عالی انقلاب نشست.)

نسبیت دادن طراحی به اصطلاح فرار حیدرخان عمواغلی به پیرم:
در خاطرات صادق مستشار الدوله ذکر شده که دولت بر آن بوده که سه

انقلابی قفقازی - از جمله حیدرخان عمواغلی، از ایران اخراج شوند.

دولت، با مشاهده چنین وضعیتی، سعی کرد تا با کمک علمای نجف ستارخان و باقرخان را از صحنه دور کند ولی موفق نشد، گرچه علمای مذکور، طی تلگرافی که از نجف مخابره کردند، از این دو مجاهد دعوت به عمل آوردند که به جای ورود به تهران از راه قزوین رهسپار نجف شوند. ولی ستارخان این دعوت را نپذیرفت.

اوضاع همچنان متشنج بود و روز بروز دامنه تشنج افزوده می شد. در این شرایط، دولت با موافقت شخص ستارخان تصمیم گرفت در طول سه روز خلع سلاح عمومی را به مرحله اجرا درآورد (۲۶ ژوئن ۱۹۱۰).

طبیعی است که انجام این کار به پیرم، رئیس شهربانی تهران و مسئول حفظ امنیت پایتخت، سپرده شود: گرچه با این عمل، آنها (یعنی دولت) مشارکت خود را با واپس گرایان توطئه گر بر ملا می ساختند، ولی به هر حال پیرم در کار جلوگیری از آنها با پاره ای معذورات اخلاقی رویه رو بود. او از یک طرف به عنوان مسئول تأمین امنیت کشور موظف بود با تمهیداتی از بروز اغتشاشات جلوگیری کرده و نظم و امنیت شهر را برقرار سازد.

از طرف دیگر نیز به عنوان یک انقلابی و هم رزم سابق گردنکشان امروز، که دوش به دوش آنها علیه حکومت مطلقه مبارزه نموده و علیه شاه سابق جنگیده بود، برای وی بسیار مشکل بود که دست به اقدامات شدیدی علیه آنها بزند. از این رو سعی داشت قضیه را از راه مسالمت آمیز و دور از خشونت حل کند.

ولی سرکردگان یاغی که لبریز از حس انتقام جویی بودند از هرگونه سازش و اشتی خودداری می نمودند. آنها با اتکا به نیروی خود و شاید هم پشتیبانی حامیان شان نه تنها ضرب الاجل تسلیم سلاح و ترک پارک را ندیده گرفتند بلکه خود آغازگر منازعات شدند. آنها بر روی نیروهای انتظامی

مستقر در اطراف پارک، که دورادور مراقب اوضاع بودند، آتش گشودند و ماهیت اصلی خود را علنی ساختند. در مقابل چنین رفتار تحریک آمیزی، پیرم چه می توانست بکند جز این که با اقدامی نظامی حرکت سرکش آنها را که اکنون دیگر به یک شورش علنی تبدیل شده بود سرکوب نماید.

مهدی ملک زاده پیرم را چنین توصیف می کند:

مردی که بزرگ ترین چهره جنگ های قزوین، کرج، بادامک (شهریار)، تصرف تهران، جنگ علیه شاهسون های آذربایجان و جنگ علیه ارشدالدوله و سالارالدوله بود و اگر حمل به گزافه گویی نباشد، شجاع ترین شجاعان و قهرمان رزمندگان مشروطیت بود، که در دوره ای تاریخی زندگی کرد و در جنگی که با مقایسه با جنگ های قبلی اهمیت چندانی نداشت با یک گلوله از این

جهان رفت، هنگامی که پیروزی را در آغوش گرفته بود.

رزمندگانی که از سر عشق و سرگشتگی از این همه تهور و شهامت او را پدر می نامیدند. حتی مسلمانان نیز او را به لفظ ارمنی هایریک (پدر) می خواندند.

سرداری بزرگ که ستارخان ضمن تمجید از دلاوری های او درباره مجاهدت های او و رزمندگانش که آنان را «دغا» می نامیدند، گفته است:

اگر من ۲۰۰ نفر از این «دغا» های داشناکسوتیون می داشتم توپ ها را برداشته تا «پتر» (پتر کبیر) یکسره می رفتم.»

پیرم خان در یکی از نبردها در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۱ خورشیدی برابر با ۱۹ مه ۱۹۱۲ (میلادی) در نزدیکی قلعه شورجه در همدان کشته شد. آثار باقی مانده از وی هم اکنون در موزه کلیسای وانک در اصفهان قابل بازدید برای عموم است



Iran MS Society
انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

انجمن ام اس ایران
خدمت گزار بیماران ام اس

آگهی تأسیس مؤسسه انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

نظر به ماده ۸ آیین نامه ثبت مؤسسات غیر تجاری مؤسسه در تاریخ ۷۸/۱۲/۲۳ تحت شماره ۱۱۸۲۶ در این اداره به ثبت رسیده و خلاصه مفاد اساسنامه آن جهت اطلاع عمومی آگهی می شود:
نام مؤسسه: انجمن مولتیپل اسکلروز ایران موضوع مؤسسه: حمایت از بیماران ام اس، تهیه آمار بیماران، جمع آوری اطلاعات، اطلاع رسانی. تابعیت: ایرانی. مرکز اصلی مؤسسه: خ استاد مطهری، نبش میزای شیرازی پلاک ۲۱۳. اسامی مؤسسين آقایان جمشید لطفی، هژیر سیگاردی، علی کاظمینی، عبدالعلی وطن دوست، خانم فاطمه نیا، آقایان حسین کاظمینی و منوچهر اسدیپور اقبالی تاریخ تشکیل مؤسسه از تاریخ ثبت نام حدود: مدیر بامدیوان و اشخاصی که در مؤسسه حق امضا دارند: آقایان جمشید لطفی، رئیس هیئت مدیره؛ مجید قمی، نایب رئیس هیئت مدیره؛ و محسن آسایش؛ خانم فاطمه نیا و آقای جواد سعید تهرانی اعضای علی البدل هیئت مدیره می باشند. کلیه اسناد و اوراق بهادار و تعهدآور با دوامضا از پنج امضا اعضای اصلی هیئت مدیره همراه با مهر انجمن معتبر خواهد بود. دارایی مؤسسه: بیست میلیون ریال

پ-۱۷۱ اداره ثبت شرکت ها و مؤسسات غیر تجاری

خدمت به خانواده ها و بیماران ام اس افتخار ماست.

با عضویت در انجمن ام اس ایران از خدمات انجمن بهره مند گردید.

شماره ی تماس جهت عضویت: ۱۱۸۷ ۶۶۹۵
WWW.IRANMS.IR - info@iranms.ir

شماره حساب ها به نام انجمن ام اس ایران:

بانک شهر: ۱۴۱۴ بانک ملت: ۶۲۵۴۱۹۴۲۷۴
بانک صادرات: ۱۰۰۴۴۹۳۸۹۰۰۳



نام آوران... ای ایران... ای مرز پر گهر....

حسین توسلی (برگرفته از فیس بوک)

همگام با سی و هشتمین سال پرواز زنده‌یاد استاد دکتر حسین گل‌گلاب (۱۲۷۶ - ۱۳۶۳ تهران)، در بیست و دوم اسفند... موسیقی‌دان، نوازنده، استاد ممتاز دانشگاه تهران، شاعر، ادیب، نویسنده، مترجم، عکاس، گیاه‌شناس و هنرمند ایرانی... شاعر سروده‌ی... ای ایران... ای مرز پر گهر... استاد دکتر حسین گل‌گلاب به زبان‌های فرانسه، انگلیسی، روسی، عربی و لاتین تسلط داشت و در زمینه معادل‌یابی برای واژه‌های علمی از متخصصان فرهنگستان ایران بود. «ای ایران» و «آذربادگان» از سروده‌های مشهور اوست.

زندگی‌نامه

حسین گل‌گلاب در مرداد ۱۲۷۶ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. پدرش ابوتراب خان مشهور به مهدی مصورالملک از نقاشان و عکاسان مشهور دوره قاجاریه بود که در نقاشی روی سنگ مهارت داشت و گفته می‌شود نقاشی‌های روزنامه‌های دولتی شرف و شرافت از کارهای اوست.

از آنجا که مصورالملک با موسیقی‌دانان دوران خود دوستی داشت، فرزندش را با موسیقی آشنا کرد و به این ترتیب گل‌گلاب نواختن تار و سه‌تار را از آقا حسینقلی و درویش خان فراگرفت و پس از تأسیس مدرسه موسیقی وزیری، از اولین شاگردان آنجا شد و با همکاری کلنل کاظم وزیری و علینقی خان وزیری به کار موسیقی پرداخت و بعدها در آنجا نیز به تدریس پرداخت. او تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه علمیه نزد اساتید آن دوره، عبدالعظیم قریب، میرزا ابراهیم قمی مسعودی، غلام حسین رهنما و شمس‌العلماء قریب گرگانی گذراند. برای تکمیل تحصیلاتش در دوره متوسطه به دارالفنون رفت و از معلمین فرانسوی دارالفنون زبان فرانسه آموخت. او علاوه بر زبان انگلیسی و فرانسوی، مقدمات زبان روسی را نیز در کلاس اسکندر خان ماردیروسیان فراگرفت و پس از پایان تحصیلات در دارالفنون در سال ۱۲۹۵، از سال ۱۲۹۸ به تدریس علوم طبیعی در همان مدرسه پرداخت.

حسین گل‌گلاب از ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۷، دوازده جلد کتاب در رشته علوم طبیعی تألیف کرد. در همان زمان به ادامه تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۰۱ از مدرسه عالی حقوق در رشته قضایی و علوم سیاسی فارغ‌التحصیل شد. سپس در سال ۱۳۰۷ تصدی تحقیقات عملی گیاه‌شناسی در دانشکده پزشکی را به عهده گرفت و از ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳ در دبیرستان نظام و دانشکده پزشکی گیاه‌شناسی تدریس کرد. در سال ۱۳۱۴ طبق مقررات دانشگاه به دریافت درجه دکترا در رشته علوم نائل آمد و به تدریس فیزیولوژی گیاهی در دانشسرای عالی و گیاه‌شناسی در دانشکده پزشکی پرداخت و در سازمان نوین دانشکده به استادی کرسی بیولوژی گیاهی و ریاست آزمایشگاه مربوطه انتخاب شد.

در همان سال پس از اخذ دکترای علوم، به عضویت فرهنگستان ایران و سپس به مدیر کلی فرهنگستان مزبور انتخاب شد. در سال ۱۳۲۴ که ریاست دانشکده پزشکی به عهده پروفیسور اورلین فرانسوی بود، او به معاونت دانشکده منصوب شد و در سال‌های بعد سمت مدیر کلی دبیرخانه دانشگاه و ریاست انجمن بیولوژی

ایران را به عهده گرفت و به منظور مطالعات و تحقیقات علمی به کشورهای اتحاد جماهیر شوروی، بلژیک و انگلستان مسافرت کرد. از جمله این سفرها می‌توان شرکت در جشن‌های دویست و بیست و نهم ساله تأسیس فرهنگستان شوروی در خرداد ۱۳۲۴ اشاره کرد که در جواب به دعوت فرهنگستان علوم شوروی انجام شده بود. وی پس از بازگشت در گزارشی فعالیت مراکز و مؤسسات مختلف و دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های شوروی را شرح داد.

از ۱۳۲۶ تا ۱۳۵۱ خدمات اجتماعی مختلفی را به عهده داشت. در ۱۳۴۵ از خدمات دولتی بازنشسته شد و یک سال بعد به عنوان اولین استاد ممتاز دانشگاه تهران از خدمات علمی و فرهنگی او قدردانی شد. از ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۴ رئیس هیئت مؤسسان و رئیس هیئت امنای مدرسه عالی علوم اراک بود که آن را با کمک دکتر پرویز شهریاری و دکتر عبدالکریم قریب راه‌اندازی کرده بود. از اواسط ۱۳۴۹ در دوره دوم فرهنگستان زبان ایران عضو پیوسته بود.

حسین گل‌گلاب بیش از پنجاه قطعه نمایش کلاسیک برای هنرستان هنرپیشگی ترجمه کرده‌است. از دیگر فعالیت‌های او می‌توان به سروده‌ها و ترانه‌هایی برای کودکان اشاره کرد. او به نقاشی و عکاسی نیز علاقه‌مند بود، تا آنجا که دوربین عکاسی بر دوش می‌انداخت و پایه‌ای رشید یاسمی و روح‌الله خالقی و استادش کلنل وزیری به تپه ماهورهای طبیعت ایران سر می‌کشید و گونه‌های پوشش گیاهی ایران را رصد می‌کرد. همچنین او نخستین کسی بود که آزمایشگاه‌های گیاهی ایران را به میکروسکوپ مسلح کرد.

وی در حال تهیه فرهنگ نامه‌ای در زمینه گیاه‌شناسی بود که اجل مهلتش نداد و در ۲۲ اسفند ۱۳۶۳ درگذشت و در بهشت زهرا تهران به خاک سپرده شد. از او سه فرزند به نام‌های فرخ گل‌گلاب (مهندس راه و ساختمان)، هما گل‌گلاب (دکتر داروسازی و شیمی آلی) و داریوش گل‌گلاب (دکتر و متخصص رادیولوژی به یادگار ماند).

موسیقی...

نکته‌سنجی و دقت نظر گل‌گلاب که ناشی از تجربیات علمی و پژوهشی او در علوم طبیعی بود، در موسیقی نیز بارز بود و در هر دو عرصه او را در ردیف استادان بزرگ قرار داد.

در ۱۳۰۳ کلنل علی‌نقی خان گروه موسیقی‌اش را تأسیس کرد و برای ارکستر آن بجز تار معمولی، سه نوع تار با طول‌های مختلف طراحی کرد که در واقع یک ارکستر مجلسی چهاربخشی بود که با موسی معروفی، حسین گل‌گلاب، ادیب، حسنعلی صبا، اسماعیل مهرتاش، صادق خانی و محمدصادق اربابی اجرا می‌شد.

خالقی و سایر متخصصان و ترانه‌سرایان درباره‌ی این سرود گفتگو می‌شود. همچنین در فیلم مرز پرگهر، استاد پرویز شهبازی درباره‌ی همکاری‌اش با دکتر گل‌گلاب و دکتر عبدالکریم قریب در تأسیس دانشگاه عالی علوم اراک مصاحبه می‌شود. این فیلم در آبان سال ۱۳۹۰ در جشنواره مستند سینما حقیقت، در سینما فلسطین به نمایش درآمد که پربیننده‌ترین فیلم آن دوره جشنواره شد و نیز جلسه نقد و بررسی فیلم مستند پژوهشی مرز پرگهر در هفدهم بهمن سال ۱۳۹۱ با حضور دکتر اکبر عالمی، خسرو سینایی و خانواده دکتر گل‌گلاب در خانه هنرمندان ایران برگزار شد.

فرهنگستان ایران..

سال ۱۳۱۳ به همت محمدعلی فروغی، فرهنگستان ایران تأسیس شد. حسین گل‌گلاب و کسانی همچون محمود حسابی، علی‌اصغر حکمت، علی‌اکبر دهخدا، رشید یاسمی و غلامحسین رهنما از نخستین اعضای فرهنگستان بودند. در ۱۳۱۴ دکتر گل‌گلاب به دلیل تخصص در معادلیابی اصطلاحات رشته‌های علمی به عضویت پیوسته فرهنگستان ایران برگزیده شد و در سال ۱۳۱۵ سردبیری فرهنگستان را پذیرفت. او نخستین دبیر فرهنگستان زبان فارسی بود.

گل‌گلاب در وضع واژه‌های علوم طبیعی، به ویژه گیاه‌شناسی سهم به‌سزایی داشت. او در این باره می‌گوید: «بنده حتی قبل از به وجود آمدن فرهنگستان ۲۰۰ تا ۳۰۰ لغت ساختم و در کتاب‌های درسی به کار بردم مثل کاسبرگ، تخمدان، پرچم و... بعد که فرهنگستان تشکیل شد، کسی با آنها مخالفتی نکرد. خیلی‌ها اصلاً نمی‌دانستند که این لغات قبلاً وجود نداشتند، جزئی از زبان شده و مردم آنها را پذیرفته بودند و در مدارس نیز آنها را به کار می‌بردند؛ حتی مخالفان معادل‌سازی نیز با این لغات مخالفتی نداشتند.»

او همچنین خالق واژه‌های علمی و پرمعنایی مثل قارچ، جلبک و گل‌سنگ در متون زیست‌شناسی ایران بود.

کتاب‌ها و مقالات..

آثار نوشتاری علمی گل‌گلاب متنوع بود و در سطوح مختلف آموزشی مورد استفاده قرار می‌گرفت. در دورانی که رشته‌های تحصیلی در مقطع دبیرستان یا متوسطه در حال شکل‌گیری بود، کتاب‌های آموزشی او در رشته طبیعی یا به اصطلاح امروز گروه تجربی، به دبیران دوره طبیعی دبیرستان‌های کشور کمک می‌کرد تا بتوانند دپلمه‌هایی را که در دهه‌های بعد در رشته‌های مختلف زیرگروه علوم تجربی در دانشگاه‌ها ادامه تحصیل می‌دادند، آموزش دهند.

نثر او یکی از نمونه‌های درخشان نثر فارسی در کتاب‌های غیرداستانی است. اما کارهای ادبی او نیز درخششی کمتر از کارهای علمی‌اش ندارند و سروده‌هایش از کارهای ماندنی موسیقی ایرانی است و بسیاری او را یکی از بهترین ترانه‌سرایان ایرانی می‌دانند.

آثار حسین گل‌گلاب به دو گروه اصلی علمی و هنری تقسیم می‌شوند. آثار علمی شامل زیرگروه‌هایی نظیر شیمی، فیزیک، جغرافیای طبیعی، فیزیولوژی گیاهی و حیوانی‌ست. آثار هنری نیز شامل موسیقی، شعر، تئاتر و اپراست. او بیش از پنجاه قطعه نمایش کلاسیک برای هنرستان هنرپیشگی نوشت که برخی از این نمایشنامه‌ها در مجلات به چاپ رسید.

او همچنین اپرای کارمن و اپرای فاوست را به نظم فارسی مطابق با آهنگ‌های اصلی ترجمه کرده‌است. یک سال پس از درگذشتش، مقاله‌ای با عنوان یادی از دکتر حسین گل‌گلاب در مجله چپیستا، شماره سه، سال ۱۳۶۴ به چاپ رسید که در آن به خدمات علمی و آموزشی او اشاره شد، از جمله پایان‌نامه دکترای او که راجع به نباتات ایران است و خلاصه آن در سال ۱۳۱۳ به چاپ رسیده بود و در آن

گل‌گلاب در همان حال که همگام با اساتید تراز اول دوران خود در نواختن ساز، نوازنده‌ای ماهر به‌شمار می‌آمد، در سرودن شعر و ترانه هم هم‌ردیف بزرگانی چون شیدا، عارف قزوینی و ملک‌الشعراى بهار ارزیابی می‌شد.

گل‌گلاب از شاعران خوب زمان خود بود. از آنجا که هم نت می‌دانست و هم به موسیقی وارد بود، برخلاف سایر شعرا که سرودن شعر روی آهنگ برایشان مشکل بود، کلمات را با نت‌های موسیقی تطبیق می‌داد. او به تشویق وزیری چندین سرود و تصنیف تهیه کرد که از میان آنها می‌توان به سرودهای حماسی‌ای ایران و آذرآبادگان با صدای بنان و خاک ایران و پایدار ایران اشاره کرد. تصنیف‌های دیگری مثل زبان عشق با صدای عبدالعلی وزیری، ره عشق و بلبل مست با صدای بنان و همچنین وصال دوست که وزیری آن را در پرده اصفهان ساخته از او به یادگار مانده‌است.

او بعدها پس از تأسیس دوره عالی موسیقی در مدرسه موسیقی دولتی، برای تدریس در آنجا پذیرفته شد.

سرود ای ایران

دکتر حسین گل‌گلاب سراینده سرود «ای ایران» است. بنا بر روایتی پس از جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط قوای روس و انگلیس و آمریکا در سال ۱۳۲۳، یک روز زمانی که گل‌گلاب از خیابان هدایت رد می‌شد، متوجه حرکات دور از نزاکت بعضی از سربازان خارجی با مردم می‌شود. به انجمن موسیقی ملی در خیابان هدایت (محله ولی‌آباد) می‌رود و با نارا حتی این جریان را برای روح‌الله خالقی تعریف می‌کند. خالقی بسیار متأثر می‌شود.

این موضوع انگیزه‌ای می‌شود تا خالقی آهنگی بسازد و گل‌گلاب شعرش را بنویسد. حاصل این همکاری سرود «ای ایران» است که نخستین اجرای آن، در ۲۷ مهرماه ۱۳۲۳ در نخستین کنسرت ارکستر انجمن موسیقی ملی در سالن سینما تهران، در خیابان استانبول برای دوشب متوالی برگزار شد. این سرود در همان مجلس سه بار تکرار شد و هر بار شور و هیجانی را در جمع به وجود آورد. استقبال و تأثیر این سرود باعث شد که وزیر فرهنگ وقت، هیئت نوازندگان را به مرکز پخش صدا فرستاد تا صفحه‌ای از آن ضبط و همه روزه از رادیو تهران پخش شود.

اجرای دیگر، مربوط به سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۲ در ارکستر بزرگ «گلها» است که غلامحسین بنان، خواننده محبوب این سرود را خواند. سرود «ای ایران» در آواز دشتی ساخته شده و ملودی اصلی‌اش از برخی از نغمه‌های موسیقی بختیاری که از فضایی حماسی برخوردارند، وام گرفته شده است.

از دیگر ویژگی‌های آن این است که کلمات بیگانه در آن بسیار کم استفاده شده و بیشتر واژگان آن فارسی هستند.

در سال‌های پایانی دهه ۶۰ ناصر تقوایی، از حسین سرشار خواننده کلاسیک و اپرا خواست که در فیلمش «ای ایران» نقش معلم سرودی که به دانش‌آموزانش این سرود را آموزش می‌دهد، بر عهده بگیرد.

خالقی چندی بعد و تحت تأثیر همین سرود و با شعری از گل‌گلاب سرودی به نام آذربایجان ساخت که تحت تأثیر اشغال آن منطقه توسط قشون روسیه شوروی بارها اجرا شد.

فیلم مستند مرز پرگهر که در سال ۱۳۸۹ به تهیه‌کنندگی و کارگردانی مهندس هومن ظریف رضائیان (روزنامه‌نگار، مستندساز و کارمند روزنامه اطلاعات) تولید شد، به شرح تفصیلی زندگی، اندیشه و آثار دکتر حسین گل‌گلاب می‌پردازد و درباره‌ی چگونگی ساخته‌شدن سرود ملی «ای ایران» با بازماندگان آفرینندگان این سرود به بحث می‌نشیند.

در این فیلم، با خانواده‌های غلامحسین بنان، دکتر گل‌گلاب و روح‌الله

شش هزار گیاه که در ایران می‌رویند توصیف شده‌بودند.

آثار علمی او در دو بخش کتاب و مقاله از قرار زیر است:
کتاب‌ها:

الف: گیاه‌شناسی

- تاریخ طبیعی (برای مدارس متوسطه) شامل:
- جلد اول: گیاه‌شناسی برای دوره متوسطه؛
- جلد دوم: حیوان‌شناسی برای سال دوم متوسطه؛
- جلد سوم: زمین‌شناسی برای سال سوم متوسطه
- تاریخ طبیعی، گیاه‌شناسی برای سال اول پیشگی.
- گیا، راهنمای گیاهی. گیاه‌شناسی، نشریه شماره یازده، دانشگاه تهران با مشارکت دکتر احمد پارسا.

ب: حیوان‌شناسی

- تاریخ طبیعی، جلد دوم، حیوان‌شناسی برای سال دوم متوسطه.
- تشریح و فیزیولوژی حیوانی، برای سال چهارم متوسطه؛ جانورشناسی، انتشارات وزارت فرهنگ، چاپ علمی، ۱۳۴۴ خورشیدی.

ج: جغرافیا

- جغرافیا، تهران، ۱۳۱۰، سربی؛
- جغرافیای نظامی آسیا، همراه با سرلشکر احمد وثوق، تهران، سربی.
- دوره جغرافیا، در سه جلد، ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵، در ۱۳۵ صفحه.
- فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی، همراه با احمد آرام، صفی اصفیا، غلامحسین مصاحب، مصطفی مقربی، تهران ۱۳۳۸، سربی، وزیری، ۱۲+۵۹-۱۵ صفحه.
- مشخصات جغرافیای طبیعی ایران، م. پ. پتروف روسی، ترجمه حسین گل‌گلاب، تهران، نشریه ۴۴۹ دانشگاه تهران، ۱۳۲۶، سربی، وزیری، ۱۶۷ صفحه.

د: علوم دیگر

- حفظ الصحه، شرکت مطبوعات، ۱۳۰۸-۱۳۱۴، ۱۶۶ صفحه.
- شیمی فلزات، برای سال چهارم دبیرستان، شرکت مطبوعات، تهران ۱۳۱۷، سربی (نقل از مشار، جاهای مختلف).

مقالات:

الف: گیاه‌شناسی

- «افتیمون»، نامه دانشسرای عالی، شماره اول.
- «نام علمی چند گیاه»، مجله سخن علمی، شماره چهارم.

ب: تاریخ علم

- «رازی و کتاب الاسرار»، مجله رازی، جلد اول، ۱۳۵۵ خورشیدی.
- «جمجمه ابن سینا و تصویر حقیقی او»، سالنامه دنیا، شماره ۱۴، ۱۳۳۷ خورشیدی.
- «لابراتوار مدرسه مبارکه دارالفنون»، سالنامه دنیا، شماره ۱۸، ۱۳۴۱ خورشیدی.

ج: فرهنگی و واژه‌شناسی

- «شش سال در فرهنگستان ایران»، سالنامه دنیا، شماره ۲۶، ۱۳۴۹ خورشیدی.
- «دوازده سال در فرهنگستان ایران»، سالنامه دنیا، شماره ۲۷، ۱۳۵۰ خورشیدی.
- «نیازمندی‌های زبان فارسی به واژه‌های علمی»، مجله هور، شماره ۳۵، اردیبهشت ۱۳۵۳.
- «یک پیشنهاد کوچک، دربارهٔ پسوند «پژ»»، مجله چیستا، ۱، ۱۳۶۰ خورشیدی.

د: علوم دیگر

- «معماری پارتی»، ترجمه، مجله چیستا ۳، ۱۳۶۴ خورشید.

سگ‌ها و گرگ‌ها

اخوان ثالث (تهران - آذرماه ۱۳۳۰)

بخش ۱

بخش ۲

هوا سرد است و برف آهسته بارد؛
ز آبروی ساکت و خاکستری رنگ.
زمین را بارش مثقال-مثقال؛
فرستد پوشش فرسنگ-فرسنگ.

خروشد باد و بارد هم‌چنان برف،
ز سقف کلبه‌ی بی‌روزن شب.
شبِ توفانی سرد زمستان،
زمستانِ سیاهِ مرگ‌مَرکَب.

سرود کلبه‌ی بی‌روزن شب،
سرود برف و باران ست امشب.

آواز گرگ‌ها:

ولی از روزه‌های باد پیدا است
که شب، مهمان توفان ست امشب.

- «زمین سردست و برف آلوده و تر؛
هوا تاریک و توفان، خشمگین ست.

دوان بر پرده‌های برف‌ها، باد،
روان بر بال‌های باد، باران؛
درون کلبه‌ی بی‌روزن شب،
شبِ توفانی سرد زمستان.

- «شب و کولاک رعب‌انگیز و وحشی،
شب و صحرای وحشتاک و سرما؛
بلای نیستی، سرمای پُرسوز،
حکومت می‌کند بر دشت و بر ما.»

آواز سگ‌ها:

- «زمین سردست و برف آلوده و تر،
هوا تاریک و توفان، خشنک ست؛
کشد - مانند گرگان - باد، روزه؛
ولی ما نیک بختان را چه باک ست؟»

- «نه ما را گوشه‌ی گرم کنای،
شکاف کوهساری، سرپناهی؛
- نه حتی جنگلی کوچک، که بتوان،
در آن آسود، بی تشویش، گاهی.»

- «کنار مطبخ ارباب، آن‌جا،
بر آن خاک‌آره‌های نرم خفتن،
چه لذت‌بخش و مطبوع ست؛ و آن‌گاه،
عزیزم گفتن و جانم شنفتن»

- «دو دشمن در کمین ماست؛ دائم!
دو دشمن می‌دهد ما را شکنجه.
برون: سرما؛ درون: این آتش جوع
که بر ارکان ما افکنده پنجه.»

- «وز آن ته‌مانده‌های سفره خوردن،»
- «وگر آن هم نباشد، استخوانی،»
- «چه عمر راحتی، دنیای خوبی؛
چه ارباب عزیز و مهربانی!»

- «و... اینک...
سومین دشمن... که ناگاه،
برون جست از کمین و حمله‌ور گشت.
... سلاح آتشین... بی‌رحم... بی‌رحم؛
... نه پای رفتن و نی جای برگشت...»

- «ولی شلاق!...»

این دیگر بلایی ست...

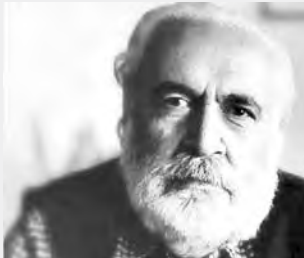
- «بنوش ای برف! گُلگون شو، بر آفروز؛
که این خون، خون ما بی‌خانمان هاست.
که این خون، خون گرگان گرسنه ست،
که این خون، خون فرزندان صحراست،»

گذارد، چون فروکش کرد خشمش،
که سر بر کفش و بر پایش گذاریم.
شمارد زخم‌ها مان را و ما این -
محبت را غنیمت می‌شماریم...

- «درین سرما، گرسنه، زخم خورده،
دویم آسیمه‌سر، بر برف، چون باد.
ولیکن عزت آزادی را،
نگهبانیم، آزادیم، آزاد.»

سیروس طاهباز؛ جنگ زده‌ای که خانه‌اش را به خاطر «نیما» ترک نکرد!

خبرگزاری ایسنا، ۱۳ دی ۱۴۰۰



«یوش» نوشته، اشاره می‌کند و در عین حال مقدمه نخست از جلال آل احمد را هم بسیار خواندنی توصیف می‌کند و آن را می‌خواند که فایل صوتی آن در ادامه آمده است.

علیپور در ادامه می‌گوید: اتفاقاً این کتاب فرهنگ‌نامه‌ای هم دارد که با تصویر و حتی بعضی نقشه جغرافیا همراه است. نام‌ها، مکان‌ها و بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحاتی که ممکن است مخصوص یوش باشند نیز در این فرهنگ‌نامه آمده‌اند. جالب است که بعضی از واژه‌های این واژه‌نامه در شعر «نیما» حضور دارد؛ آن هم به‌گونه‌ای که اندیشه، فرهنگ، فکر و اسطوره ایجاد کردند. به نظر من، خواندن این واژه‌نامه با معنایی که مردم یوش برای آن در نظر گرفتند و «نیما» هم به درستی به آن تعاریف پایبند است و آنها را در شعر خود ظهور می‌دهد، برای کسانی که بخواهند شعر «نیما» را بخوانند، بسیار مهم است.

او با اشاره به غفلت از کتاب «یوش» می‌افزاید: من خیلی متأسفم که می‌بینم در بین کتاب‌هایی که طاهباز درباره «نیما» منتشر کرده، «یوش» در بین بسیاری از جوانانی که در حوزه نیمایی‌شناسی تحقیق و پژوهش می‌کنند، مغفول مانده و کمتر دیده شده است.

این شاعر معتقد است که کتاب «یوش» در ذهن مخاطب دانش، نگرش و اندیشه ایجاد می‌کند و بیان می‌کند: این نگاه برای یک شاعر در پرداختن

در خصوص کتاب «یوش» که اولین بار در سال ۱۳۴۲ با مقدمه و تشویق جلال آل احمد منتشر شد، اظهار می‌کند: طاهباز برای نوشتن این کتاب مدت‌ها در یوش اقامت و راجع به فرهنگ، سنت، آداب، زبان، کشاورزی، دامداری و گرایش‌های اجتماعی، اقتصاد و... تحقیقات مفصلی کرد که بسیاری آن را در حد تک‌نگاری‌های آل احمد می‌دانند. اما به گمان من، از تک‌نگاری‌های آل احمد هیچ‌کم ندارد. عده‌ای هم آن را سفرنامه می‌دانند، اما به گمان من، «سفرنامه» نیست بلکه تک‌نگاری پژوهشی و بسیار بسیار دقیق و آکادمیک است. از منظر ارجاعات درست و به ویژه تصویری سیروس طاهباز به یافته‌های خود، می‌توان این کتاب را یکی از بهترین تک‌نگاری‌های تاریخ معاصر دانست. من بارها این کتاب را خوانده‌ام و خواندن آن را به کسانی که می‌خواهند «نیما» را بشناسند، توصیه می‌کنم.

به گفته او، طاهباز در کتاب «یوش» خیلی بر روی «نیما» متمرکز نمی‌شود، اما آن چه پس از خواندن برای خواننده فراهم می‌آید، شناختی کافی از جایگاه، جغرافیا و تاریخی است که «نیما» در آن زاده و بالیده شده است. در واقع، اگر «نیما» در جغرافیایی مثل یوش - با آن شرایط فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی - نبود، شاید آن چه را امروز به عنوان «نیما» با این آثاری که به او اختصاص دارد، داریم نداشتیم. فقط یوش بود که می‌توانست پدیده‌ای مثل «نیما» را با این شخصیت فکری، فرهنگی و زیبایی‌شناسی ادبی و هنری خلق کند. برای همین است که «یوش» بسیار کتاب مهمی است. البته مدت کوتاهی پس از چاپ اول، جلو پخش این کتاب گرفته می‌شود و بعد از انقلاب چاپ دوم آن منتشر می‌شود. علیپور همچنین به مقدمه‌ای که طاهباز در زمستان ۱۳۶۲ برای کتاب

زیبایی‌شناسی، زبانی و شعری نیما است و این کار بسیار بزرگی است.

وی در عین حال معتقد است که طاهباز از شخصیت‌هایی بوده که در جنبه‌های مختلف فعالیت فرهنگی و ادبی داشته و می‌افزاید: شاید یکی از مهم‌ترین وجه‌هایی که شخصیت طاهباز را به «نیما» پیوند می‌زند، وجه روزنامه‌نگاری سیروس طاهباز بوده. حتماً اهالی ادبیات معاصر نام مجله «آرش» را شنیده‌اند و می‌دانند که بنیان‌گذار آن بوده. او ۱۳ شماره از مجله «آرش» را در دهه ۴۰ منتشر کرد و اگر نگوییم نخستین بار اما می‌توان گفت او یکی از چندین روزنامه‌نگاری در دهه ۴۰ بوده که برای نخستین بار به سمت آثار ادبی بزرگ جهان و خصوصاً داستان کوتاه رفتند. علیپور به حضور چهره‌های ادبی مطرح دنیا در مجله «آرش» اشاره و بیان می‌کند: حتی حالا هم وقتی به مجله «آرش» نگاه می‌کنم، نام افراد بسیار بسیار بزرگی را در حوزه شعر و داستان در آن می‌بینم. این وجه مهم شخصیت سیروس طاهباز بوده که او را به سمتی سوق می‌دهد و گام‌های او را به سمتی هدایت می‌کند که یک راست او را به سمت خانه ذهن و اندیشه‌های نیما می‌رساند.

نویسنده «در جست‌وجوی شعر» همچنین می‌گوید: من در اثبات این که بعد روزنامه‌نگاری طاهباز چقدر در هدایت او به سمت نیما نقش داشته، مخاطبان را ارجاع می‌دهم به کتاب «یوش». به نظر من این کتاب یکی از اساسی‌ترین کتاب‌ها در حوزه شناخت اندیشه و شخصیت نیما است. به این دلیل که «یوش»، زادگاه نیما است و به گمان من، کسانی که می‌خواهند درباره «نیما» تحقیقات قابل دفاع و آکادمیک داشته باشند، از خواندن کتاب «یوش» ناگزیر هستند. مصطفی علیپور در توضیح بیشتر



اینک نه در میان نامه‌ها و وصایای نیما یوشیج حرفی از طاهباز است و نه تنها پسر او چندان دل‌خوشی از گردآورنده آثار پدرش دارد؛ با این حال، طاهباز امانت‌داری با غیرت توصیف می‌شود که حاضر نشد در دوران جنگ، به خاطر دست خط‌های نیما برای نجات جان‌ش هم خانه‌اش را ترک کند.

به گزارش ایسنا، بسیاری سیروس طاهباز (متولد ۲ دی ۱۳۱۸ در بندرانزلی) را علی‌رغم فعالیت‌های فرهنگی مستقلی که داشته است، با نام «نیما» می‌شناسند؛ مردی که «دره طویل» و «اسب سرخ» جان‌آشتاین‌یک را به دست فارسی‌زبانان رساند، حدود هشت سال مدیر مرکز آفرینش‌های ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود، بیش از ۲۰ هزار نسخه از دست‌نوشته‌های پدر شعر نو فارسی را منتشر کرد و علاوه بر آثاری دیگر، کتاب‌هایی همچون «زنی تنها: درباره زندگی و هنر فروغ» را به چاپ رساند. مصطفی علیپور، شاعر، نویسنده و مدرس شعر نیمایی در گفت‌وگویی با ایسنا به مناسبت هشتاد و دومین زادروز سیروس طاهباز و شصت و دومین سالروز درگذشت نیما یوشیج (۱۳ دی ۱۳۳۸) می‌گوید: با توجه به پیوندی که نام سیروس طاهباز با شعر، اندیشه و نثر نیما پیدا می‌کند و سالیان درازی که او به حق برای نیما صرف کرده، می‌توان گفت او شخصیتی چندبعدی داشته که یکی از ابعاد خیلی مهم آن، پرداختن به «نیما» و توسعه اندیشه‌های

به شعر نیمایی و برای یک پژوهشگر جوان در پرداختن به شعر «نیم» و «نیم» بسیار بسیار روشمند و نقشه راه است. از این نظر، من این کتاب را بسیار ارزشمند می‌دانم.

علیپور به این که نخستین بار نام «نیم» را به نوعی با سیروس طاهباز شنیده اشاره می‌کند و می‌گوید: چنان که می‌دانیم ابوالقاسم جنتی عطایی در سال ۱۳۳۴- زمان حیات نیم- کلیاتی را از او منتشر کرد. اما من با مجموعه اشعاری که طاهباز از «نیم» درآورده با او آشنا شدم. گفته می‌شود این کتاب مشکلاتی از منظر تهیه و تدوین داشته است؛ از جمله آقای شراکیم یوشیچ گفته است که بسیاری از دست خط‌های نیم که بعدها توسط سیروس طاهباز منتشر شده، خوب خوانده نشده و غلط خوانده شده‌اند. البته من به دست خط‌های نیم دسترسی ندارم که این گفته را تایید یا تکذیب کنم اما به هر حال، آن چه انجام شده، کار بزرگی است و قرار نیست کسانی که در مورد اندیشمند، شاعر یا نویسنده‌ای اثری خلق می‌کنند، این اثر اولین و آخرین باشد. چنین توقعی غیرآکادمیک و غیرفنی است. همچنان که در مورد شاعران بزرگ تاریخ ما سده‌هاست حرف زده و اثر کتابت می‌شود. در مورد نیم‌ها هم می‌تواند چنین وضعیتی داشته باشد.

او معتقد است که حتی اگر قضاوت برخی از جمله شراکیم یوشیچ را در مورد مجموعه اشعاری که طاهباز در سال ۱۳۷۰ از «نیم» منتشر کرده بپذیریم که با ضعف‌ها و مشکلاتی از جهت خوانش شعر همراه بوده اما بازم از ارزش‌ها و اعتبار سیروس طاهباز و زحمت شگفتی که درباره «نیم» و شعر او کشیده، چیزی کم نمی‌کند.

مصطفی علیپور سپس به اهمیت «نامه‌های نیم» اشاره و بیان می‌کند: البته گفته می‌شود شراکیم این نامه‌ها و دست خط‌ها را در اختیار طاهباز گذاشته است. «نامه‌های نیم» به کوشش سیروس طاهباز و با نظارت شراکیم یوشیچ توسط شرکت سهامی خاص نشر آبی در پاییز ۱۳۶۴- تهران منتشر شده

که کتاب بسیار معتبری است. از این نظر که «نیم» بسیاری از دیدگاه‌های نظری و اندیشه‌هایش درباره شعر خودنمایی را در قالب نامه به دوستان و شاگردانش نوشته و در آن‌ها نظریه‌های ادبی خود را تحلیل می‌کند.

شاعر «هفت بند مویه» درخصوص رویکرد سیروس طاهباز برای جمع‌آوری نامه‌های نیم اظهار می‌کند: سیروس طاهباز با دورویکرد به سراغ چاپ این کتاب می‌رود، نخست این که آثاری از «نیم» بوده‌اند و دیگر این که ارزش‌های نظری این نامه‌ها در اثبات شعر نیمایی خیلی مهم‌تر از بقیه جوانب است. به جز این، از برگزیده آثار نثر نیم از دیگر آثاری است که به همت طاهباز و با نظارت شراکیم در سال ۱۳۶۹ توسط انتشارات بزرگ‌مهر منتشر شده.

علیپور می‌افزاید: آن چه باز هم قابل تأمل است، یادداشت‌های شخصی خود «نیم» است که گفته می‌شود نیم دوست نداشته آن‌ها منتشر شوند. اما وقتی منتشر شدند، بسیاری از ابهام‌ها را در مورد زندگی شخصی «نیم» و ارتباطش با دوستان، شاگردان و شاعران روزگار خودش رفع شد. برای همین، این کتاب برای کسانی که درباره «نیم» پژوهش می‌کنند، کتاب ارزشمندی است. من به عنوان یک معلم شعر نیمایی بسیار از آن آموخته‌ام. این در حالی است که «نیم» تصمیم نداشته بسیاری از جنبه‌های شخصی خود را علنی کند و آن‌ها را در خلوت خود می‌نوشته. شاید خیلی‌ها بگویند این کار درستی نبوده اما این که چرا منتشر شده، به خانواده «نیم» ربط دارد اما برای من، به عنوان مخاطب شعر نیمایی و معلم کوچک شعر نیمایی حتی در مسیر آموزش شعر نیمایی بسیار مفید بوده است. برای این که جنبه‌های شخصی زندگی «نیم» را گاه بسیار غلیظ در شعرهایش می‌بینم.

وی به انتشار یادداشت‌های «نیم» توسط سیروس طاهباز اشاره می‌کند و می‌گوید: این یادداشت‌ها به فهم بیشتر شعر «نیم» کمک می‌کند.

چه بسا بسیاری از شاگردان و دوستان «نیم» ممکن است از این که نیم‌گاهی در یادداشت‌هایش به آن‌ها اشاره کرده، از او گله داشته باشند.

نویسنده «تا صبح‌دمان» در ادامه با بیان این که از دیگر آثاری که سیروس طاهباز را به «نیم» پیوند می‌زند، «حرف‌های همسایه» است، توضیح می‌دهد: من این اثر را در حد «چند نامه به شاعری جوان» راین‌ماریا ریلکه می‌بینم و به نظر من بسیار کتاب مهمی است. «نیم» تمامی تئوری‌ها، اندیشه‌ها، نظریه‌های ادبی و شعر نیمایی را به زبانی ساده و همه‌فهم در این نامه‌ها که به شخصی خیالی است، نوشته. در واقع، آن بخشی از اندیشه‌ها و نظریاتی را که در این‌ها مطرح کرده، بیشتر جنبه آموزشی دارند. اگر در سایر آثار «نیم» او را یک نظریه‌پرداز می‌بینم، در حرف‌های همسایه معلم شعر، هنر و ادبیات است که به زبانی ساده و همه‌فهم - شکل ساده‌شده تئوری‌هایش - آن‌ها را در قالب نامه‌هایی به شاعران و هنرمندان عرضه می‌کند.

علیپور ادامه می‌دهد: از روزگار جوانی و دانشجویی که سعی کردم شعر نیمایی را تدریس کنم، این کتاب هیچ وقت از من دور نبوده، همیشه آن را به کلاس می‌بردم و می‌خواندم و هر بار که آن را می‌خواندم دریافت‌های روشن‌تر و ساده‌تری برای آموزش شعر «نیم» پیدا می‌کردم. کتاب «درباره شعر و شاعری» از دیگر کتاب‌هایی در مجموعه آثار نیم یوشیچ است که به همت سیرس طاهباز منتشر شده. بخشی از «حرف‌های همسایه» را من در این اثر می‌بینم اما عمده آن، نامه‌های «نیم» به افرادی واقعی است که هر کدام صاحب فکر و ذوق بودند.

وی در عین معتقد است که غیر از شخصیت مترجمی و روزنامه‌نگاری طاهباز نکته‌ای وجود دارد که نباید آن را فراموش کنیم و آن مدیریت ادبی و فرهنگی او است؛ سیروس طاهباز از سال ۴۹ تا ۵۷ مدیر مرکز آفرینش‌های ادبی کانون بود که به گفته علیپور،

این دوران یکی از مهم‌ترین و پربارترین دوره‌های مدیریتی کانون بوده است و از آن‌جا شخصیت‌های بزرگی در حوزه سینما و ادبیات ظهور کردند.

علیپور به آثار ترجمه طاهباز نیز اشاره می‌کند و می‌گوید: کتاب «مصیبت نویسنده بودن» که توسط او ترجمه شده، شامل سه نامه، ۱۰ نوشته، ۱۲ قصه و ۴ شعر از ۲۴ نویسنده، شاعر، موسیقیدان و پیکرتراش است که من مخاطبان را به خواندن این کتاب تشویق می‌کنم.

این مدرس زبان و ادبیات فارسی در پایان و درخصوص رویکرد «نیم» به طاهباز می‌گوید: من نامه‌ای از نیم به طاهباز ندیدم یا ندیدم که «نیم» به طاهباز اشاره‌ای کرده باشد. پژوهشگران شعر نیمایی حتما اطلاعات دقیق‌تری در این زمینه دارند. اما «نیم» وصیت کرده بود که آثارش را آل احمد و معین منتشر کنند. حتی این کار را به شاگردانش همچون اسماعیل شاهرودی، مهدی اخوان ثالث و احمد شاملو هم تسپرده است. اما گفته می‌شود دو وصی «نیم»، آل احمد و استاد معین خودشان از میانه کار گردآوری و انتشار آن بخش از آثار «نیم» را که باقی مانده بود و نتوانستند منتشر کنند به عهده طاهباز گذاشتند. این در حالی است که شراکیم گفته دست‌نوشته‌های «نیم» را به سیروس طاهباز داده اما آن چه اهمیت دارد این است که این وظیفه از سوی دو وصی «نیم» به طاهباز محول شده بود.

علیپور در پایان درخصوص طاهباز یادآور می‌شود: امانت‌داری طاهباز و غیرت و حمیتی که برای حفظ آثار و دست خط‌های «نیم» داشته، خیلی مهم است. جایی خواندم که او حتی در دوران جنگ حاضر نشد خانه‌اش را ترک کند و گفته است که نمی‌تواند دست خط‌های نیم را بگذارد و جان‌ش را نجات بدهد و خدایی نکرده دست خط‌ها را در برابران از بین برود. این نشان می‌دهد او چقدر نسبت به آثار یک شاعر بزرگ احساس مسئولیت دارد.



شاعر ملی:

بهار، عارف، یا صادق سرمد!

احمد افرادی

گرچه مثنوی سیاسی داشت، اما هرگز از مقالات ادبی و شعر، اعم از شعرای کهن سرا (از متقدم و معاصر) و از جمله خود سرمد خالی نبود.

سرمد، بعد از کودتای ۲۸ مرداد (در دوره‌ی هجدهم مجلس شورای ملی) به نمایندگی از سوی مردم دره‌گز انتخاب شد.

سرمد شاعری بدبیه‌سرا و خوش‌ذوق بود که دستی قوی در قصیده‌سرایی داشت. پای ثابت محافل ادبی بود و فی‌البدیهه (از جمله) غزل و رباعی می‌سرود. معروفیت سرمد تنها در ایران نبود، بلکه اشعارش در هند و افغانستان و پاکستان نیز طرفدار و خوانندگانی داشت. سرمد، در سال ۱۳۳۹ به بیماری سرطان درگذشت.

سرمد، گرچه اوائل به دربار نزدیک بود، اما به دو روایت، مورد بی‌مهری محمدرضا شاه قرار گرفت و دیگر به نمایندگی مجلس انتخاب نشد.

روایت نخست

در این روایت می‌گویند که بعد از کودتا و اعدام افسران و برخی اعضای غیر نظامی حزب توده، سرمد با وجود دشمنی با حزب، در قصیده‌ای، شاه را از کشتن شمار بیشتری از توده‌ای‌ها منع می‌کند. شاه و دربار که انتظار داشتند، روزنامه‌ها از اعدام توده‌ای‌ها استقبال کنند، برآشفتن و حتی مطبوعات را از انتشار اشعار سرمد باز داشتند. به این ترتیب، سرمد خانه نشین شد.

دکتر شفیعی کدکنی، در مقاله‌ای مندرج در کتاب «با چراغ و آینه»، به مقوله‌ی «شاعر ملی» و عنوان «شاعر ملی ایران» می‌پردازد. در آغاز فردوسی را شاعر ملی می‌خواند و می‌نویسد: «از آن دیدگاه که فردوسی شاعر ملی ما ایرانیان است، کمتر ملتی از ملل قدیم و جدید عالم دارای شاعر ملی است؛ زیرا فردوسی به روزگاری به مسائل ملی قوم ایرانی اندیشید که کمتر کسی در جهان، از مسائل قومی و ملی درکی روشن داشته است. همه می‌دانند که تلقی قدما از وطن چیزی بوده است و تلقی مردم جهان در قرون اخیر، امری است دیگر... اگر مفهوم ملیت را در معنای جدید آن در نظر بگیریم، با توجه به این که مفهوم ملیت یکی از موضوعات اصلی شعر در دوران مشروطیت بوده است و با بودن شاعر عظیم‌الشان ایران مداری چون بهار، شاید در نظر برخی اهل تحقیق عنوان «شاعر ملی» برای عارف، چندان مناسب نباشد. اما حق این است که عارف، بی‌چون و چرا «شاعر ملی ایران» است و این عنوان قبایی است که فقط بر قامت او دوخته شده و برازنده‌ی اوست.»

گرچه بعد از عارف، هیچ شاعری که مردم قبولش داشته باشند مدعی چنین عنوان و جایگاهی برای خود نشده است، اما از طنز روزگار، شاعر کهن سرایی به نام صادق سرمد، سخت در تکیا بود که خود را به عنوان شاعر ملی جا بزند.

دکتر شفیعی کدکنی، در زیرنویس صفحه‌ی ۳۹۳ همان کتاب، در این معنی می‌نویسد:

«یکی از دوستان می‌گفت ما در سال‌های حول و حوش ۱۳۳۰ و در جریان دولت ملی دکتر مصدق در کافه فردوسی یا کافه نادری تهران جمع می‌شدیم و آن جا محل تجمع عده‌ای از ارباب ذوق و ادب و سیاست بود. صادق سرمد به مسئول آن کافه سپرده بود که از او به عنوان «شاعر ملی ایران» یاد کند و او هم به اندک مناسبت، یا بی‌هیچ مناسبتی در بلندگوی کافه صدا می‌زد، مثلاً اتومبیل شاعر ملی ایران، جناب آقای صادق سرمد دم در منتظر ایشان است یا...»

صادق سرمد (متولد ۱۲۸۶ ش)، شاعری کهن‌سرا بود. گرچه تحصیل کرده‌ی حقوق بود، اما در ادبیات و شعر دستی قوی داشت. حرفه‌ی اصلی‌اش وکالت دادگستری بود و مدت‌ها عضویت هیئت مدیره‌ی وکلای دادگستری را هم به عهده داشت. صادق سرمد، پس از شهریور ۱۳۲۰ به مدت ۷ سال روزنامه‌ی ایران را (که راست‌گرا بود و با حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان بگو و مگوی قلمی داشت) منتشر می‌نمود که چند بار توقیف شد. این روزنامه

گزیده‌ای از آن قصیده: شهریارا بگو دگر نکشند زانچه کشتند، بیشتر نکشند بس بود آنچه پیش از این کشتند بازگو بعد از این دگر نکشند تو بشردوستی و می‌دانی که بشردوستان بشر نکشند گرچه خیر بشر به دفع شراست بشر از بهر دفع شر نکشند من ز قلب تو آگهی دارم که تو خواهی که یک نفر نکشند ما که ضد رژیم کشتاریم دوست داریم بی‌شر نکشند کشتن بی‌شمار بی‌شر است حکم فرما که بی‌شر نکشند می‌کشند از سران شر و فساد ولی البته سربه سر نکشند این جگرگوشگان پدر دارند پیش چشم پدر پسر نکشند این پدرکشتگان پسر دارند پیش چشم پسر پدر نکشند اصل فتنه بود فساد محیط فتنه تاهست، فتنه‌گر نکشند...»

روایت دوم:

نقل می‌کنند، در دوره‌ای که سرمد نماینده‌ی مجلس بود، در معیت شاه و ثریا به پاکستان سفر می‌کند. در آن زمان، اسکندر میرزا رئیس‌جمهور پاکستان و ناهید کلالی (دختر امیر تیمور کلالی) همسرا بود. سرمد، قصیده‌ی بلند بالا و غرای در مدح رئیس‌جمهور و شاه و همسران‌شان می‌سراید و در آن قصیده «ناهید» را فراتر از «ثریا» توصیف می‌کند. همین بی‌گدار به آب زدن سبب بی‌مهری شاه نسبت به او می‌شود.

منابع:

۱. «با چراغ و آینه، شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۹۰، ص ۳۹۲»
 ۲. «شرح حال رجال معاصر ایران، دکتر باقر عاقلی، مجلد دوم، ۱۳۸۰، ص ۷۹۸»
3. <https://banvit.blogspot.com/1396/02/24/post-652>

با اشتراک خود، به تداوم تلاش فرهنگی
میراث ایران یاری رسانید!

نگاهی به رویدادهای زندگی زنده‌یاد دکتر شمس‌الدین مفیدی

به کوشش: بهروز برومند



برای ریشه‌کنی طاعون و در زمینه کک‌شناسی در انستیتو پاستور ایران، در سطح جهانی نیز فعالیت‌های ارزشمندی داشت. به‌طوری‌که زمانی دبیرکل جامعه دانشکده‌های بهداشت آسیا و آفریقا بوده و به‌خاطر دستاوردهای علمی به دریافت جایزه بین‌المللی «شوشا» از سازمان بهداشت جهانی و نشان ریشه‌کنی آبله در جهان مفتخر شده است. وی به زبان‌های آلمانی، فرانسه، انگلیسی و اسپانیولی آشنایی کامل دارد. (دستاوردهای پژوهشی استاد دکتر مفیدی در زمینه بهداشت و پیشگیری از بیماری‌های عفونی، به‌ویژه طاعون در کتاب تاریخچه پایگاه تحقیقاتی طاعون انستیتو پاستور ایران از ۱۳۳۱ تا ۱۳۹۵ که در سال ۱۳۹۶ توسط دکتر احسان مصطفوی و دکتر مرجان کی‌پور چاپ شده، آمده است).

پس از پیروزی انقلاب، دکتر شیخ‌الاسلام زاده در بهداری زندان اوین درمان بیماران را اداره می‌نمود. پزشکان دیگر زندانی مانند دکتر عباس روحبخش (از پان ایرانیست‌های دیرپا) که دکتر داروساز بودند و دکتر شمس‌الدین محمدحسین مفیدی استاد بهداشت و طب پیشگیری دانشگاه تهران که بیماری آبله و مالاریا را در ایران ریشه‌کن نموده و وزیر علوم در کابینه اژه‌اری بودند (در زمان وزارت دکتر مفیدی، زنده‌یاد کامران نجات‌اللهی در وزارت علوم با گلوله کشته شده بود به زندان کشیده شدند.) در بهداری زندان اوین، دکتر مفیدی با سرور دکتر شیخ‌الاسلام زاده همکاری می‌کردند.

زنده‌یاد دکتر مفیدی بسیار آرام، متین و خونسرد بودند. برای هر بیماری که در بندها می‌دیدند یک برگه شرح حال، مانند یک پزشک دانشگاهی در دفترچه‌ای می‌نوشتند. در بخشی که با دکتر توکل کار دیوژیست درست نموده بودند و گاهی تا ۷۵ بیمار داشتند. روزهای آدینه دکتر شیخ‌الاسلام زاده درخواست رایزنی با پزشک متخصص بیماری‌های کلیه می‌نمودند. در آن زمان شمار متخصصین کلیه بسیار کم بود. هر پزشکی هم از نظر زندان اجازه ورود نمی‌یافت و تازه اگر هم اجازه می‌دادند همه پزشکان نمی‌پذیرفتند. من هر آدینه به دعوت دکتر شیخ‌الاسلام زاده برای بررسی و درمان بیماران با درگیری کلیه به بهداری زندان اوین می‌رفتم. در بهمن ماه سال ۱۳۵۹ خورشیدی (هنوز رئیس دانشگاه علوم پزشکی ایران بودم) نخستین آدینه‌ای که سرور دکتر مفیدی را در بهداری زندان دیدم و بیماری را با سنگ کلیه به من معرفی نمودند، دکتر شیخ‌الاسلام زاده ایشان را به من معرفی نمودند و گفتند «آقای دکتر شمس‌الدین مفیدی». بی‌درنگ برخاستم و سر را خود را به نشانه احترام خم نمودم و پس از درود گفتم: من افتخار شاگردی استاد را داشتم. ولی افسوس که دست ایشان تا مرق به خون استاد نجات‌اللهی آغشته شده است. دکتر مفیدی بسیار آرام نگاهی عاقل اندر سغیه به من انداختند و هیچ

روز سه‌شنبه یازده بهمن ماه سال ۱۴۰۱ خورشیدی پس از چند روز جستجو پیرامون زندگانی و دستاوردهای زنده‌یاد دکتر شمس‌الدین مفیدی روشن شد که با اندوه بسیار درباره استاد بزرگی مانند دکتر شمس‌الدین مفیدی آگاهی اندکی در دسترس می‌باشد. و تنها نوشته‌ی ارزشمند در فصل‌نامه «میراث ایران» شماره ۷۱ برگ ۲۴ نوشته سرور دکتر شاهرخ احکامی در دسترس بود که هم در دانشگاه و هم در بیرون از آزمایشگاه دانشگاهی با استاد دکتر مفیدی همکاری نزدیک داشته‌اند و یک‌بار دیگر مروری بر آنچه می‌دانستند خواهند نمود. سپس یادی از آشنائی با استاد دکتر شمس‌الدین مفیدی در بیرون از کلاس درس آورده خواهد شد.

دکتر شمس‌الدین مفیدی، فرزند میرزا سیدعلی نظام‌الواعظین در سال ۱۳۰۰ در رشت به دنیا آمد. پدر ایشان از روحانیون سرشناس گیلان، پدر بزرگ مادری دکتر سیدابوتراب، جراح معروف تهران بود. دکتر مفیدی پس از پایان دانش‌آموزی دبستان و دبیرستان وارد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شد و در ۱۳۲۴ دانش‌آموخته دانشکده پزشکی شده و دوره تخصص انگل‌شناسی را گذراند و در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران به آموزش انگل‌شناسی پرداخت.

دکتر مفیدی پس از چند سال راهی آمریکا شدند و در رشته بهداشت، تخصص گرفتند. چندی هم در انگلستان، فرانسه، تونس، الجزیره و مراکش به تحصیل و پژوهش پرداختند. در سال ۱۳۲۷ خورشیدی، دانشیار دانشکده پزشکی تهران شدند و در سال ۱۳۳۸ به استادی کرسی انگل‌شناسی دانشکده پزشکی برگزیده شده و در سال ۱۳۴۵ خورشیدی پس از تأسیس دانشکده بهداشت به ریاست دانشکده بهداشت دانشگاه تهران انتخاب گردیدند و پس از چهار سال با حفظ سمت به معاونت تحقیقاتی دانشگاه تهران برگزیده شدند.

دکتر مفیدی در ۱۳۵۳ به سمت دبیرکل شورای مرکزی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی شمال کشور ایران برگزیده شدند. در سال ۱۳۵۴ خورشیدی قائم مقام دانشگاه تهران شده و پس از دو سال به ریاست دانشگاه مازندران (بابلسر) برگزیده شدند. در اواخر آبان ماه ۱۳۵۷ سمت وزیر علوم معرفی شدند و در اوایل دی ماه ۱۳۵۷ در استان کشته شدن دکتر کامران نجات‌اللهی در ساختمان وزارت علوم از سمت وزارت کناره گرفتند.

دکتر شمس‌الدین مفیدی یکی از پژوهش‌گران نامدار بهداشت بوده و گذشته از آموزش در دانشکده‌های پزشکی، بهداشت، داروسازی، پرستاری، و علوم آزمایشگاهی بیش از یک صد مقاله علمی در مجله‌های معتبر بین‌المللی منتشر نموده است. استاد دکتر مفیدی گذشته از فعالیت‌های علمی در ایران،

دانشگاه اوین گرد هم آمده و در جنگل‌های دور و بر باغ با هم به گردش پرداخته و از خاطرات خود یاد می‌نمودیم. در این گرده‌مائی‌ها بیشتر زنده‌یاد دکتر حسن خطیبی که از سال ۱۳۲۸ ریاست شیروخورشید سرخ را به عهده داشت، و پس از آن از سال ۱۳۳۰ پس از درگذشت استاد محمد تقی بهار استاد دانشکده ادبیات شده و از سال ۱۳۴۲ در دوره بیست و یکم نماینده مجلس شورای ملی بوده و نایب رئیس مجلس شورای ملی شده بود و پس از آن نیز در دوره‌های ۲۳، ۲۲ و ۲۴ مجلس شورای ملی همچنان نماینده و نایب رئیس مجلس شورای ملی، استاد سبک‌شناسی دانشکده ادبیات و رئیس سازمان شیروخورشید بود و تا بهمن ماه ۱۳۵۷ این سمت را داشت، نیز در شمار دانش‌آموختگان اوین با ما بود.

دکتر خطیبی از آنجا که داماد آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی بود، پس از چندی از زندان آزاد شد. چه درون زندان و چه پس از آن در گرده‌مائی‌ها همواره با خواندن سروده‌ای از فردوسی و حافظ به همه شادی بسیاری می‌بخشید. حافظه دکتر حسن خطیبی بیداد می‌کرد. او می‌توانست تمام حافظ را از حفظ بخواند. و از همین رو بسیار با زنده‌یاد دکتر مفیدی نزدیک بودند. از میان گروهی که نام بر دم سرور دکتر خطیبی از همه ما زودتر از زندان بیرون آمدند زیرا داماد آیت‌الله کاشانی بودند. ولی دست‌کم تا زمانی که دکتر مفیدی در زندان بودند، هر آینه برای دیدار با دکتر مفیدی به اوین می‌آمدند و پس از آن نیز تا زمانی که زنده بودند هر آینه به باغ دکتر روحبخش در نارون می‌آمد و با هم دیدار داشتیم.

دکتر مفیدی در ۱۳۳۵ خانواده معارفی پیوند نمود که حاصل آن دو دختر و یک پسر می‌باشد. ایشان مردی بسیار فروتن و خوش برخورد و مردم‌دار بودند. دکتر مفیدی پس از سالیان بسیار ریاست دانشگاه، ها و وزارت در زندان به درمان هم‌بندی‌های خود می‌پرداخت و همه زندانیانی که وسیله دکتر مفیدی بررسی و درمان می‌شدند بسیار از برخورد و همراهی ایشان سپاسگزار بودند. پس از آنکه از زندان آزاد شد، ناگزیر گشت در بیمارستان خصوصی مهر در بخش باکتریولوژی بکوشد تا هزینه زندگی خود و خانواده را به دست آورد و این بهترین نشانه پاکدامنی و ارستگی این استاد دانشمند و پرارزش می‌باشد.

دکتر مفیدی با دانشجویان خود بسیار نزدیک بود و با بسیاری از آنان پس از دانش‌آموختگی نیز رابطه خود را نگاه می‌داشت و با آنان ارتباط کاری خود را بیرون از دانشگاه حفظ و آنان را در کارهای شان کمک می‌نمود. دکتر مفیدی در دهم آبان‌ماه سال ۱۳۹۳ خورشیدی خارج از میهنی که آنرا بسیار دوست می‌داشت، درگذشت.



نگفتند و به پرسش برای درمان سنگ کلیه ادامه دادند. پس از چند ماه هنگامی که در سال ۱۳۶۰ برخورد های خیابانی زیاد شد و شمار زیادی از مردم دستگیر شده و در اوین بودند و در اثر ضربه‌هایی که به ما هیچه آنان وارد می‌شد میوگلوبولین آزاد شده کلیه را از کار می‌انداخت، دکتر شیخ الاسلام زاده از من خواست به اوین رفته و به ایشان آموزش دیالیز صفاقی بدهم. من ناگزیر برای نجات جان بیماران پذیرفتم و با همان یک جلسه دکتر شیخ الاسلام زاده انجام دیالیز صفاقی را آموخته و این کار را پس از آن با آموزش دادن به برخی از زندانیان آشنا با کارهای پرستاری گسترش دادند.

در پایان آن دیالیز دیدم دکتر مفیدی از دکتر شیخ الاسلام زاده می‌خواهد که من یک بیمار اورا ببینم و دکتر شیخ الاسلام زاده پاسخ منفی می‌دهد. دکتر مفیدی پافشاری نمود و من از دکتر شیخ الاسلام زاده خواستم که اجازه بدهد من بیمار دکتر مفیدی را هم ببینم. از قیافه شیخ دانستم که داستان به سادگی دیدن یک بیمار نمی‌باشد. بر سر بالین بیمار رفتم. چشمانش باز بود، تند و عمیق و صدادر نفس می‌کشید. از بیمار هر پرسشی می‌کردم نه پاسخ می‌داد و نه واکنشی روی چهره. گمان کردم قهر انقلابی نموده است. در معاینه بالینی، دیدم باسن و ران بیمار مانند مخمل شده. شبیه خون‌مردگی در اثر شکستگی! رو به دکتر شیخ الاسلام زاده گفتم این که به نظر شکستگی می‌آید؟ دکتر با بالا بردن ابرو خواستند به من بفهمانند که درست نمی‌گویم. به بیمار نزدیک‌تر شدم بوی استون شدیداً به مشامم خورد. تازه دریافتم که خون‌مردگی در اثر ضربه با جسم سخت روی ما هیچه‌ها است و در اثر ضربه‌ها ما هیچه‌های بیمار له شده و به دنبال آزاد شدن میوگلوبولین نارسائی حاد کلیه روی داده است. روی سینه بیمار یک پلاک بود که اسم بیمار را نوشته بود: «سعید سلطانیور». بسیار برایم دشوار بود. رنگم پریده بود. دکتر مفیدی که من را نگاه می‌کرد با متانت پرسید: آقای دکتر برومند، دست شما که به خون کسی آلوده نیست؟

دکتر مفیدی به درستی یادآوری نمودند که اگر ایشان گناهی در جان باختن کامران نجات‌الهی داشتند، من هم به همان اندازه در درگیری‌های آن روزها گناهکار می‌باشم. پس از آن هر بار برای رایزنی به اوین می‌رفتم، با دکتر مفیدی در بهداری اوین دیدار داشتم. در درازای زمان دوستی من با سرور دکتر مفیدی بیشتر شد و دیدگاه‌های ما به هم نزدیک‌تر. در گرده‌مائی‌هایی که گروه فارغ‌التحصیلان اوین نام گرفته بود، هر آینه با دکتر شیخ الاسلام زاده، دکتر حسن خطیبی که به گناه ریاست شیروخورشید سرخ ایران در اوین زندانی شده بود و چون همسر ایشان از نواده‌های سید ابوالقاسم کاشانی بود، از اعدام رهائی یافته بود، دکتر عباس روحبخش که به اتهام شرکت در کودتای نوژه زندانی شده بود، گرد هم می‌آمدیم. زنده‌یاد دکتر مفیدی که تا آن زمان دو سال زندانی بودند و بنا بر نامه‌ای که زنده‌یاد دکتر شیخ الاسلام زاده از درون زندان نوشته بودند، در اثر کوشش‌های دکتر شیخ الاسلام زاده در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۲۵ برای دیدار همسر اجازه یک روز رفتن به بیرون از زندان را گرفتند که پس از دو سال توانستند با خانواده دیدار نمایند. هر روز شام و نهار را سرور دکتر مفیدی و دکتر عباس روحبخش با زنده‌یاد دکتر شجاع‌الدین شیخ الاسلام زاده در بهداری زندان اوین می‌خوردند. بر اساس کوشش‌های دکتر شیخ الاسلام زاده زنده‌یاد دکتر مفیدی از تاریخ ۱۳۶۱/۴/۱۲ اجازه رفتن و کار در بخش میکروب‌شناسی آزمایشگاه بیمارستان مهر را به دست آوردند و در آزمایشگاه باکتریولوژی بیمارستان مهر به کار پرداختند. بنا به گفته سرور دکتر فریدون شرفی برای ده سال در آزمایشگاه بیمارستان مهر هر روز کار می‌نمودند.

دکتر شیخ الاسلام زاده در نامه‌ای از زندان اوین در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۰ نوشته... دکتر مفیدی و بهروز هم ناهار می‌آیند نزد من. روزهای جمعه زمان جمع شدن همه شده است. پس از آزاد شدن. هر روز آینه همه گروهی که در اوین با هم بودیم، در نارون باغ سرور دکتر عباس روحبخش، در گروهی با نام دانش‌آموختگان

یک: محمد پولادی

در تاریخ طراحی گرافیک در ایران دانسته‌های ما درباره‌ی بسیاری از نام‌ها اندک است. محمد پولادی یکی از این نام‌هاست. اما گاهی فقط یک اثر برای درک قدرت و تأثیر یک طراح با پژوهش‌ها و نوشته‌های بسیار درباره‌ی او برابری می‌کند. محمد پولادی چنین است. پولادی، در ۱۱ بهمن ۱۳۲۰، در شهر قوچان متولد شد. «خانواده‌ی او از نوادگان نادرشاه افشار و از سرشناسان قوچان بودند. نام خانوادگی‌شان افشاری بوده که بعدها تعدادی از افراد این خانواده تغییر نام دادند. پس از تولد، مادرش فوت می‌کند و پدر که آن زمان فقط نوزده سال داشته، دلبسته‌ی همسر دیگری از یک خانواده‌ی متمول و سرشناس می‌شود و حاضر به نگهداری این نوزاد نیست. سرپرستی محمد را مادر بزرگش (مادر پدرش) عهده‌دار می‌شود. پس از فوت مادر بزرگ، پولادی پنج‌شش ساله به خانواده‌ی فرد دیگری سپرده می‌شود. سه سال بعد که آن فرد مرحوم می‌شود، مجدداً پولادی به خانواده‌ی دیگری سپرده می‌شود.» (صادقی: ۱۳۸۸، ۲۰)

پولادی در ۱۳۳۶ به تهران آمد تا در هنرستان هنرهای تجسمی پسران تحصیل کند. او در ۱۳۳۹ وارد دانشکده‌ی هنرهای تربیتی (دانشگاه هنر) شد. این هنرمند اولین فارغ‌التحصیل رشته‌ی هنرهای چاپی و نگارشی (گرافیک) از این دانشکده است. پولادی در دانشگاه رتبه‌ی ممتاز بود و امکان یافت بورس دانشگاهی در فرانسه را دریافت کرد و به مدت یک سال تحصیلاتش را در «مدرسه عالی هنرهای زیبای پاریس» (بوزار) ادامه داد.

این طراح در اواخر دوران دانشجویی (۱۳۴۴) در مسابقه‌ی طراحی نشانه‌ای برنده شد که حاصلش یکی از نشانه‌های پایداری تاریخ طراحی گرافیک در ایران به‌شمار می‌رود. او پس از گذراندن خدمت سربازی، در اواخر ۱۳۴۸، در رادیو تلوزیون ملی ایران به‌عنوان طراح گرافیک و دکور استخدام می‌شود و مابین سال‌های

یک از دو تأثیرگذار فراموش شده

محمد پولادی و

نشانه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

معراج قنبری

برگرفته از مجله آنگاه، شماره ۲

با سپاس از محمد معین فر (باغ خوشان)



مراسم درباره‌ی پولادی می‌گوید: «کارهای پولادی نفس‌گیر است و من طراح با این توانایی ندیده‌ام. او آن قدر تمرین و مطالعه کرده بود که توانسته بود دست و چشمش را یکی کند.» پولادی در دهه‌ی پنجاه دو کتاب در انتشارات تلویزیون و در دهه‌ی شصت، چهار کتاب در انتشارات شب‌ویز تصویرگری کرد. شاید طراح نشانه‌ی کانون بودن برای شهرت و اثبات توانایی‌های پولادی کافی باشد، اما امروزه باید پا را فراتر گذاشت و ابعاد تأثیرگذاری پولادی در گرافیک ایران را در دیگر آثارش جستجو کرد. محمد پولادی، در ۳ مرداد ۱۳۷۶، درگذشت.

دو: نشانه‌ی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

در بررسی تاریخ طراحی نشانه در ایران دهه‌ی چهل جریان ساز و نقطه‌ی عطف است. نقاشان جای خود را به طراحان آموزش‌دیده می‌دهند و طراحی گرافیک به استقلال می‌رسد و نشانه‌هایی خلق می‌شود که دارای کیفیت درست‌تر و کامل‌تری است. پس از ۵۱ سال، نشانه‌ی کانون از نشانه‌های ماندگار و مهم طراحی شده در این دهه است. این نشانه، علی‌رغم تحول‌های ساختار دیزاین و تغییرهای

۱۳۵۲ تا ۱۳۵۸ مدیریت گروه گرافیک شبکه‌ی دوم سیما را بر عهده می‌گیرد. وی در طول چهل سال فعالیت گرافیک، در بیش از پانزده نمایشگاه انفرادی و گروهی شرکت می‌کند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به نمایشگاه انفرادی ۱۳۴۱ در تالار عباسی اشاره کرد. پولادی معلمی گرافیک را پیش از انقلاب در دانشکده‌ی صدا و سیما و پس از آن در دانشگاه تهران، دانشگاه هنر... ادامه داد. در کنار گرافیک او به نقاشی و تصویرگری نیز نگاهی جدی داشت و از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲ در برنامه‌ی تلویزیونی نگاهی تازه نقاشی آموزش می‌داد. پولادی در کتاب رجال و مشاهیر قوچان می‌گوید: «هیچ رشته‌ای به اندازه هنر به‌ویژه نقاشی مرا به خود جلب نکرد، هر چند بار دیگر متولد شوم ترجیح می‌دهم نقاش باشم.» (حیدری: ۱۳۷۸) آیدین آغداشلو، در دومین سالگرد محمد پولادی در فرهنگسرای نیاوران، در ۱۳۷۸، درباره‌ی او گفته است: «هاشورهای پولادی یک جور زمزمه شخصی است، خط‌خطی کردن و ردگونه و یک جور مراقبه بود. او تنها به یک وسیله پیله نکرد و در هر وسیله‌ای که برای نقاشی به‌کار می‌برد، همچنان آن زمزمه هویدا بود.»

هانیبال الخاص نیز در همین

وضعیت کانون در دگرگونی‌های سیاسی و فرهنگی کشور، همچنان قدرتمند و با معنا رسالت نشانه بودن کانون را حفظ کرده است.

هدف اصلی از تأسیس کانون انتشار کتاب بود. این نشانه به همین منظور طراحی شد و بعد از گسترش یافتن این نهاد، در جایگاه نشانه‌ی اصلی استفاده شد. در این نماد پرنده‌ای دیده می‌شود که روی شاخه‌ی درختی شبیه به کتاب نشسته است.

در ۱۳۴۷، محمدرضا عدنانی، یکی از طراحان کانون، تغییرهایی در ساختار و شکل نشانه به‌وجود آورد، نوشته‌ی «کتابخانه‌ی کودک» حذف و نقش مایه‌ی کتاب بیشتر به تنه و ساقه‌های درخت شبیه شد. عدنانی باز طراحی نشانه را تصمیم جمعی طراحان کانون در آن روزگار می‌داند. در اوایل دهه‌ی پنجاه، تناسب‌های این نشانه تغییرهای دیگری نیز کرد. پرنده چاق‌تر شد و نوک و دمی کوتاه‌تر پیدا کرد و با خطوط کاملاً هندسی بازنمایی شد. در منابع گوناگون تاریخ این تغییرها و تحول‌ها و نام طراحی که آن‌ها را ایجاد کرده‌اند، مختلف است. برخی پژوهشگران مصطفی اوجی را طراحی می‌دانند که دومین بار این نشانه را باز طراحی کرده است. اوجی اما می‌گوید که این نشانه را تغییر نداده است و معتقد است پولادی نشانه را طراحی کرده و عدنانی، در واحد گرافیک کانون، آن را باز طراحی نموده است.

منابع:

- صادقی، مهدی (۱۳۸۹)، چهارمین دوره کتاب سال گرافیک دانشجویی: پوستر - جلد، تهران: رسم
- پهلوان، فهیمه (۱۳۹۰)، ارتباط تصویری از چشم انداز نشانه شناسی، تهران: دانشگاه هنر
- حیدری، علی (۱۳۷۸)، رجال و مشاهیر قوچان، مشهد: محقق.
- مهدوی، ساناز (۱۳۹۱)، ((جورجورک کانون، نشانه‌ای ماندگار))، کتاب سال گزیده (مجموعه نوشتار پیرامون طراحی گرافیک)، تهران: انتشارات آبان
- گفت وگویی نگارنده با مصطفی اوجی در تاریخ ۱۳۹۵/۸/۶
- گفت وگویی نگارنده با محمدرضا عدنانی در تاریخ ۱۳۹۵/۸/۶

دانش آب‌شناسی در ایران باستان

جعفر سپهری

بخش نخست



جهش امپراتوری شکوهمند ایرانیان در زمان هخامنشیان و تعالی و ترقی آن در زمان ساسانیان، و دیرپایی این تمدن مدیون دانش آب‌شناسی ایرانیان بود.

کاریز کجا بوده و در چه مناطقی به آب می‌توان دست یافت و اینکه کاریز چگونه باید ساخته شود، شاید مهمترین مسأله‌ای بوده است که بشر از آغاز تمدن تا کنون در دانش آب‌یاری و آب‌رسانی با آن روبرو بوده است. پرفسور هانری گوبلو که بیش از ۳۰ سال بر روی قنات‌های ایران بررسی و مطالعه انجام داده است در کتاب **قنات، فنی برای دستیابی به آب**، عظمت قنات‌های ایران را برابر با دیوار چین می‌داند. مجموعه طول قنات‌های ایران باورنکردنی هستند، و قنات گناباد به طول سی و پنج کیلومتر و ژرفنای بیش از سیصد متر و چاه‌هایی با فواصل منظم پنجاه متری، از زمان هخامنشیان، یک شاهکار بی‌نظیر در سراسر جهان است. (به گفته پژوهشگر ایرانی، استاد باستانی پاریزی: می‌توان مناره ایفل را دزدید و در آن پنهان کرد!)

چند تن از دانشمندان امریکایی مانند اف. دیکسی در نوشتار **یک کتابچه علمی برای سازماندهی آب**، ام. ا. باتلر در کتاب **آبیاری به کمک قنات در ایران**، سی. اف. تولمان در کتاب **آب‌های زیرزمینی**، ژ. بی. کرسی در کتاب **قنات و کاریز**، ژ. بیژلینیکت در کتاب **آب‌شناسی و هانری گوبلو در کتاب‌های آبیاری در کالیفرنیا و قنات**

چشمان مردم و در کنار چشمه آب، به دل‌بند و دلدار خود، گل پیشکش می‌کند.

این چنین است که شناخت آب در ایران باستان با وابسته داشتن صفات ویژه به آن و ارجمند داشتن این ماده زندگی بخش آغاز می‌شود. هنوز هم بازمانده آیین‌های ایزد آب‌ها در جای‌جای ایران برگزار می‌شود که برای نمونه می‌توان به مراسم **جوی‌روبی و بیل‌گردانی** در دامنه آتشکده آتش‌کوه در نیمور، محلات و در نزدیکی شهر باستانی خوره - شهر خورشید اشاره نمود. دستگاه تصفیه آب چغازنبیل هم کهن‌ترین دستگاه پالایش آب در تاریخ تمدن است.

به نام خدایی که آب آفرید

ز آب آورد زندگی را پدید

در ایران باستان، صدها سال پیش از آنکه نخستین فرضیه‌های مربوط به آب‌شناسی ارائه شود، به گونه‌ای شگفت‌آور و باورنکردنی، پاسخ یکی از مهمترین و دشوارترین مسائل مربوط به یافتن آب و آب‌های زیرزمینی یافته شده بود. سنگ‌نوشته‌ها و لوح‌های بازمانده از ایران باستان، بیانگر این است که مردمان ایران زمین آب‌های زیرزمینی را با کندن کاریزهای دراز و بسیار عمیق برآورده به روستاها و شهرهای خود می‌رساندند. اینکه نخست‌گاه این

مردمان ایران زمین از دیرباز به ارزش آب به عنوان ماده‌ای زندگی بخش و ارزشمند آگاهی داشتند. نیاز طبیعی بشر به آب، وضع جغرافیایی فلات ایران و کمیابی این مایع گرانبها، ارزش این ماده را نزد ایرانیان صدچندان نموده و آن را در جایگاه والایی قرار می‌داده است. برای آنکه به ارزش والای آب در دیدگاه ایرانیان باستان پی ببریم، کافی است که نیم‌نگاهی به اوستای زرتشت اندازیم.

آناهیتا، ایزد آب‌ها، که گردونه اوراد آسمان‌ها چهاراسب "ابروباران و ژاله و شبهم" می‌کشیدند، یکی از بزرگ ایزدان پیش از زرتشت بود، و نیایشگاه‌های او در کنگاور (کرمانشاه) و پیشابور (فارس) نمایان است، در اوستا مورد ستایش بسیار بوده و هم مرتبه میترا (مهر) و اورمزد (اهورامزدا) قرار می‌گیرد. آب در آیین زرتشت پاک است و مظهر پاکی و باید که همچنان پاک باقی بماند. زرتشت از اهورامزدا درخواست می‌کند که رودها را از آبی به سترگی شانه اسب لب‌الب نموده و به پیروان خویش می‌آموزد که آلوده نمودن آب، به هر شکل و گونه‌اش، خلاف دین و اهریمنی است. در ایران باستان مراسم ازدواج در کنار چشمه‌ساران برگزار می‌شده است. در نقش برجسته برم دِلک شیراز می‌بینیم که پادشاه ساسانی در جلو

بیشتر آب های اصلی آن از چشمه سارها گرد می آید و رطوبت هایی که در کوه هایی که این رودخانه ها از آن بیرون می آید و یا از آن می گذرد سبب زیادت و نقصان آب این رودخانه ها می شود.

دیگر اندیشمندان بزرگ ایران، ابوعلی سینا در دانشنامه علایی (طبیعیات) درباره جذر و مد دریاها و اثر ماه بر آن گوید:

«روشنایی و قوت ها که از آفتاب و ستارگان است در این عالم اثر کند و ظاهرتر اثر آن آفتابست و آن ماه که آب دریاها را مد کند».

و هم او درباره پدیده های بارندگی گوید: «و اما بخار چون از گرمگاه برخیزد جنبش وی گران تر بود و چون به آن جایگاه رسد از هوا که سرد بود، سرمای آن جایگاه او را ببندد.... و هرگاه که بخار زمین بفسرد، ابر شود... و این را سه حکم بود. یا اندک بود، که و را گرمی آفتاب بروی افتد، زود متفرق کند. یا قوی بود، که آفتاب اندر وی فعل نتواند کردن، که پراکندش، پس چون گرد آید، و یک اندر دیگر نشینند، و خاصه که باد گرد آورش دیگر بار آب شود، و فروجهد، پس اگر سرما اندر یابدش، پیش از آن که قطره ها بزرگ شود و برف بود».

کنار چشمه ای جوشان و پر آب ساخته شده بود.

در نوشته های دانشمندان ایرانی پس از اسلام، به نکته ای شایان توجه بر می خوریم و آن اینکه بسیاری از دانشمندان ایرانی در دوران اسلامی، هریک به گونه ای، به جنبه های گوناگون دانش آب شناسی پرداخته اند. دانش آب شناسی در آن دوران نیز مانند امروز دربردارنده بررسی دوره گردش آب یا چرخه آب (سیکل آب) در طبیعت، جریان آب در روی زمین، آب های زیرزمینی، چشمه ها، دریاچه ها، دریاها و اقیانوس ها و چگونگی دگرگونی های کمی و کیفی آب های آنها می شده است.

دانشمند بزرگ ایرانی، ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه، درباره زیاد و کم شدن آب رودخانه ها، چشمه سارها و کاریزها می گوید:

«زیاد شدن آب ها در جمیع اودیه و انهار به یک حالت نیست، بلکه اختلاف بزرگی با هم دارند. چنانکه جیحون هنگامی آبش زیاد می شود که دجله و فرات رو به کمی گذارد و علت این است که هر رودخانه ای که سرچشمه آن در نواحی سردسیر باشد، زیر آن در تابستان زیادت و در زمستان کم تر است، زیرا

فنی برای دستیابی به آب خود همگی بر این باورند که قنات های لوس آنجلس و پاسادانای کالیفرنیا، همچنین قنات های شیلی و مکزیک، در زمان سلطه اسپانیایی ها، توسط مهندسان، متخصصان و کارگران ایرانی ساخته شده است.

به خاطر داشته باشیم که تمدن های باستانی همگی در کنار رودهای بزرگ، همانند نیل، دجله، فرات، سند، گنگ، هوانگهو، یانگ تسه و... شکل گرفتند و در حوزه همان رودخانه محدود ماندند. اما تنها تمدنی که به دور از هرگونه رودخانه عظیم شکل گرفت و مالک الرقاب جهان باستان شد، ایران بود. جهش چشمگیر امپراتوری ایران مدیون قنات بود.

در زمان هخامنشیان، اگر کسی زمین باری را با احداث قنات آبیاری می کرد، تا پنج نسل از پرداخت هرگونه مالیات معاف بود. به گواهی تاریخ مصر، دریا سالار ایرانی اسکیلکس در دوران هخامنشی هنگام اقامت در مصر، فنون احداث کاریز را به مصریان آموخت. در زمان ساسانیان، رساله **مدیگان هزارادستان**، در شرح ساخت و لایروبی قنات و کاریز، و استفاده هوشمندان از آن، تالیف شده است. آتشکده آذرگشسب، این مهم ترین ساختار زمان ساسانیان در

Telling the Truth since 1982

Contact the Washington Report on Middle East Affairs

Washington Report on Middle East Affairs • Web site: www.wrmea.org

Circulation: PO Box 91056 • Long Beach, CA 90809-1056 • circulation@wrmea.org • Tel: (888) 881-5861

Editorial Office & Bookstore: 1902 18th St NW • Washington, DC 20009 • (202) 939-6050

Digital and Regular Subscriptions (U.S. Funds only, please)



U.S. Subscriptions

Canadian Subscriptions

Overseas Subscriptions

Digital Subscriptions*

1 year

\$29

\$35

\$70

\$10

2 years

\$55

\$65

\$125

\$20

3 years

\$75

\$85

\$185

\$30

*All print subscriptions include digital subscription



A Bilingual, Cultural & Educational Publication



Support Your Persian Heritage

Advertise Your Business or Services

To Place an Ad or Subscribe, Contact Us:

Yes! I want to subscribe to Persian Heritage

- ☐ \$32 for one year (US) \$52 for two years (US)
☐ \$40 one year (Canada & Mexico - credit card only)
☐ \$52 one year (Europe & other - credit card only)

Name _____

Address _____

City _____ State _____ Zip _____

Please clip and return with payment to:
Persian Heritage Inc.
110 Passaic Ave. Passaic, NJ 07055

Tel: 973 471 4283

Fax: 973 471 8534

www.persian-heritage.com

e-mail: Mirassiran@aol.com